

# کتاب حزقیال نبی

## مقدمه

نام این کتاب از حزقیال نبی گرفته شده است. حزقیال اولین نبی بود که در دوران دوری از وطن و تبعید به نبوت مأمور شد. حزقیال قبل و بعد از ویرانی و سقوط اورشلیم، در بابل در تبعید زندگی می‌کرد. پیام او هم برای تبعیدشدگان و هم برای هموطنانش در اورشلیم بود.

هدف اولی حزقیال این بود تا اسرائیلی‌ها را به قبول کردن ویران شدن اورشلیم که در آینده واقع می‌شد، آماده سازد. زیرا اکثر آنها فکر می‌کردند که اورشلیم بخاطر مقدس بودن آن همیشه از سقوط و ویرانی مصئون است. حزقیال علت ویرانی اورشلیم و تبعید شدن زیادتر بنی اسرائیل را در گناهان گذشته و موجود آنها می‌دید که در قسمت اول کتاب خود در مورد آن صحبت می‌کند. اما مردم در آن زمان به این پیشگویی‌های او چندان باور نمی‌کردند. وقتیکه ده سال بعد، در سال ۵۸۶ ق.م، نبوکدنزر اورشلیم را ویران کرد و تعداد زیادتر مردم به اسارت رفتند، صحت پیشگویی‌های حزقیال برای شان به اثبات رسید.

حزقیال در بخش اخیر کتاب از طریق رؤیایی که خداوند به او نشان داد، در مورد متحد شدن دوباره اسرائیل و یهودا سخن می‌گوید که یک پادشاه از نسل داود بر آنها حکومت خواهد کرد. حزقیال به تبعیدشدگان می‌گوید، همانطوری که خداوند در وطن شان با آنها بود، در تبعید نیز با آنها است. او می‌گوید، هر جایی که باشند باید از خداوند اطاعت کنند و با ایمان چشم به راه روزی باشند که به وطن خود بازگردند.

## فهرست مندرجات:

- دعوت خدا از حزقیال: فصل ۱ - ۳  
پیشگویی سقوط اورشلیم: فصل ۴ - ۲۴  
پیشگویی در مورد اقوام دیگر: فصل ۲۵ - ۳۲  
نجات برای اسرائیل: فصل ۳۳ - ۳۹  
اسرائیل جدید: فصل ۴۰ - ۴۸

## رؤیای اول حزقیال نبی

(۱:۱-۷:۲۷)

## رؤیای حزقیال

<sup>۱-۲</sup> در روز پنجم ماه چهارم و سال سی ام، که پنج سال از تبعید یهوایکین پادشاه می گذشت، من حزقیال کاهن (پسر بوزی) با سایر تبعیدشدگان یهودی در کنار دریای خابور در بابل زندگی می کردم. در همان روز ناگهان آسمان باز شد و خدا رؤیاهائی را به من نشان داد. <sup>۳</sup> در آنجا، در کنار دریای خابور، واقع در بابل، وقتی خداوند با من حرف زد، نیروی او را در وجود خود احساس نمودم. <sup>۴</sup> به بالا نگاه کردم و دیدم که طوفانی از طرف شمال می آمد. پیشاپیش آن ابر بزرگی حرکت می کرد و هاله ای از نور به دور آن بود. در بین آن یک چیزی برنجی، روشن و تابان بود. <sup>۵</sup> در وسط ابر چهار موجود زنده را دیدم که به انسان شباهت داشتند، <sup>۶</sup> اما هر کدام آن ها دارای چهار روی و چهار بال بود. <sup>۷</sup> پاهای شان راست و کف پای شان به سُم گوساله می ماند و مثل یک شئی برنجی صیقلی و براق بودند. <sup>۸</sup> در زیر بالهای خود دستهای داشتند، شبیه دست انسان. <sup>۹</sup> نوک بالهای آن چهار جانور به یکدیگر تماس داشت و بدون اینکه به عقب برگردند، مستقیماً پرواز می کردند.

<sup>۱۰</sup> هر یک از آن ها چهار روی مختلف داشت: در پیشرو، شکل انسان، در طرف راست، روی

شیر، در طرف چپ روی گاو و در عقب، روی عقاب.<sup>۱۱</sup> هر کدام دو جفت بال داشت. یک جفت آن باز بود و نوک آن‌ها به دو بال جانور پهلویش تماس داشت. جفت دیگر بدن شان را می پوشاند.<sup>۱۲</sup> آن‌ها مستقیماً حرکت می کردند و هر جایی که دل شان می خواست می رفتند، بدون اینکه رو برگردانند.<sup>۱۳</sup> در بین این چهار موجود زنده چیزی مثل قوغ آتش یا مشعل افروخته در حال حرکت بود. نور آن بسیار روشن بود و برق می زد.<sup>۱۴</sup> این چهار موجود زنده بسرعت به پیشرو و به عقب حرکت می کردند.

<sup>۱۵</sup> در همان حالی که متوجه آن چهار موجود زنده بودم، چهار چرخ را بر زمین و پهلوی هر یک از آن موجودات دیدم.<sup>۱۶</sup> چرخها همه یکسان و مثل زبرجد، براق بودند. در بین هر چرخ یک چرخ دیگر قرار داشت.<sup>۱۷</sup> به این ترتیب به هر طرف که می خواستند، می توانستند حرکت کنند، بدون اینکه دور بزنند.<sup>۱۸</sup> حلقه دور آن‌ها بلند و مهیب و پُر از چشم بود.<sup>۱۹-۲۱</sup> وقتی آن چهار موجود زنده حرکت می کردند چرخهای پهلوی شان هم به حرکت می آمدند و هرگاه آن‌ها از زمین برمی خاستند، چرخها نیز بلند می شدند. وقتی توقف می کردند، چرخها هم از حرکت بازمی ماندند. چون روح آن چهار موجود زنده در چرخها بود، به هر جا که روح می رفت، چرخها نیز همراهش حرکت می کردند.

<sup>۲۲</sup> بالای سر هر یک از آن چهار موجود زنده چیزی به شکل گنبد که مثل بلور می درخشید قرار داشت.<sup>۲۳</sup> زیر گنبد دو بال هر جانور طوری پهن بودند که به بالهای جانور پهلویش می رسید و دوبال دیگر بدن آن‌ها را می پوشاند.<sup>۲۴</sup> وقتی پرواز می کردند، بالهای شان مثل غرش امواج بحر و آواز خدای متعال و غریو یک سپاه عظیم صدا می دادند. هرگاهی که توقف می کردند و بالهای خود را پائین می آوردند،<sup>۲۵</sup> صدائی از گنبد بالای سر شان بگوش می رسید.

<sup>۲۶</sup> برگنبد بالای سر شان چیزی مانند یک تخت به رنگ یاقوت کبود دیده می شد. بر سر آن تخت موجودی نشسته بود که به انسان شباهت داشت.<sup>۲۷</sup> از کمر بالا مثل فلز آتشین و شعله ور می درخشید، از کمر پائین مانند شعله آتش می تابید و اطراف او با نور درخشنده ای منور بود،

<sup>۲۸</sup> و همچون کمانهای رنگین که در یک روز بارانی بوجود می‌آید، درخشان و تابان بود. این منظره نور پُر جلال حضور خداوند را نشان داد.

وقتی آن صحنه را دیدم رو بخاک افتادم. آنگاه آواز کسی را شنیدم که با من حرف می‌زد.

## دعوت خدا از حزقیال

<sup>۲</sup> <sup>۱</sup> او به من گفت: «ای انسان فانی، برخیز و بپا بایست تا با تو سخن گویم.» <sup>۲</sup> هنگامی که او با من حرف می‌زد، روح خداوند داخل من شد و مرا از زمین بلند کرد و به کلام خود این چنین ادامه داد: <sup>۳</sup> «ای انسان خاکی، من ترا پیش قوم اسرائیل می‌فرستم، پیش قوم سرکش که علیه من تمرد کردند. آن‌ها و اجدادشان تا به امروز در برابر من گناه ورزیده‌اند. <sup>۴</sup> اینها مردم گستاخ و لجوج هستند، پس من، خدای متعال، ترا می‌فرستم تا کلام مرا به گوش آن‌ها برسانی. <sup>۵</sup> این قوم سرکش چه بشنوند و چه نشنوند، در هر صورت باید بدانند که یک نبی در بینشان وجود دارد. <sup>۶</sup> اما تو ای انسان خاکی، از آن‌ها نترس. گرچه حرفهای آن‌ها مثل خار و نیش گژدم باشد، نباید خوف کنی! <sup>۷</sup> چه بشنوند و چه نشنوند، کلام مرا برای آن‌ها بیان کن. می‌دانم که آن‌ها مردم متمرّد و سرکش هستند.

<sup>۸</sup> ولی تو ای انسان خاکی، به آنچه که به تو می‌گویم گوش بده و مثل این قوم سرکش نباش! دهانت را باز کن و آنچه را که به تو می‌دهم، بخور.» <sup>۹</sup> آنگاه دستی را دیدم که بسوی من دراز شد و در آن طوماری بود. <sup>۱۰</sup> طومار را باز کرد و دیدم که در پشت و روی آن مطالبی نوشته شده بود که حکایت از غم و ماتم و نابودی می‌کرد.

<sup>۳</sup> <sup>۱</sup> او اضافه کرد: «ای انسان خاکی، این طومار را بخور و بعد پیش قوم اسرائیل برو.» <sup>۲</sup> پس دهانم را باز کردم و او طومار را داد که بخورم. <sup>۳</sup> بعد گفت: «ای انسان خاکی، این طومار را

بخور و با آن شکمت را پُر کن.» من آن را خوردم و مثل عسل شیرین بود.

<sup>۴</sup> بعد گفت: «ای انسان خاکی، پیش قوم اسرائیل برو و سخنان مرا کلمه به کلمه برای آن‌ها بیان کن.<sup>۵</sup> من ترا نزد مردمی نمی‌فرستم که زبان شان مشکل و برای تو بیگانه باشد، بلکه ترا پیش قوم اسرائیل می‌فرستم.<sup>۶</sup> اگر ترا نزد مردمی بفرستم که فهمیدن لسان شان برای تو مشکل باشد، باز هم به سخنان تو گوش می‌دهند،<sup>۷</sup> اما قوم اسرائیل به سخنان تو توجه نمی‌کنند. آن‌ها حتی به کلام من هم گوش نمی‌دهند، زیرا اینها مردم لجوج و سنگدل هستند.<sup>۸</sup> پس حالا ترا مثل آن‌ها سرسخت و سنگدل می‌سازم<sup>۹</sup> و مانند سنگ محکم و همچون الماس سخت می‌گردانم تا از این مردم سرکش نترسی.»

<sup>۱۰</sup> خداوند متعال به من فرمود: «ای انسان فانی، به سخنان من بدقت توجه کن و همه را بخاطر بسپار<sup>۱۱</sup> و بعد پیش قومت که تبعید شده‌اند برو و خواه بشنوند خواه نشنوند، کلام مرا به گوش آن‌ها برسان.»

## حزقیال در کنار دریای خابور

<sup>۱۲</sup> بعد روح خدا مرا برداشت و از پشت سر من صدای مهیبی برخاست که می‌گفت: «متبارک باد جلال خداوند در جایگاه ملکوتی او!»<sup>۱۳</sup> این صدای مهیب، صدای بهم خوردن بالهای آن چهار موجود زنده و چرخهای پهلوی آن‌ها بود.<sup>۱۴</sup> حضور خداوند را با تمام قدرتش احساس کردم و وقتی که روح، مرا برداشت و با خود برد، غم و اندوه وجودم را فراگرفت.<sup>۱۵</sup> سپس به کنار دریای خابور در تِل ایب، پیش یهودیانی که در حال تبعید زندگی می‌کردند، رفتم و مدت هفت روز در سودا و اندیشه بسر بردم.

## خداوند حزقیال را دیده‌بان مقرر می‌کند

<sup>۱۶</sup> بعد از هفت روز خداوند به من فرمود: <sup>۱۷</sup> «ای انسان خاکی، من ترا برگزیدم تا مراقب قوم اسرائیل باشی و هوشدارهائی که از من می شنوی به آنها برسانی. <sup>۱۸</sup> اگر من به شخص شریری اخطار بدهم که می میرد و تو اخطار مرا به او نرسانی و نگوئی که از کارهای بد خود توبه کند تا نجات یابد، در این صورت او به سبب گنااهش می میرد. اما، من ترا مسئول مرگ او دانسته و خون او را از تو خواهانم. <sup>۱۹</sup> هرگاه به شخص بدکاری هوشدار بدهی و او باز هم توبه نکند و از گناه کردن دست نکشد، آنوقت او غرق در گناه می میرد اما تو مسئول نخواهی بود. <sup>۲۰</sup> به همین ترتیب اگر یک شخص نیک و راستکار از راه راست انحراف کند و دست به اعمال بد بزند، من او را در وضع خطرناکی قرار می دهم و اگر تو به او گوشزد نکنی، بخاطر گناه خود هلاک می گردد. کارهای نیک او فراموش می شود و انتقام خون او را از تو می گیرم. <sup>۲۱</sup> اما اگر تو به او هوشدار بدهی که از راه خطا برگردد و او توبه کند، آنوقت زنده می ماند، زیرا اخطار ترا جدی گرفته است و تو هم خود را از مرگ نجات می دهی.»

## بازماندن حزقیال از سخن زدن

<sup>۲۲</sup> در آنجا بار دیگر حضور پُر شکوه خداوند را احساس کردم و به من فرمود: «برخیز و به دشت برو و من در آنجا با تو صحبت می کنم.» <sup>۲۳</sup> پس من برخاستم و به دشت رفتم و شکوه و جلال خداوند را همانطوری که در کنار دریای خابور دیده بودم، در آنجا نیز مشاهده کردم. <sup>۲۴</sup> روح خدا داخل من شد و مرا بپا ایستاده کرد. بعد خطاب به من نموده فرمود: «برو خود را در خانه ات محبوس کن. <sup>۲۵</sup> ترا با ریسمان می بندند تا نتوانی بیرون بروی و با مردم یکجا باشی. <sup>۲۶</sup> من زیانت را به کامت می چسپانم تا گنگ شوی و نتوانی این قوم سرکش را سرزنش کنی. <sup>۲۷</sup> اما وقتی خواستم با تو حرف بزنم، زیانت را دوباره جاری می سازم تا پیام مرا، خداوند قادر مطلق، به مردم برسانی. آنوقت هر کسی که گوش شنوا دارد می شنود و کسی که سرکش و متمرّد باشد نمی شنود.»

## شرح محاصره اورشلیم

۴<sup>۱</sup> خداوند فرمود: «ای انسان خاکی، خشتی را بگیر و پیشروی خود بگذار. بروی آن نقشه اورشلیم را بکش<sup>۲</sup> دور شهر سنگر، دیوار، برج، منجنیق و اردوگاه دشمن را ترسیم کن.<sup>۳</sup> بعد یک تابه آهنی را بگیر و مانند دیوار بین خود و نقشه شهر قرار بده و رویت بطرف شهر باشد. این نشان دهنده آنست که شهر در محاصره است و تو آن را محاصره می کنی و همچنین خطاری برای قوم اسرائیل نیز می باشد.

۴-۵<sup>۴</sup> بعد بر پهلوی چپ خود دراز بکش. من گناه قوم اسرائیل را بر تو می گذارم و تو مدت سه صد و نود روز در همان حال قرار بگیر. یعنی تو برای هر سال جزای قوم اسرائیل، یک روز متحمل رنج و درد می شوی.<sup>۶</sup> بعد از ختم این مدت، چهل روز دیگر بخاطر گناهان مردم یهودا، بر پهلوی راست خود دراز بکش و برای هر سال مجازات آن ها، یک روز درد و رنج را متحمل شو.<sup>۷</sup> بعد آستینت را بر بزن و رو بسوی شهر کرده سخنان مرا بر ضد آن ها بیان کن.<sup>۸</sup> من دست و پای ترا می بندم تا تو نتوانی تا پایان محاصره از یک پهلو به پهلو دیگر بغلپی.

۹<sup>۹</sup> در طول مدت سیصد و نود روزی که بر پهلوی چپت می خوابی، مقداری گندم، جو، لوبیا، نخود و ارزن را بگیر و در یک ظرف بهم مخلوط کن و همین غذای تو باشد.<sup>۱۰</sup> جیره غذایت روزانه یک پاو است و باید در وقت معین صرف شود.<sup>۱۱</sup> مقدار آبی که باید بنوشی نیم لیتر است و آب را هم باید در وقت معین بنوشی.<sup>۱۲</sup> برای پختن نان باید از پاروی خشک انسانی کار بگیری و این کار را هم در حضور مردم اجرا کنی.<sup>۱۳</sup> به همین ترتیب، قوم اسرائیل در کشورهایی که آن ها را پراکنده می سازم نان مکروه و نجس می خورند.<sup>۱۴</sup> من گفتم: «ای خداوند متعال، من هیچگاهی نجس نشده ام. از جوانی تا بحال گوشت حیوان مرده و یا از حیوانی را که بوسیله جانور درنده کشته شده باشد، نخورده ام و خوراک حرام را به لب نزده ام.»<sup>۱۵</sup> آنگاه خداوند به من فرمود: «پس من اجازه می دهم که برای پختن نان، بجای پاروی انسانی از سرگین گاو کار بگیری.»

<sup>۱۶</sup> بعد اضافه کرد: «ای انسان خاکی، من می خواهم که نان را از شهر اورشليم قطع کنم تا نان و آب را بصورت جیره و با ترس و لرز و بدقت آن را اندازه کرده بخورند.» <sup>۱۷</sup> بخاطر قلت نان و آب با حسرت به یکدیگر می نگرند و در زیر فشار بارگناه ضایع می شوند.»

## حزقیال موی خود را می تراشد

**۵** <sup>۱</sup> خداوند فرمود: «ای انسان خاکی، یک تیغ تیزی را که مثل تیغ دلاکی تیز باشد بگیر و با آن موی سر و ریش را تراش. بعد موها را در یک ترازو بگذار و به سه حصه تقسیم کن. <sup>۲</sup> یک حصه آن را پس از ختم محاصره، در بین شهر در آتش بسوزان. حصه دیگر آن را با شمشیر خرد کن و به اطراف شهر بپاش و حصه سوم را در مسیر باد قرار بده تا پراکنده شود و من شمشیری را بدنبال آن می فرستم. <sup>۳</sup> سپس چند تار مو را نیز نگاهدار و در لباس خود مخفی ساز. <sup>۴</sup> چند تار موی دیگر را هم بگیر و در آتش بسوزان و از آن آتشی روشن می شود که به تمام خانواده اسرائیل سرایت می کند.»

**۵** خداوند متعال چنین فرمود: «من اورشليم را مرکز جهان ساختم و کشورهای دیگر را بدور آن قرار دادم، <sup>۶</sup> اما شما مردم اورشليم از احکام و قوانین من سرکشی کردید و بدتر از اقوام دور و پیش خود شدید. اوامر مرا رد نمودید و به فرایض من توجه نکردید. <sup>۷</sup> چون شما زیاده تر از اقوام دیگر سرکش هستید و از احکام و فرایض من اطاعت نکردید، بلکه از رسوم و قوانین مردم دیگر پیروی نمودید، <sup>۸</sup> بنابراین من، خداوند متعال، دشمن شما هستم و در حضور تمام ملل جهان شما را مجازات می کنم. <sup>۹</sup> پس بخاطر اعمال زشت تان، شما را چنان جزای سنگین می دهم که نظیرش در گذشته دیده نشده و در آینده هم دیده نخواهد شد. <sup>۱۰</sup> در نتیجه والدین فرزندان و فرزندان والدین خود را می خورند و کسانی را که زنده بمانند به سراسر دنیا پراکنده می سازم. <sup>۱۱</sup> بنابراین خدای متعال می فرماید: به حیات خود قسم می خورم که چون شما با اعمال قبیح تان عبادتگاه مرا آلوده کردید، رشته زندگی شما را بدون رحم قطع می کنم. <sup>۱۲</sup> یک سوم

شما از قحطی و مرض می میرید، یک سوم تان بوسیله شمشیر کشته می شوید و یک سوم دیگر شما را به سراسر جهان پراکنده می سازم و شمشیر دشمن را به تعقیب تان می فرستم.

<sup>۱۳</sup> بعد آتش غضب من خاموش می شود و خشم من در مقابل شما فرومی نشیند و شما می دانید که من، خداوند، هر چه بگویم آن را عملی می سازم. <sup>۱۴</sup> بر علاوه سرزمین شما را ویران و خودتان را رسوا می کنم، تا هر کسی که از آنجا بگذرد، عبرت بگیرد. <sup>۱۵</sup> شما را مایه تمسخر و عبرت اقوام اطراف تان می گردانم تا همه بدانند که وقتی بالای قومی قهر شوم، آن ها را بشدت مجازات می کنم و این را از زبان من که خداوند هستم می شنوید. <sup>۱۶</sup> تیرهای مهلک قحطی و نابودی را در بین شما رها می کنم و قحطی بقدری شدید می شود که از قلت غذا و گرسنگی هلاک می گردید. <sup>۱۷</sup> قحطی و حیوانات درنده را علیه شما می فرستم، تا شما و فرزندان تان را از بین ببرند. مرض و خونریزی به سراغ تان می آیند و با دم شمشیر دشمن کشته می شوید. من که خداوند هستم این را گفته ام.»

## خداوند بت پرستی را محکوم می کند

<sup>۱</sup> <sup>۲</sup> کلام خداوند بر من نازل شد: «ای انسان خاکی، رو بطرف کوه های اسرائیل کن و پیام مرا به آن ها برسان <sup>۳</sup> و بگو: ای کوه های اسرائیل، خداوند متعال، خدای اسرائیل به شما، تپه ها، وادیها و دره ها چنین می فرماید: من خودم شمشیر را برای نابودی شما می فرستم، بتخانه های شما را ویران می کنم. <sup>۴-۵</sup> قربانگاه های تان را از بین می برم، بت های تان را شکسته و اجساد کشته شدگان را در پیش پای بت های تان می اندازم و استخوان های آن ها را به دور قربانگاه پراکنده می کنم. <sup>۶</sup> در هر جایی که زندگی می کنید، شهرها و بتخانه ها و قربانگاه های تان ویران می شوند، بت های تان شکسته و با همه چیزهائی که ساخته اند از بین می روند. <sup>۷</sup> اجساد مقتولین در همه جا دیده می شوند. آنگاه می دانید که من خداوند هستم.

<sup>۸</sup> اما عده ای را نجات می دهم. آن ها از دم شمشیر جان سالم بدر برده در بین اقوام دیگر پراکنده

می‌شوند<sup>۹</sup> و کسانی که در کشورهای دیگر فرار می‌کنند و در حال تبعید بسر می‌برند، در آنجا مرا بیاد می‌آورند و می‌دانند که آن‌ها را بخاطر دل‌های بی‌ایمان‌شان و برای اینکه بت پرستی را ترجیح دادند و از من دور شدند، مجازات کرده‌ام. آنگاه به سبب اعمال زشتی که مرتکب شده‌اند، از خود نفرت می‌کنند<sup>۱۰</sup> و می‌دانند که من خداوند هستم، هوشدارهای من جدی بوده و بی‌جهت این بلاها را بر سر‌شان نیاورده‌ام.»

<sup>۱۱</sup> خداوند متعال می‌فرماید: «با غم و اندوه به سر رویت بزن و بخاطر اعمال زشت قوم اسرائیل آه و ناله کن، زیرا آن‌ها با شمشیر و قحطی و مرض هلاک می‌شوند.<sup>۱۲</sup> کسانی که در جاهای دور زندگی کنند در اثر مرض می‌میرند، آنهایی که در همین نزدیکی‌ها باشند، با شمشیر بقتل می‌رسند و آن عده‌ای که باقی بمانند از قحطی هلاک می‌گردند. به این ترتیب خشم خود را بر آن‌ها می‌آورم.<sup>۱۳</sup> وقتی اجساد آن‌ها در جاهائی که برای بت‌های خود هدیه تقدیم می‌کردند، یعنی در بین بت‌ها، به دور قربانگاه‌ها، بر تپه‌ها، بر سر کوه‌ها، زیر درختان سبز و بلوط‌های بلند بیفتند، آنوقت می‌دانند که من خداوند هستم.<sup>۱۴</sup> دست خود را برای نابودی آن‌ها دراز می‌کنم و شهرهای‌شان را از بیابان تا شهر ربله ویران می‌سازم تا بدانند که تنها من خداوند هستم.»

## عاقبت مردم اسرائیل

**۷** <sup>۱</sup> کلام خداوند بر من نازل شد: <sup>۲</sup> «ای انسان خاکی، از جانب من، خداوند متعال، به قوم اسرائیل بگو که این پایان کار تمام سرزمین آن‌ها است.

<sup>۳</sup> دیگر همه چیز بپایان رسیده است و بخاطر اعمال زشت تان شما را مجازات می‌کنم و خشم خود را بر شما فرومی‌ریزم.<sup>۴</sup> دیگر با نگاه شفقت به شما نمی‌نگرم و بر شما رحم نمی‌کنم. چون به راه‌های غلط رفتید و مرتکب کارهای زشت شدید، شما را جزا می‌دهم. آنگاه می‌دانید که من خداوند هستم.»

<sup>۵</sup> خداوند متعال چنین می فرماید: «بلاهای پی در پی بر سر تان می آیند. <sup>۶</sup> پایان کار تان رسیده است. مصیبت عنقریب بسراغ تان می آید و همه چیز تمام می شود. <sup>۷</sup> ای ساکنین این سرزمین، اجل شما رسیده است. زمان آشفتگی و پریشانی نزدیک است و روزهای خوشی و هلهله پایان رسیده است.

<sup>۸</sup> بزودی خشم خود را بر شما فرومی ریزم و قهر من دامنگیر تان می شود. شما را طبق روش و کردار تان داوری می کنم و بخاطر اعمال زشت تان مجازات می شوید. <sup>۹</sup> با نظر محبت به شما نمی نگرم و رحم نمی کنم، بلکه شما را مطابق اعمال تان و بخاطر کارهای زشتی که مرتکب شده اید، جزا می دهم. آنگاه می دانید که من، خداوند، شما را مجازات می کنم.»

<sup>۱۰</sup> روز نیستی و فنای تان نزدیک است، زیرا بی عدالتی به اوج خود رسیده است و تکبر موج می زند. <sup>۱۱</sup> ظلم و ستم، شرارت را بار آورده است. هیچ چیز شان باقی نمی ماند، نه فراوانی، نه ثروت و نه حشمت و جلال شان.

<sup>۱۲</sup> آن زمان معین رسیده و آن روز نزدیک شده است. در آن روز، دیگر خرید و فروش ارزشی نمی داشته باشد، زیرا تمام مردم به قهر و غضب من گرفتار می شوند. <sup>۱۳</sup> هیچ تاجری آنقدر زنده نمی ماند که برود و آنچه که از دست داده است، دوباره به دست آورد، چون خشم من دامنگیر همگی می شود و کسانی که بدکار هستند، از بین می روند. <sup>۱۴</sup> سرود جنگ نواخته می شود و همه چیز آماده است، اما هیچ کس به جنگ نمی رود، زیرا خشم من مردم را گرفتار کرده است.

## مجازات گناهان اسرائیل

<sup>۱۵</sup> شمشیر در بیرون شهر است و مرض و قحطی در داخل آن. اگر کسی از شهر خارج شود با شمشیر کشته می شود و اگر در بین شهر بماند در اثر مرض و قحطی می میرد. <sup>۱۶</sup> حتی کسی که از این بلاها جان سالم بدر برد و فرار نماید و مثل فاخته ای که از دره ها به کوهها فرار می کند، یکه

و تنها بخاطر گناهان خود آه و ناله می‌کند.<sup>۱۷</sup> دستها سست و زانوان لرزان می‌شوند.<sup>۱۸</sup> همگی وحشتزده لباس ماتم می‌پوشند. سرهای شان تراشیده و سرافکننده می‌شوند.<sup>۱۹</sup> نقره و طلای خود را مانند اشیای نجس دور می‌ریزند. در روز غضب خداوند، نقره و طلا نمی‌توانند آن‌ها را نجات بدهند. این چیزها دیگر نمی‌توانند آرزوهای شان را برآورده سازند و شکم شان را سیر کنند، زیرا طمع به مال و ثروت آن‌ها را براه گناه برده است.<sup>۲۰</sup> با جواهراتی که به داشتن آن‌ها افتخار می‌کردند، بتهای منفور و کثیف ساختند، بنابراین من آن‌ها را برای شان کثیف و نجس می‌سازم.

<sup>۲۱</sup> خداوند می‌فرماید: «بیگانگان را می‌فرستم تا همه ثروت شان را تاراج کنند و به مردم شیر به غنیمت می‌دهم که همه را نجس بسازند.<sup>۲۲</sup> حتی وقتی بدکاران در عبادتگاه من داخل شوند و آنرا آلوده و بی حرمت کنند، من مانع نمی‌شوم.

<sup>۲۳</sup> برای قوم اسرائیل زنجیرها را آماده کنید، زیرا سرزمین شان پُر از خونریزی و جنایت است و در شهر فتنه و آشوب برپا است.<sup>۲۴</sup> شریرترین اقوام را می‌فرستم تا خانه‌های شان را تصاحب کنند. به غرور قدرتمندان خاتمه می‌دهم و مساکن مقدس آن‌ها آلوده می‌شوند.<sup>۲۵</sup> وقتی دچار مصیبت گردند آرامش می‌طلبند، اما آنرا نمی‌یابند.<sup>۲۶</sup> بلاها و شایعات بد بی در پی می‌رسند. به انبیاء رو می‌آورند تا آینده را برای شان پیشگویی کنند، ولی کمکی نمی‌گیرند. کاهنان و موسفیدان هم از دادن هدایت و مشوره عاجز می‌مانند.<sup>۲۷</sup> پادشاه ماتم می‌گیرد و بزرگان امید خود را از دست می‌دهند. مردم از ترس می‌لرزند، زیرا با آن‌ها طبق کردار شان معامله می‌کنم و آن‌ها را طوریکه سزاوار هستند، جزا می‌دهم، تا بدانند که من خداوند هستم.»

## رؤیای دوم حزقیال نبی

(۱:۸ - ۲۲:۱۰)

## بت پرستی در اورشلیم

۸ در روز پنجم ماه ششم سال ششم تبعید، در خانه خود با عده‌ای از بزرگان یهودا نشسته بودم که ناگهان خداوند متعال به من نیرو بخشید. <sup>۲</sup> نگاه کردم و شبیحی به شکل انسان در برابر من ظاهر شد. بدن او از کمر پائین مثل شعله‌های آتش بود و از کمر بالا مانند یک شیئی براق فلزی می‌درخشید. <sup>۳</sup> بعد چیزی به شکل یک دست دراز شد و از موی سرم گرفت. آنگاه روح خدا در رؤیا مرا بین زمین و آسمان بالا برد و به اورشلیم به دهن دروازه شمالی صحن داخلی عبادتگاه آورد و در جایگاه بتی که باعث خشم خداوند شده بود قرارم داد. <sup>۴</sup> در آنجا حضور با شکوه خداوند طوریکه در دشت دیده بودم، تجلی داشت.

۵ سپس خداوند به من فرمود: «ای انسان خاکی، حالا به طرف شمال نگاه کن.» من به آن طرف نگاه کردم و آن بت را که باعث خشم خداوند شده بود، دیدم که در دهن دروازه شمالی قربانگاه قرار دارد. <sup>۶</sup> خداوند به من فرمود: «ای انسان خاکی، می‌بینی که قوم اسرائیل به چه کارهائی دست می‌زنند؟ آن‌ها در آنجا به اعمال زشت و نفرت‌انگیز دست می‌زنند و باعث می‌شوند از خانه مقدس دور شوم. اما اینها چیزی نیست، گناهان بدتر از اینها را می‌بینی.»

۷ بعد مرا به دهن دروازه حویلی عبادتگاه برد. در آنجا سوراخی را در دیوار دیدم. <sup>۸</sup> به من گفت: «ای انسان خاکی، دیوار را بکن.» وقتی دیوار را کندم، دروازه‌ای پدید شد. <sup>۹</sup> گفت: «حالا داخل شو و ببین که آن‌ها به چه کارهائی زشت و قبیح دست می‌زنند.» <sup>۱۰</sup> پس من داخل شدم و دیدم تصاویر هرگونه حیوانات از قبیل خزندگان و حیوانات نجس و زشت بر دیوارها نقش شده بودند و تمام بت‌های قوم اسرائیل در آنجا وجود داشتند. <sup>۱۱</sup> هفتاد نفر از ریش سفیدان قوم اسرائیل با یازنیا (پسر شافان) در برابر آن‌ها ایستاده بودند. در دست هر کدام آن‌ها یک منقل آتش بود که از آن دود خوشبوئی مثل ابر برمی‌خاست. <sup>۱۲</sup> خداوند به من فرمود: «ای انسان خاکی، آیا می‌بینی که موسفیدان قوم اسرائیل در آن اطاق تاریک پُر از بت‌ها چه می‌کنند؟ آن‌ها می‌گویند: خداوند ما را نمی‌بیند؛ او سرزمین ما را ترک کرده است.» <sup>۱۳</sup> خداوند اضافه کرد:

«بعداً گناهان بدتری از اینها را که این مردم مرتکب می شوند، می بینی.»

<sup>۱۴</sup> سپس مرا به دهن دروازه شمالی عبادتگاه خداوند آورد. در آنجا زنها را دیدم که نشسته بودند و در مرگ خدای خود، تموز، گریه می کردند. <sup>۱۵</sup> به من گفت: «ای انسان خاکی، ببین! اما بدتر از اینها را می بینی.»

<sup>۱۶</sup> از آنجا مرا به صحن داخلی عبادتگاه خداوند آورد. در دهن دروازه عبادتگاه خداوند، بین برنده و قربانگاه، بیست و پنج مرد که پشت شان بطرف معبد و روی شان بسوی مشرق بود، ایستاده بودند و آفتاب را پرستش می کردند. <sup>۱۷</sup> خداوند به من فرمود: «ای انسان خاکی، می بینی؟ آیا لازم است که مردم یهودا مرتکب چنین کارهای زشت و قبیح شوند؟ آیا مجبور هستند که ظلم و ستم را در سراسر کشور پخش کنند و به آتش خشم من دامن بزنند؟ ببین که به چه بی شرمی به من اهانت می کنند. <sup>۱۸</sup> بنابراین با خشم و غضب با آنها رفتار می کنم و با نگاه محبت به آنها نمی نگرم. بر آنها رحم نشان نمی دهم و هر قدر برای کمک فریاد و زاری کنند، نمی شنوم.»

## مجازات اورشلیم

<sup>۹</sup> <sup>۱</sup> آنگاه خداوند با آواز بلند گفت: «مأمورین مجازات را احضار کن و هر کدام سلاح خود را همراه خود بیاورد.» <sup>۲</sup> ناگهان شش مرد از راه دروازه شمالی عبادتگاه آمدند و هر یک سلاح خود را در دست داشت. همراه آنها مردی بود با لباس کتانی که قلم و دوات با خود داشت. آنها به داخل عبادتگاه رفتند و کنار قربانگاه برنجی ایستادند.

<sup>۳</sup> سپس جلال حضور خدای اسرائیل که بالای موجودات بالدار قرار داشت برخاست و به آستانه عبادتگاه آمد و به آن مردی که لباس کتانی به تن و قلم و دوات در دست داشت، <sup>۴</sup> فرمود: «به سراسر شهر اورشلیم برو و بر پیشانی کسانی که بخاطر اعمال زشتی که در این شهر صورت

می‌گیرد، گریه و ناله می‌کنند، یک نشانی بگذار.»<sup>۵</sup> سپس شنیدم که به دیگران چنین فرمود: «به دنبال او به شهر بروید و کسانی را که بر پیشانی خود نشانی ندارند، بکشید و احدی را زنده نگذارید و به کسی رحم نکنید.»<sup>۶</sup> مردان پیر و جوان، دختران جوان، کودکان و زنان را بکشید، اما به کسانی که بر پیشانی خود علامت دارند، ضرر نرسانید. اول از عبادتگاه من شروع کنید.» پس آن‌ها از موسفیدانی که در پیشروی عبادتگاه خدا بودند شروع به کشتار کردند.<sup>۷</sup> بعد به آن‌ها فرمود: «بروید این عبادتگاه را نجس سازید و حویلی آن را با اجساد کشته‌شدگان پُر کنید.» پس آن‌ها رفتند و مردم را در شهر کشتند.<sup>۸</sup> وقتی آن‌ها برای کشتن مردم رفتند و من تنها ماندم، رو بخاک افتادم و با زاری گفتم: «ای خداوند متعال، آیا تو بر اورشلیم آنقدر قهر هستی که می‌خواهی هر کسی را که در اسرائیل باقی مانده باشد، هلاک کنی؟!»<sup>۹</sup> خداوند فرمود: «گناه مردم اسرائیل و یهودا بی‌نهایت است. سرزمین شان از خونریزی و جنایت پُر است و در اورشلیم ظلم و ستم حکمفرماست. مردم می‌گویند: «خداوند این سرزمین را ترک کرده است و کارهای ما را نمی‌بیند.»<sup>۱۰</sup> بنابراین من به آن‌ها با نظر محبت نمی‌نگرم و بر آن‌ها رحم نمی‌کنم، بلکه همه را به سزای اعمال شان می‌رسانم.»

<sup>۱۱</sup> آنگاه مردی که لباس کتانی پوشیده بود و قلم و دوات با خود داشت، آمد و گفت: «امر تو بجا آورده شد.»

## ترک جلال خدا از عبادتگاه

۱۰ بعد دیدم که برگنبد بالای سر موجودات بالدار، یعنی آن موجودات زنده، چیزی مانند یک تخت به رنگ یاقوت کبود ظاهر شد.<sup>۲</sup> خداوند به مردی که لباس کتانی بتن داشت، فرمود: «در بین چرخ‌هایی که زیر فرشتگان است برو و مشت‌هایت را از زغال افروخته پُر کن و آن را بر شهر بیاش.» من دیدم که او رفت.<sup>۳</sup> هنگامی که آن مرد به داخل چرخ رفت، فرشتگان در سمت جنوب عبادتگاه خدا ایستاده بودند و ابری صحن داخلی را پُر کرد.<sup>۴</sup> آنگاه جلال خداوند از

بالای فرشتگان برخاست و بر آستانهٔ عبادتگاه قرار گرفت. عبادتگاه از ابر پُر شد و نور درخشندهٔ جلال خداوند صحن آن را فراگرفت.<sup>۵</sup> صدای بالهای فرشتگان که مانند آواز خداوند قادر مطلق بود، تا صحن بیرونی شنیده می‌شد.

<sup>۶</sup> وقتی خداوند به آن مردی که لباس کتانی پوشیده بود، فرمود که میان فرشتگان برود و از آتش بین چرخها مشت‌های خود را پُر کند، او رفت و پهلوی یکی از چرخها ایستاد.<sup>۷</sup> آنگاه یکی از فرشتگان دست خود را دراز کرد و از آتشی که میان آنها بود یک مشت زغال را برداشت در دستهای آن مردی که لباس کتانی بتن داشت، گذاشت. او آتش را گرفت و بیرون رفت.

<sup>۸</sup> فرشتگان زیر بالهای خود دستی به شکل دست انسانها داشتند.<sup>۹-۱۰</sup> چهار چرخ را هم دیدم، در کنار هر یک از فرشتگان یک چرخ قرار داشت و چرخها همشکل و مثل زبرجد می‌درخشیدند و هر چرخ در بین خود چرخ دیگری داشت.<sup>۱۱</sup> این چرخها می‌توانستند به هر طرف حرکت کنند، بدون اینکه دور بزنند. به هر سمتی که چرخ جلوی حرکت می‌کرد، چرخهای دیگر بدنبالش می‌رفتند، بدون اینکه دور بزنند.<sup>۱۲</sup> هر یک از چرخها با پره‌ها و دورادورش پُر از چشم بود.<sup>۱۳</sup> شنیدم که به این چرخها «چرخ چرخنده» می‌گفتند.

<sup>۱۴</sup> هر فرشته چهار رو داشت. روی اولی مثل روی گاو، از دومی مانند روی انسان، از سومی شبیه روی شیر و از چهارمی همچون روی عقاب بود.<sup>۱۵</sup> فرشتگان برخاستند. اینها همان موجوداتی بودند که در کنار دریای خابور دیده بودم.<sup>۱۶</sup> وقتی فرشتگان حرکت می‌کردند، چرخها هم به حرکت می‌آمدند و هنگامی که بالهای خود را می‌گشودند و پرواز می‌کردند، چرخها هم همراه آنها بلند می‌شدند و در کنار آنها می‌ماندند.<sup>۱۷</sup> هر گاهی که فرشتگان توقف می‌کردند، چرخها نیز از حرکت بازمی‌ماندند و چون برمی‌خاستند چرخها همراه شان بلند می‌شدند، زیرا روح آنها در چرخها بود.

<sup>۱۸</sup> آنگاه جلال خداوند از آستانهٔ عبادتگاه بیرون رفت و بالای سر فرشتگان قرار گرفت.<sup>۱۹</sup> سپس

فرشتگان بالهای خود را گشودند و در برابر چشمان من در حالیکه چرخها در کنار شان بودند، از زمین برخاستند و در دهن دروازه شرقی عبادتگاه توقف کردند و جلال خدای اسرائیل بالای آنها قرار گرفت.<sup>۲۰</sup> حالا این فرشتگان را شناختم. اینها همان موجودات زنده بودند که زیر تخت خدای اسرائیل، در کنار دریای خابور دیده بودم.<sup>۲۱</sup> هر کدام چهار رو و چهار بال داشت و در زیر بالهای شان دستی شبیه دست انسان بود.<sup>۲۲</sup> چهره‌های شان هم مثل چهره‌هائی بودند که در کنار دریای خابور دیده بودم. هر کدام آنها مستقیماً حرکت می‌کرد.

## محکومیت اورشلیم

۱۱ بعد روح خدا مرا برداشت و به دروازه شرقی عبادتگاه آورد. در آنجا بیست و پنج مرد بشمول دو نفر از رهبران قوم، یعنی یازنیا (پسر عزور) و فلتیا (پسر بنایا) حضور داشتند.

<sup>۲</sup> خداوند به من فرمود: «ای انسان خاکی، اینها کسانی هستند که در این شهر نقشه‌های فاسد می‌کشند و مشوره‌های غلط به مردم می‌دهند.<sup>۳</sup> اینها می‌گویند: «وقت آن رسیده است که اورشلیم را دوباره آباد کنیم، زیرا شهر ما مثل یک سپر آهنین ما را از هرگونه خطر حفظ می‌کند.»<sup>۴</sup> پس ای انسان خاکی، به آنها اخطار بده و علیه آنها نبوت کن.»

<sup>۵</sup> آنگاه روح خداوند بر من فرود آمد و به من فرمود که بگویم خداوند چنین می‌فرماید: «ای قوم اسرائیل، من می‌دانم که چه فکر می‌کنید و از افکار ضمیرتان آگاهم.<sup>۶</sup> شما در این شهر عده زیادی را کشتید. جاده‌ها از اجساد مقتولین پُر هستند.<sup>۷</sup> شما می‌گوئید که این شهر مثل یک سپر آهنین است، اما خداوند قادر مطلق می‌فرماید که این شهر شما را از خطر حفظ نمی‌کند. شهر از اجساد کشته‌شدگان پُر شده است و شما را هم برای کشتار می‌برند.<sup>۸</sup> آیا از شمشیر می‌ترسید؟ پس شمشیر را برای مجازات شما می‌فرستم.<sup>۹</sup> شما را از شهر بیرون برده به دست بیگانگان تسلیم می‌کنم و محکوم می‌سازم.<sup>۱۰</sup> شما را در سرزمینتان مجازات می‌کنم و با شمشیر کشته می‌شوید. آنگاه می‌دانید که من خداوند هستم.<sup>۱۱</sup> این شهر برای شما سپر آهنین نیست و

نمی‌تواند شما را از خطر حفظ کند. بلی، من شما را در سرزمین اسرائیل محکوم می‌سازم و جزا می‌دهم<sup>۱۲</sup> تا بدانید که من همان خداوند هستم که شما از من اطاعت نکردید و احکام مرا بجا نیاوردید، بلکه طبق قوانین اقوام اطراف تان رفتار کردید.»

<sup>۱۳</sup> در اثنائی که من نبوت می‌کردم ناگهان فلتیا (پسر بنایا) مُرد. آنگاه من رو بخاک افتادم با صدای بلند گریستم و گفتم: «ای خداوند متعال، آیا بازماندگان اسرائیل را بکلی از بین می‌بری؟»

## وعدۀ بازگشت از اسارت

<sup>۱۴</sup> آنگاه خداوند به من فرمود: <sup>۱۵</sup> «ای انسان خاکی، خویشاوندان و قوم تو که در اورشلیم هستند، در بارۀ هموطنانت که در حال تبعید بسر می‌برند، می‌گویند: «آنها از خداوند دور شده‌اند، بنابراین حالا این سرزمین به ما تعلق دارد.»<sup>۱۶</sup> اما تو به آنهایی که تبعید هستند، از طرف من، خداوند متعال، بگو که هرچند آنها را در بین اقوام و کشورهای مختلف تبعید و پراکنده کرده‌ام، ولی من تا وقتی که در آنجاها بسر می‌برند، پناهگاه مقدس شان بوده<sup>۱۷</sup> آنها را از بین مردم و کشورهایی که در آنها پراکنده‌اند، جمع می‌کنم و سرزمین اسرائیل را به آنها می‌دهم.<sup>۱۸</sup> وقتی آنها برگردند، تمام بتها و چیزهای نجس و مکروه را از بین می‌برند.<sup>۱۹</sup> به آنها قلب نو و روح تازه عطا می‌کنم. قلب سنگی را از آنها می‌گیرم و بجای آن دل نرم و مطیع به آنها می‌بخشم<sup>۲۰</sup> تا از احکام من پیروی کنند و فرایض مرا بجا آورند. آنگاه آنها قوم من بوده و من هم خدای شان می‌باشم.<sup>۲۱</sup> خداوند متعال چنین فرموده است، اما کسانی را که دل شان مایل به چیزهای نجس و بتهای منفور است، به سزای اعمال شان می‌رسانم.»

## حضور پُر جلال خدا اورشلیم را ترک می‌گوید

<sup>۲۲</sup> بعد فرشتگانی که چرخها در پهلوی شان بودند، بالهای خود را گشودند. جلال خداوند هم

بالای سرشان قرار داشت.<sup>۲۳</sup> بعد جلال خداوند از میان شهر برخاست و برکوهی که در قسمت شرقی شهر بود توقف کرد.<sup>۲۴</sup> روح خدا مرا در رؤیا برداشت و دوباره پیش تبعیدشدگان در بابل برد. در همین جا رؤیای من به پایان رسید.<sup>۲۵</sup> در آنجا آنچه را که خداوند به من نشان داده بود برای آنها بیان کردم.

## سرکشی و نافرمانی مردم

۱۲ خداوند به من فرمود:<sup>۲</sup> «ای انسان خاکی، تو در بین یک قوم سرکش زندگی می‌کنی. آنها چشم دارند، ولی نمی‌بینند. گوش دارند، اما نمی‌شنوند،<sup>۳</sup> زیرا اینها مردم متمرّد هستند. پس ای انسان خاکی، برای خود لوازم سفر را آماده کن و در روز، پیش از تاریکی مثل کسی که به تبعید می‌رود، در برابر چشمان آنها از اینجا برو. شاید این مردم سرکش بدانند که تو چرا این کار را می‌کنی.<sup>۴-۵</sup> بار سفرت را در روز بند و از خانه بیرون ببر تا مردم ببینند و هنگام شب در حضور آنها دیوار را سوراخ کن و با بارت از راه آن بیرون برو و مانند کسی که به تبعید برده می‌شود، آماده سفر شو.<sup>۶</sup> در برابر انظار آنها بارت را بر دوش بردار و آن را در تاریکی حمل کن. رویت را بپوشان تا نبینی که کجا می‌روی. این کار تو اخطاری برای قوم اسرائیل است.»<sup>۷</sup> آنچه را که خداوند به من فرموده بود، اجرا کردم. بار خود را در روز، مثل تبعیدشدگان بیرون بردم. هنگام شب با دستان خود دیوار را سوراخ کردم و در پیش چشمان مردم بار خود را بر دوش گرفته در تاریکی بیرون رفتم.

<sup>۸</sup> صبح روز بعد خداوند به من فرمود:<sup>۹</sup> «ای انسان خاکی، وقتی این قوم متمرّد اسرائیل از تو بپرسند: این چه کار است که تو می‌کنی؟<sup>۱۰</sup> به آنها بگو که این پیغامی است از جانب خداوند متعال به فرمانروا و تمام مردمی که در اورشلیم هستند.<sup>۱۱</sup> بگو که کار تو مثال آن چیزهایی است که به زودی بوقوع می‌پیوندد و آنها تبعید می‌شوند و به اسارت می‌روند.<sup>۱۲</sup> حکمران آنجا هم شب هنگام بار خود را بر دوش گرفته دیوار را سوراخ می‌کند و از راه آن بیرون می‌رود. چشمان

خود را می پوشاند تا نفهمد که به کجا می رود.<sup>۱۳</sup> اما من تور خود را بالایش می اندازم و گرفتارش می کنم. بعد او را به بابل، در سرزمین کلدانیان می برم و او در آن کشور می میرد، بدون اینکه آنجا را ببیند.<sup>۱۴</sup> همه اطرافیان، دستیاران و سپاه او را پراکنده می سازم و شمشیر را به تعقیب شان می فرستم.<sup>۱۵</sup> وقتی آن ها را در کشورهای مختلف جهان پراکنده کنم، آنگاه می دانند که من خداوند هستم.<sup>۱۶</sup> ولی عده ای را نجات می دهم و نمی گذارم که با شمشیر و در اثر مرض و قحطی بمیرند، تا پیش مردم کشورهائی که به آنجا تبعید می شوند به اعمال زشت و قبیح خود اقرار کنند و بدانند که من خداوند هستم.»

## روز داوری به تعویق نمی افتد

<sup>۱۷</sup> سپس کلام خداوند بر من نازل شد: <sup>۱۸</sup> «ای انسان خاکی، نانت را با لرز بخور و آبت را با ترس بنوش<sup>۱۹</sup> و از جانب من، خداوند متعال، به اهالی اورشلیم که هنوز هم در سرزمین اسرائیل زندگی می کنند بگو که آن سرزمین بخاطر شرارت ساکنین آنجا از همه چیز خالی می شود و مردم با ترس و اضطراب آب و نان خود را می خورند.<sup>۲۰</sup> شهرهای آباد خراب می شوند و سرزمین شان متروک می گردد و آن وقت می دانند که من خداوند هستم.»

## انجام قطعی کلام خدا

<sup>۲۱</sup> خداوند همچین فرمود: <sup>۲۲</sup> «ای انسان خاکی، این چه ضرب المثلی است که ورد زبان مردم اسرائیل است که می گویند: «روزها می گذرند و پیشگویی ها عملی نمی شوند؟»<sup>۲۳</sup> به آن ها بگو که من خداوند متعال این ضرب المثل را باطل می سازم و مردم دیگر آن را بر زبان نمی آورند و وقت آن رسیده است که باید تمام پیشگویی ها عملی شوند.<sup>۲۴</sup> از این بیعد هیچ رؤیای دروغ و پیشگویی گمراه کننده در بین مردم اسرائیل وجود نمی داشته باشد،<sup>۲۵</sup> زیرا من، خداوند متعال، سخن می گویم و هرچه بگویم، بدون تأخیر آن را عملی می سازم و در دوران حیات شما ای قوم سرکش، همه سخنان خود را جامه عمل می پوشانم.» خداوند متعال فرموده است.

<sup>۲۶</sup> سپس کلام خداوند بر من نازل شد: <sup>۲۷</sup> «ای انسان خاکی، قوم اسرائیل می‌گویند که رؤیاهای و پیشگویی‌های تو در آینده خیلی دور عملی می‌شوند. <sup>۲۸</sup> پس تو به آنها بگو که خداوند متعال چنین می‌فرماید: بعد از این هر چه بگویم آن را بدون تأخیر اجرا می‌کنم و کارهای من به تعویق نمی‌افتد.» خداوند متعال فرموده است.

## کلام خدا بر ضد انبیای دروغین

**۱۳** <sup>۱</sup> کلام خداوند بر من نازل شد: <sup>۲</sup> «ای انسان خاکی، انبیای اسرائیل را سرزنش کن، زیرا از دل خود پیشگویی می‌کنند و بگو که به کلام من گوش بدهند.»

<sup>۳</sup> خداوند متعال گفت: «وای بر انبیای نادان که افکار و خیالات خود را بر مردم تحمیل می‌کنند و رؤیائی را که ندیده‌اند بیان می‌نمایند. <sup>۴</sup> ای قوم اسرائیل، انبیای شما مانند شغالانی هستند که در خرابه‌ها زندگی می‌کنند. <sup>۵</sup> آنها هرگز دست به ترمیم دیوارهای شهر نزده‌اند تا شما بتوانید در روزی که خداوند مقرر کرده است در مقابل دشمن مقاومت کنید. <sup>۶</sup> رؤیاهای شان غلط و پیشگویی‌های شان دروغ است و ادعا می‌کنند که از جانب من می‌باشند. در حالیکه من آنها را نفرستاده‌ام، اما آنها انتظار دارند که پیشگویی‌های شان به حقیقت برسند. <sup>۷</sup> من به آنها می‌گویم: رؤیاهای شما غلط و پیشگویی‌های تان دروغ است، اما باز هم می‌گویند که از زبان من حرف می‌زنند، در حالیکه من هرگز با آنها سخن نگفته‌ام.»

<sup>۸</sup> بنابراین خداوند متعال می‌فرماید: «بخاطری که سخنان دروغ می‌زنید و رؤیاهای غلط را برای مردم بیان می‌کنید، من برضد شما هستم. <sup>۹</sup> من شما را بخاطری که رؤیاهای ساخته و پرداخته خود را و پیشگویی‌های گمراه‌کننده را اعلام می‌کنید، جزا می‌دهم. شما را از بین قوم برگزیده خود طرد می‌کنم و نام تان در دفتر خاندان اسرائیل ثبت نمی‌شود. هیچکدام شما به سرزمین اسرائیل وارد نمی‌گردد تا بدانید که من خداوند متعال هستم.»

<sup>۱۰</sup> این اشخاص، قوم برگزیدهٔ مراگمراه ساخته می‌گویند که امن و امان است، در حالیکه چنین نیست. وقتی قوم برگزیدهٔ من دیوار سست بنیادی را می‌سازند، این انبیای دروغگو می‌آیند بعنوان تشویق دیوار را رنگمالی می‌کنند. <sup>۱۱</sup> پس به این رنگمالها بگو که آن دیوار فرومی‌ریزد. باران سیل‌آسا و ژالهٔ سخت و طوفان مهیب می‌آیند و آن را خراب می‌کنند. <sup>۱۲</sup> وقتی دیوار فروریزد، مردم می‌گویند که رنگمالی دیوار فایده‌ای نکرد و آن را استوار نساخت.»

<sup>۱۳</sup> بنابراین خداوند متعال می‌فرماید: «با طوفان مهیب و باران سیل‌آسا و ژالهٔ سختِ خشم و غضب خود آن دیوار را ویران می‌کنم. <sup>۱۴</sup> دیوار رنگ شدهٔ آن‌ها با خاک یکسان و از تهداب کنده می‌شود و بر سرشان افتاده همه را هلاک می‌سازد. <sup>۱۵</sup> دیوار و رنگمالان هر دو به غضب من گرفتار می‌شوند و آنوقت می‌گویم که نه دیوار ماند و نه رنگمالان. <sup>۱۶</sup> زیرا اینها همان انبیای دروغگوئی هستند که می‌گفتند در اورشلیم صلح و امنیت برقرار می‌شود، در حالیکه آنطور نبود.» خداوند متعال فرموده است.

## کلام خدا بر ضد انبیای زن دروغین

<sup>۱۷</sup> خداوند متعال فرمود: «حالا ای انسان خاکی، آن زنانی را که از دل خود پیشگویی می‌کنند سرزنش کن <sup>۱۸</sup> و از جانب من، خداوند متعال به آن‌ها بگو: وای بر شما زنان که به بازوهای مردم تعویذ می‌بندید و چادر و دستار جادو را بر سرشان می‌کنید تا آن‌ها را تحت اختیار خود بیاورید. آیا می‌خواهید که زندگی قوم برگزیدهٔ مرا فدای مفاد شخصی خود کنید؟ <sup>۱۹</sup> شما نام مرا بخاطر یک مشت جو و یک تکه نان، نزد قوم برگزیدهٔ من بی‌حرمت ساختید. کسانی را که باید زنده بمانند، به کشتن می‌دهید و آنهایی را که سزاوار مرگ هستند، نمی‌کشید. شما همیشه به قوم برگزیدهٔ من دروغ می‌گوئید و آن‌ها هم باور می‌کنند.»

<sup>۲۰</sup> خداوند متعال چنین می‌فرماید: «بنابراین من برضد تعویذ و جادوی شما هستم که به آن وسیله می‌خواهید اختیار زندگی مردم را در دست خود داشته باشید. من آن را از بازوی تان قطع می‌کنم

و زندگی آن کسانی را که مانند پرنده‌ای شکار کرده‌اید، آزاد می‌سازم. <sup>۲۱</sup> چادر و دستار جادوی شما را پاره می‌کنم و قوم برگزیده خود را از چنگ شما نجات می‌دهم و دیگر نمی‌توانید آن‌ها را بدام خود بیندازید و بدانید که من خداوند هستم. <sup>۲۲</sup> شما مردم راستکار را برخلاف میل من دلسرد و نا امید ساختید و برعکس اشخاص بدکار را زیادتیر تشویق کردید که از کارهای زشت خود دست نکشند و به زندگی گناه‌آلود خود ادامه بدهند. <sup>۲۳</sup> بنابراین از این پس دیگر رؤیاهای باطل را نمی‌بینید و پیشگویی‌های غلط نمی‌کنید. قوم برگزیده خود را از دست شما نجات می‌بخشم و آنگاه می‌دانید که من خداوند هستم.»

## محکومیت بت پرستی

۱۴ <sup>۱</sup> یک عده از بزرگان اسرائیل پیش من آمدند تا درباره آن‌ها از خداوند هدایت بطلبیم. <sup>۲</sup> در همان وقت کلام خداوند بر من نازل شد که فرمود: <sup>۳</sup> «ای انسان خاکی، این اشخاص به بتها دل داده‌اند و بت پرستی آن‌ها را براه گناه برده است، پس چرا از من طلب هدایت می‌کنند؟ <sup>۴</sup> از جانب من، خداوند متعال، به آن‌ها بگو: هر اسرائیلی که پیرو بتها باشد و براه خطا برود و آنگاه پیش یک نبی برای راهنمایی بیاید، من، خداوند، خودم به آن‌ها جواب می‌دهم، جوابی که موافق تعداد بتهای شان باشد. <sup>۵</sup> بت پرستی قوم برگزیده مرا گمراه و از من دور ساخته است، اما من می‌خواهم، با جوابی که می‌دهم آن‌ها را دوباره بسوی خود بازگردانم.

<sup>۶</sup> پس به قوم اسرائیل بگو که خداوند متعال می‌فرماید: توبه کنید، از بت پرستی دست بکشید و از گناه و کارهای زشت روبرگردانید، <sup>۷</sup> زیرا هر اسرائیلی و هر بیگانه‌ای که در سرزمین اسرائیل زندگی می‌کند، اگر خود را از من جدا کند و پیرو بتها گردد و گناه ورزد و بازهم برای راهنمایی و هدایت پیش یک نبی بیاید، من که خداوند هستم، شخصاً به او جواب می‌دهم. <sup>۸</sup> من با نظر خشم به او می‌نگرم تا دیگران وحشت کنند و عبرت بگیرند و ریشه‌اش را از بین قوم برگزیده خود قطع می‌کنم. آنگاه می‌دانید که من خداوند هستم.

<sup>۹</sup> اگر یک نبی فریب بخورد و جواب غلط بدهد، بخاطر آنست که من آن نبی را گمراه ساخته‌ام. او را از بین قوم برگزیده خود ریشه کن می‌سازم و جزا می‌دهم. <sup>۱۰</sup> و هر دوی آنها را، یعنی هم نبی و هم آن کسی را که برای راهنمایی می‌آید، مجازات می‌کنم، <sup>۱۱</sup> تا قوم اسرائیل دیگر خود را از من دور نکنند و با گناه و کارهای زشت آلوده نشوند. آنگاه آنها قوم برگزیده من بوده و من خدای شان می‌باشم.» خداوند متعال فرموده است.

## حکم و داوری خداوند قطعی است

<sup>۱۲</sup> کلام خداوند بر من نازل شد: <sup>۱۳</sup> «ای انسان خاکی، اگر سرزمینی در برابر من گناه کند و بی‌ایمان شود، با دست خود قدرت آن را در هم می‌شکنم و قحطی را می‌فرستم تا آن را از انسان و حیوان خالی سازد. <sup>۱۴</sup> اگر نوح و دانیال و ایوب هم با آنها باشند، آن سه نفر بخاطر راستکاری خود می‌توانند فقط جانهای خود را نجات بدهند. خداوند متعال فرموده است.

<sup>۱۵</sup> اگر حیوانات وحشی را بفرستم که آن سرزمین را پایمال سازند و ویران کنند و مردم از ترس حیوانات وحشی از آن عبور نکنند، <sup>۱۶</sup> و اگر آن سه مرد هم در آنجا زندگی کنند، آنچنان که من خداوند متعال، خدای زنده هستم، به حیات خود قسم می‌خورم که آنها نمی‌توانند حتی جانهای فرزندان خود را هم حفظ کنند. تنها آنها زنده می‌مانند و آن سرزمین غیر مسکون می‌گردد. <sup>۱۷</sup> اگر شمشیر دشمن را در آن کشور بفرستم تا آنجا را از انسان و حیوان پاک سازد، <sup>۱۸</sup> هرچند آن سه مرد در آنجا باشند، آنچنان که من خداوند متعال، خدای زنده هستم، به حیات خود قسم می‌خورم که آنها قادر نمی‌باشند حتی فرزندان خود را هم از مرگ نجات بدهند. آنها می‌توانند فقط جانهای خود را حفظ کنند. <sup>۱۹</sup> یا اگر مردم کشوری را به مرض وبا گرفتار کنم و در اثر خشم خود انسان و حیوان را از بین ببرم، <sup>۲۰</sup> اگرچه نوح و دانیال و ایوب هم در بین مردم باشند، آنچنان که من خداوند متعال، خدای زنده هستم، بذات خودم قسم که آن سه نفر، بغیر از جانهای خود شان، حتی نمی‌توانند فرزندان خود را هم از مردن رهائی بخشند.»

<sup>۲۱</sup> خداوند متعال چنین می فرماید: «پس اگر من این چهار بلای مهلک، یعنی جنگ، قحطی، حیوانات وحشی و مرض را بر اورشلیم بفرستم که انسان و حیوان را از بین ببرند، چه خواهد شد؟<sup>۲۲</sup> اگر عده‌ای هم باقی بمانند و فرزندان خود را نیز نجات بدهند، وقتی پیش شما بیایند به آن‌ها خوب نگاه کنید و ببینید که چقدر شریر هستند و آنوقت تصدیق می‌کنید که من آن بلاها را ناحق بر سر اورشلیم نیاوردم،<sup>۲۳</sup> و وقتی که کردار و رفتار آن‌ها را بچشم سر ببینید، می‌دانید که من دلیل معقولی برای مجازات آن‌ها داشتم.» خداوند متعال فرموده است.

## مَثَل تَاک

**۱۵** <sup>۱</sup> کلام خداوند بر من نازل شد: <sup>۲</sup> «ای انسان خاکی، تاک از سایر درختان چه مزیت دارد و در مقایسه با درختان جنگل به چه کار می‌آید؟<sup>۳</sup> آیا از چوب آن چیزی ساخته می‌شود؟ آیا می‌توان از آن میخی برای آویختن چیزی ساخت؟<sup>۴</sup> بلی، از آن می‌توان تنها مثل هیزم برای افروختن آتش کار گرفت. وقتی هر دو سرش بسوزد و مابینش نیم سوخته بماند، دیگر به چه درد می‌خورد؟<sup>۵</sup> در حالیکه پیش از سوختنش فایده‌ای نداشت، پس در وقتی که بسوزد و نیم سوخته بماند چه فایده دارد؟»

<sup>۶</sup> خداوند متعال می فرماید: «مثل چوب تاک که آن را از بین درختان جنگل برای هیزم تعیین کرده‌ام، اهالی اورشلیم را هم برای مجازات انتخاب نموده‌ام.<sup>۷</sup> آن‌ها حتماً جزا می‌بینند. اگر از یک آتش نجات یابند، آتش دیگری آن‌ها را می‌سوزاند. آنگاه می‌دانید که من خداوند هستم.<sup>۸</sup> چون آن‌ها به من وفادار نبودند، بنابراین سرزمین شان را ویران می‌کنم.» خداوند متعال فرموده است.

## بی وفائی اورشلیم

۱۶ کلام خداوند بر من نازل شد: <sup>۲</sup> «ای انسان خاکی، اورشلیم را از اعمال بدش آگاه ساز <sup>۳</sup> و بگو خداوند متعال چنین می‌فرماید: اصل و تولد تو از سرزمین کنعان است. پدر تو اُموری و مادرت حتی بود. <sup>۴</sup> اما در روزی که متولد شدی نافت را نبریدند، غسلت ندادند، پاکت نساختند و در قنناق نیچاندند. <sup>۵</sup> کسی با نظر شفقت به تو نگاه نکرد و محبت نشان نداد، بلکه از همان روز تولد کسی به تو اهمیتی قایل نشد و ترا به بیابان انداختند.

<sup>۶</sup> در همان حال من از کنار تو گذشتم و ترا غرقه بخون دیدم. در حالیکه در خونت غوطه می‌خوردی، <sup>۷</sup> به تو گفتم که زنده بمان و مثل نباتات صحرا نمو کن. تو رشد کردی و قد برافراستی و یک زن کامل شدی؛ پستانهایت برجسته و موهایت بلند شد، اما برهنه بودی.

<sup>۸</sup> پس از مدتی دوباره از کنارت عبور کردم و دیدم که برای ازدواج آماده بودی. با ردایم تن برهنه‌ات را پوشاندم و با تو پیمان ازدواج بستم و تو از آن من شدی. «خداوند متعال چنین فرموده است.

<sup>۹</sup> «بعد غسلت دادم، بدنت را از خون پاک نموده و با روغن زیتون چرب کردم. <sup>۱۰</sup> با لباس خامکدوزی ملبست ساختم و بوتهائی از چرم اعلی به پایت نمودم. ترا با پارچهٔ نفیس کتانی آراسته و با ابریشم پوشانیدم. <sup>۱۱</sup> ترا با زیور آراستم، دستبند بر دست کردم و طوق بگردنت انداختم. <sup>۱۲</sup> بینی‌ات را با حلقه، گوش‌ات را با گوشواره و سرت را با تاج زیبائی زینت دادم. <sup>۱۳</sup> با زیورات طلا و نقره ترا آراستم و لباسی از پارچهٔ نفیس کتانی به تنت کردم. آرد ترمیده و روغن اعلی و عسل خوراکی بود. در زیبائی بحد کمال رسیدی و همچون ملکه شدی. <sup>۱۴</sup> شهرت و آوازهٔ جمالت در همه کشورها پخش شد، زیرا من زیبائیت را بدرجهٔ کمال رسانیده بودم. «خداوند متعال چنین می‌فرماید.

<sup>۱۵</sup> «اما تو با استفاده از زیبائی و شهرت با هر کسی که پیش آمد همبستر شدی. <sup>۱۶</sup> با آن لباسهای زیبایت بتخانه‌ها را تزئین کردی و خود را مثل یک فاحشه در اختیار هر کسی گذاشتی. تو کاری

کردی که هیچ کسی نکرده بود و نخواهد کرد.<sup>۱۷</sup> تو همچنین زیورات طلا و نقره را که من به تو داده بودم، گرفتی و از آن‌ها مجسمهٔ مردها را ساختی و با آن‌ها زنا کردی.<sup>۱۸</sup> با لباسهای خامکدوزی‌ات آن‌ها را پوشاندی و روغن و عطر مرا به بتها تقدیم کردی.<sup>۱۹</sup> همچنین آرد و روغن و عسل اعلی و مرغوب را که برای خوراک به تو داده بودم، برای خوشنودی آن‌ها هدیه کردی.» خداوند متعال چنین می‌فرماید.

<sup>۲۰</sup> «فرزندانی را که برای من بدنیا آورده بودی، برای بتها قربانی نمودی. آیا زناکاری‌ات کافی نبود<sup>۲۱</sup> که فرزندان مرا کشتی و بعنوان قربانی به بتها تقدیم کردی؟<sup>۲۲</sup> در تمام مدتی که مصروف زناکاری بودی، یکبار هم دوران گذشته‌ات را که لُج و برهنه افتاده بودی و در خونت می‌غلتیدی، بیاد نیاوردی.»

## زندگی هرزگی اورشلیم

<sup>۲۳</sup> خداوند متعال می‌فرماید: «وای بر تو! وای بر تو! بعد از اینهمه کارهای زشت،<sup>۲۴</sup> در هر گوشه و کنار، بتخانه‌ها را ساختی و زنا کردی.<sup>۲۵</sup> زیبایی‌ات را آلوده کردی و خود در اختیار هر رهگذری قرار دادی و فاسدتر شدی.<sup>۲۶</sup> با مصریها، همسایهٔ شهوترانت، همبستر شدی و با زناکاری‌ات خشم مرا برانگیختی.<sup>۲۷</sup> بنابراین ترا مجازات می‌کنم، از برکات خود محروم می‌سازم و ترا به دست فلسطینی‌ها که دشمن تو هستند و از کردار شرم‌آورت متنفر هستند، تسلیم می‌کنم.<sup>۲۸</sup> چون دیگران نتوانستند ترا سیر سازند، با آشوریان هم زنا کردی، اما باز هم سیر نشدی.<sup>۲۹</sup> برای زنا بسوی کلدانیان، کشور تاجران، رو آوردی و خود را فاسدتر ساختی، ولی با اینهم قانع نشدی.»

<sup>۳۰</sup> خداوند متعال چنین می‌فرماید: «چقدر سست اراده هستی. تو مانند یک فاحشهٔ بی‌شرم رفتار کردی.<sup>۳۱</sup> بر سر هر راه بتخانه و در هر کوچه و بازار فاحشه‌خانه آباد کردی، اما تو مثل فاحشه‌های دیگر بخاطر پول این کار را نمی‌کنی.<sup>۳۲</sup> تو یک زن زناکار هستی که بجای شوهرت

مردان بیگانه را به آغوش می‌پذیری.<sup>۳۳</sup> فاحشه‌های دیگر از مردم پول و هدیه می‌گیرند، ولی تو به عاشقانت تحفه و رشوت می‌دهی که از هر جا بیایند و با تو همبستر شوند.<sup>۳۴</sup> بلی، تو در زناکاری از زنهای دیگر فرق داری، زیرا مردان برای عشقبازی پیش تو نمی‌آیند، بلکه تو به آن‌ها پول می‌دهی که با تو زنا کنند.»

## داوری خداوند در اورشلیم

<sup>۳۵</sup> «پس ای اورشلیم، به کلام من، خداوند متعال، گوش بده.<sup>۳۶</sup> چون تو خود را برهنه کرده در اختیار عاشقانت گذاشتی، بتها را پرستش کردی و فرزندان را برای آن‌ها قربانی نمودی،<sup>۳۷</sup> بنابراین همه عاشقانت را که از وجود شان لذت می‌بردی و آنهایی را که معشوق تو بودند با کسانی که از آن‌ها نفرت داشتی، بدور تو جمع می‌کنم و ترا در برابر آن‌ها برهنه می‌سازم تا تن عریان ترا تماشا کنند.<sup>۳۸</sup> من ترا بعنوان یک زن زناکار و قاتل محاکمه می‌کنم و انتقام خون کسانی را که ریخته‌ای با خشم و غضب از تو می‌گیرم.<sup>۳۹</sup> ترا به دست عاشقانت تسلیم می‌کنم. آن‌ها بتخانه‌هایت را ویران می‌کنند، لباس و زیورات را از تو می‌گیرند و ترا برهنه و بی چیز رها می‌کنند.<sup>۴۰</sup> مردم را علیه تو می‌شورانند تا ترا سنگسار و با شمشیر پارچه پارچه کنند.<sup>۴۱</sup> آن‌ها خانه‌هایت را می‌سوزانند و خودت را در حضور زنان دیگر محاکمه و مجازات می‌نمایند. من ترا از زناکاری باز می‌دارم و نمی‌گذارم که دیگر به عاشقانت پول و هدیه بدهی.<sup>۴۲</sup> آنگاه قهر و غضب من فرومی‌نشیند و آرام می‌گیرم و دیگر بر تو خشمگین نمی‌باشم.<sup>۴۳</sup> چون تو دوران جوانی‌ات را بیاد نیاوردی و با این کارهایت مرا خشناک ساختی و به زناکاریت افزودی، از این جهت ترا به سزای اعمالت می‌رسانم.» خداوند متعال فرموده است.

## دختر مثل مادر

<sup>۴۴</sup> خداوند می‌فرماید: «مردم این مثل را درباره‌ی تو می‌گویند: «طوری که مادرش هست دخترش هم باید باشد.»<sup>۴۵</sup> تو دختر مادری هستی که از شوهر و فرزندان خود نفرت داشت. تو همچنین

مانند خواهرانت هستی که از شوهر و فرزندان خود متنفر بودند. مادرت حتی و پدرت آموری بود.<sup>۴۶</sup> خواهر بزرگ تو سامره است که با دختران خود در شمال تو سکونت دارد و خواهر کوچکت سدوم است که با دختران خود در جنوب زندگی می‌کند.<sup>۴۷</sup> تو نه تنها از آن‌ها و کارهای زشت شان تقلید و پیروی کردی، بلکه در مدت کوتاهی فاسدتر از آن‌ها شدی<sup>۴۸</sup> و آنچنان که من خداوند متعال، خدای زنده هستم، به حیات خودم سوگند که خواهرت سدوم و دخترانش مثل تو به چنین کارهای زشت دست نزده‌اند.<sup>۴۹</sup> گناه سدوم و دخترانش این بود که چون همه چیز را به فراوانی داشتند و در رفاه و آسایش زندگی می‌کردند، مغرور شده بودند و به بینوایان و نیازمندان کمک نمی‌کردند.<sup>۵۰</sup> آن‌ها از روی غرور در حضور من مرتکب اعمال زشتی شدند، بنابراین طوری که دیدی آن‌ها را از بین بردم.<sup>۵۱</sup> اما سامره حتی نیم گناهان ترا مرتکب نشده است، کارهای زشت و گناهان تو بمراتب زیادتر از خواهرانت بوده است و آن‌ها در مقایسه با تو بیگناه شمرده می‌شوند.<sup>۵۲</sup> حالا باید سرافکندگی را متحمل شوی، زیرا تو باعث شدی که خواهرانت کمتر از تو جزا ببینند، و بخاطری که گناهان تو بیشتر از آن‌ها بود، آن‌ها وضع بهتری نسبت به تو می‌داشته باشند. پس شرمندگی را باید قبول کنی، چون بخاطریکه خودت شخص بدی بودی، خواهرانت پاک و بیگناه بنظر می‌رسند.»

## برگردانیدن سدوم و سامره

<sup>۵۳</sup> «اما من رفاه و سعادت سدوم و سامره و دختران شان و همچنین از ترا دوباره اعاده می‌کنم.<sup>۵۴</sup> تو بخاطر کارهایی که کرده‌ای باید خجالت بکشی و از اینکه آن‌ها وضع بهتری خواهند داشت باید بشرمی.<sup>۵۵</sup> بلی، خواهرانت، سدوم و سامره و دختران شان و همچنین تو با دخترانت بحال سابق خود برمی‌گردید.<sup>۵۶</sup> پیش از آنکه گناهان و کارهای زشت آشکار و برملا گردد، با غرور و تکبر سدوم را مسخره می‌کردی،<sup>۵۷</sup> اما حالا تو مایهٔ تمسخر ادوم و فلسطینی‌ها و دختران شان و همسایگان شده‌ای و همگی از تو نفرت دارند.<sup>۵۸</sup> پس تو باید به سزای اعمال بد و گناهانت برسی.» خداوند متعال چنین فرموده است.

<sup>۵۹</sup> خداوند می فرماید: «من مطابق اعمال و کردارت با تو رفتار می کنم، زیرا تو سوگندت را فراموش کردی و پیمانت را شکستی.»<sup>۶۰</sup> اما من پیمانی را که در دوران جوانی ات با تو بسته بودم، از یاد نمی برم و حالا با تو یک پیمان ابدی می بندم.<sup>۶۱</sup> آنگاه کارهای بد سابقت را بیاد می آوری و وقتی که خواهران بزرگ و کوچکت را به تو بازگردانم، خجالت می کشی. آن ها را بعنوان دختر به تو می دهم، گرچه آن ها در این پیمان شامل نیستند.<sup>۶۲</sup> پیمان خود را با تو تجدید می کنم و آن وقت می دانی که من خداوند هستم.<sup>۶۳</sup> من همه خطاهایت را می بخشم، اما تو باید از بیاد آوردن آن ها خجالت بکشی و دیگر دهانت را باز نکنی.» خداوند متعال چنین فرموده است.

## مَثَل عقاب و تاک انگور

**۱۷** <sup>۱</sup> این پیام از جانب خداوند به من رسید: <sup>۲</sup> «ای انسان خاکی، این معما و مَثَل را برای قوم اسرائیل بیان کن و به آن ها بگو <sup>۳-۴</sup> خداوند متعال چنین می فرماید: عقابی با بالهای پهن و نیرومند و شهرهای دراز و رنگارنگ به لبنان آمد و نوک بلندترین شاخه یک درخت سرو را با منقار خود کند و به سرزمین تجارت و شهر سوداگران برد. <sup>۵</sup> بعد تخمی را از سرزمین شما گرفت و آن را در زمین حاصلخیزی، در کنار یک جوی آب کاشت تا مثل درخت بید بزودی نمو کند. <sup>۶</sup> آن نهال نمو کرد و به یک تاک کوتاه و پهن تبدیل شد. شاخه هایش به بالا، بسوی عقاب نمو کردند و در عمق زمین ریشه دوانید. آن تاک، شاخه ها و برگهای زیاد تولید کرد.

<sup>۷</sup> بعد یک عقاب دیگر با بالهای پهن و قوی و پرهای زیاد پیدا شد. تاک انگور وقتی او را دید، ریشه ها و شاخه های خود را بسوی او مایل ساخت تا عقاب او را سیراب سازد. <sup>۸</sup> گرچه آن تاک در یک زمین حاصلخیز کاشته شده بود، آب فراوان برایش می رسید تا دارای شاخ و

برگ زیاد شود، میوه بار آورد و یک تاک زیبا گردد.

<sup>۹</sup> پس من، خداوند متعال، می‌پرسم: آیا فکر می‌کنید که این تاک نمو می‌کند؟ آیا آن عقاب اولی او را ریشه‌کن نمی‌سازد و میوه‌هایش را نمی‌چیند تا با شاخه‌های تازه‌اش خشک شود؟ برای ریشه‌کن ساختن آن احتیاج به نیرو و سپاه بزرگ نمی‌باشد.<sup>۱۰</sup> بلی، این تاک در یک زمین خوب کاشته شده است، اما آیا به نموی خود ادامه داده می‌تواند؟ هنگامی که بادِ گرمِ شرقی بر او بوزد، در همان زمین خوب و سیراب بکلی پژمرده و خشک می‌شود.»

## شرح مثل

<sup>۱۱</sup> آنگاه کلام خداوند بر من نازل شده، فرمود: <sup>۱۲</sup> «حالا از این قوم سرکش بپرس که آیا معنی این مثل را می‌دانند؟ به آن‌ها بگو که عقاب اولی پادشاه بابل است که به اورشلیم آمد و پادشاهان و بزرگان آن را با خود به بابل برد. <sup>۱۳</sup> او با یکی از شهزادگان پیمانی بست و از او قول گرفت که به پادشاه بابل وفادار بماند. او همچنین اشخاص مهم قوم را بعنوان گروگان پیش خود نگاهداشت <sup>۱۴</sup> تا مردم ضعیف شده شورش نکنند و پیمان خود را نشکنند. <sup>۱۵</sup> با اینهم پادشاه یهودا دست بشورش زد و سفرای خود را پیش پادشاه مصر فرستاد تا اسبها و سپاه بزرگی برایش بفرستد. اما آیا او در این کار خود موفق می‌شود؟ آیا با شکستن عهد و پیمان می‌تواند خود را از مسئولیت برهاند؟»

<sup>۱۶</sup> خداوند متعال چنین می‌فرماید: «آنچنان که من خدای زنده هستم، به حیات خودم سوگند که پادشاه یهودا در بابل می‌میرد، زیرا قول خود را زیر پا گذاشت و مطابق پیمانی که با پادشاه بابل بسته بود، عمل نکرد. <sup>۱۷</sup> وقتی پادشاه بابل برای کشتن مردم یهودا بیایند و سنگر بگیرند و استحکامات نظامی بنا کنند، پادشاه مصر و لشکر بزرگ او نمی‌توانند با او کمک کنند، <sup>۱۸</sup> زیرا که او به قول خود وفا نکرد و پیمانی را که بسته بود شکست، لهذا راه نجات برایش میسر نیست.»

<sup>۱۹</sup> خداوند متعال چنین می فرماید: «آنچنان که من خدای زنده هستم، بذات خودم سوگند که او را جزا می دهم، زیرا سوگندی را که در حضور من خورده بود ناچیز شمرد و پیمان مرا شکست. <sup>۲۰</sup> من دام خود را برایش می گستریم و در کمند خود گرفتارش می کنم. او را به بابل می برم و در آنجا بخاطر خیانتش جزا می دهم. <sup>۲۱</sup> بهترین عساکر او در جنگ بقتل می رسند و کسانی که زنده بمانند، به هر طرف پراکنده می شوند، و بدانید که من، خداوند این سخنان را گفته ام.»

## وعدۀ امید از طرف خداوند

<sup>۲۲</sup> خداوند متعال چنین می فرماید: «من نازکترین شاخچه ای را از نوک بلندترین درخت سرو گرفته و بر قلۀ مرتفع ترین کوه اسرائیل می نشانم، <sup>۲۳</sup> تا نمو کرده شاخه ها بار بیاورد و ثمر بدهد و یک درخت سرو زیبا شود. هر نوع پرندۀ بر شاخه های آن آشیانه بسازند و در سایه آن پناه ببرند. <sup>۲۴</sup> آنگاه تمام درختان زمین می دانند که من خداوند هستم. درخت بلند را قطع می کنم و درخت کوچک را رشد می دهم و بلند می سازم. درخت سبز را خشک می کنم و درخت خشک را سبز و بارور می سازم. من، خداوند، این را گفته ام و انجام می دهم.»

## ثمرۀ عدالت و ثمرۀ گناه

**۱۸** <sup>۱</sup> کلام خداوند بر من نازل شد و چنین فرمود: <sup>۲</sup> «چرا مردم اسرائیل این ضرب المثل را همیشه تکرار می کنند و می گویند: پدران غوره انگور را خوردند و دندان فرزندان گند شد.»

<sup>۳</sup> خداوند متعال می فرماید: «آنچنان که من خدای زنده هستم، بحیات خودم سوگند که بعد از این، در اسرائیل کسی این ضرب المثل را بر زبان نمی آورد. <sup>۴</sup> زندگی هر کسی به دست من است، چه از والدین و چه از فرزندان. فقط همان کسی که گناه می کند، می میرد.

<sup>۵</sup> کسیکه خوب و درستکار باشد و کارهای نیک بکند، <sup>۶</sup> بالای کوهها برای پرستش بتهای قوم

اسرائیل نرود، از گوشت حیوانی که برای بتها قربانی شده است نخورد، با زنی که عادت ماهانه داشته باشد، همبستر نشود،<sup>۷</sup> از ظلم و ستم دست بکشد، قرض خود را ادا نماید، دست به سرقت و دزدی نزند، گرسنگان را سیر کند، تن برهنگان را بپوشاند،<sup>۸</sup> به مردم برای سود گرفتن قرض نمی دهد، از گناه دست می کشد، دعوای او را از روی عدالت و انصاف فیصله می کند،<sup>۹</sup> از احکام من پیروی نماید، فرایض مرا بجا آورد و با وفاداری رفتار کند، چنین شخصی راستکار است و زنده می ماند.» خداوند متعال چنین فرموده است.

<sup>۱۰</sup> «اما اگر مردی پسری ظالم و خونریز داشته باشد<sup>۱۱</sup> و دست به کارهایی بزند که پدرش هرگز دست نزده است، گوشت حیوانی را که برای بتها قربانی شده باشد، بخورد، زن همسایه را بی عصمت سازد،<sup>۱۲-۱۳</sup> به مردم فقیر و محتاج ستم کند، مرتکب دزدی شود، قرض خود را ادا نکند، بتها را پرستد و سودخور باشد، آیا چنین شخصی زنده می ماند؟ به هیچ صورت! چون او به اینهمه کارهای زشت دست زده است، حتماً می میرد و خونسش بگردن خودش می باشد.

<sup>۱۴</sup> اما هرگاه این شخص دومی پسری داشته باشد و کارهای پدر خود را ببیند، ولی از اعمال او پیروی نکند،<sup>۱۵</sup> از گوشت حیوانی که برای بتها قربانی شده باشد نخورد و بتهای قوم اسرائیل را نپرستد، زن همسایه را بی عفت نسازد،<sup>۱۶</sup> به کسی بدی نکند، گرو نگیرد، مرتکب دزدی نشود، بلکه گرسنگان را سیر کند، تن برهنگان را بپوشاند،<sup>۱۷</sup> به کارهای بد دست نزند، سود نخورد، از احکام من پیروی کند و فرایض مرا بجا آورد، البته زنده می ماند و بسبب گناهان پدر خود نمی میرد.<sup>۱۸</sup> ولی پدرش بخاطر گناهان خودش می میرد، زیرا مال مردم را غصب نموده و به همه کس بدی کرده است.

<sup>۱۹</sup> اما شاید شما پرسید که پسر چرا بخاطر گناهان پدرش جزا نمی بیند؟ به این دلیل که چون پسر راستکار و پابند قانون بوده و احکام مرا بجا آورده است، لهذا زنده می ماند.<sup>۲۰</sup> فقط همان کسی که گناه می کند، می میرد. فرزند بخاطر گناه پدر جزا نمی بیند و نه پدر بخاطر گناه فرزند مجازات می شود. شخص نیکوکار بخاطر اعمال نیک خودش اجر می گیرد و شخص بدکار به کیفر گناه

<sup>۲۱</sup> ولی اگر همان شخص بدکردار از گناہانی که مرتکب شده است توبه کند، تمام احکام مرا بجا آورد و با انصاف و راستکار شود، البته زنده می‌ماند و نمی‌میرد <sup>۲۲</sup> و بخاطر اعمال نیک‌اش، گناہان او بخشیده می‌شوند و زنده می‌ماند. <sup>۲۳</sup> آیا گمان می‌کنید که من از مردن یک شخص گناہکار خوشحال می‌شوم؟ خداوند متعال می‌فرماید. به هیچوجه! برعکس، می‌خواهم که از راه بدی که در پیش گرفته است برگردد و زنده بماند. <sup>۲۴</sup> اما هرگاه یک شخص راستکار از راه راست منحرف شود، گناه کند و دست به کارهای قبیح و زشت بزند، آیا آن شخص زنده می‌ماند؟ هرگز! بلکه همه اعمال نیکی که انجام داده است فراموش می‌شوند و بخاطر کارهای زشت و گناہانی که مرتکب شده است، می‌میرد.

<sup>۲۵</sup> شما می‌گوئید که این کار من عادلانه نیست. ای قوم اسرائیل، آیا روش من غیر عادلانه است؟ آیا کارهای خود شما غیر منصفانه نیست؟ <sup>۲۶</sup> وقتی یک شخص صالح از راه راست منحرف شود و گناه ورزد، بسبب همان کارهایی که کرده است باید بمیرد. <sup>۲۷</sup> برعکس، اگر یک شخص بدکار از اعمال بد خود توبه کند و نیک عمل و پیرو قانون شود، زندگی خود را حفظ می‌کند، <sup>۲۸</sup> زیرا از عقل کار گرفته و از کارهای بد گذشته خود توبه کرده است، بنابراین زنده می‌ماند و نمی‌میرد. <sup>۲۹</sup> ولی قوم اسرائیل می‌گویند که روش خداوند عادلانه نیست. ای قوم اسرائیل، آیا من بی انصاف هستم یا شما؟»

<sup>۳۰</sup> بنابراین ای قوم اسرائیل، خداوند متعال می‌فرماید: «من شما را مطابق اعمال تان محاکمه می‌کنم. پس بهتر است که از گناہان تان توبه کنید، ورنه هلاک می‌شوید. <sup>۳۱</sup> از گناہانی که در برابر من مرتکب شده‌اید، دست بکشید و دل و روحی تازه در خود ایجاد کنید. ای قوم اسرائیل، چرا باید بمیرید؟» <sup>۳۲</sup> خداوند متعال می‌فرماید: «من از مرگ هیچ کسی خوشحال نمی‌شوم. پس توبه کنید و زنده بمانید.»

۱ خداوند به من فرمود که برای رهبران اسرائیل این سوگنامه را بخوانم:

۲ «چه مادری داشتی! او ماده‌شیری بود که در بین شیرهای ژیان می‌خوابید و بچه‌های خود را بزرگ می‌کرد. ۳ او یکی از بچه‌های خود را تربیه کرد تا یک شیر قوی گردد. آن شیربچه فن شکار را آموخت و آدمخور شد. ۴ چون خبر او به گوش اقوام دیگر رسید، او را در چاهی گرفتار کردند و با غل و زنجیر به مصر بردند. ۵ مادرش مدتی انتظار کشید و چون امیدش قطع شد، یکی دیگر از بچه‌های خود را تربیه کرد تا یک شیر جوان و نیرومند گردد. ۶ در بین شیرهای دیگر بزرگ شد، شیر ژیانی گردید و شکار کردن را آموخته به دریدن انسانها شروع کرد. ۷ قصرها را ویران کرد و شهرها را با خاک یکسان ساخت. مردم از هیبت و آواز غرش او به وحشت افتادند. ۸ پس مردم کشورهای اطراف از هر سو بر او هجوم آوردند و برای بدام انداختنش چاه‌کنند و گرفتارش کردند. ۹ بعد او را با زنجیر بستند و در قفسی انداخته پیش پادشاه بابل فرستادند. او را در همانجا توقیف کردند تا بار دیگر غرش او از فراز کوههای اسرائیل شنیده نشود.

۱۰ مادرت مثل یک تاک در کنار جوی آب کاشته شده بود و بخاطر فراوانی آب، میوه زیاد بار آورد و شاخه‌هایش زیاد و به هر طرف پهن شدند. ۱۱ شاخه‌های نیرومند او برای عصای پادشاهان مناسب بودند. آن درخت بلندتر از درختان دیگر و بحدی بلند بود که از جاهای دور به نظر می‌خورد. ۱۲ اما دستهای غضبناکی آن را از بیخ کند و بر زمین افکند. باد شرقی میوه‌هایش را خشک ساخت و شاخه‌های نیرومندش را پژمرده کرد و در آتش انداخت. ۱۳ حالا آن تاک در بیابان، در یک زمین خشک و بی‌آب کاشته شده است. ۱۴ تنه آن آتش گرفته شاخه‌ها را با میوه‌هایش از بین برد و یک شاخه قوی هم باقی نمانده است تا برای عصای پادشاهان به‌کار رود.»

## اسرائیل متمرّد

۲۰ در روزِ دهم ماهِ پنجمِ سالِ هفتمِ تبعیدِ ما، عده‌ای از رهبران اسرائیل آمدند و مقابل من نشستند تا از خداوند راهنمایی بطلبند. <sup>۲</sup> آنگاه خداوند این پیام را به من داد: <sup>۳</sup> «ای انسان خاکی، به رهبران اسرائیل بگو که خداوند متعال چنین می‌فرماید: چرا به اینجا آمده‌اید و برای چه از من هدایت می‌طلبید؟ به حیات خودم قسم که شما را هدایت نمی‌کنم.

<sup>۴</sup> تو ای انسان خاکی آن‌ها را محکوم کن و متوجه گناهان اجدادشان ساز <sup>۵</sup> و به آن‌ها بگو که من خداوند، خدای شان هستم <sup>۶</sup> و وقتی من اسرائیل را بعنوان قوم برگزیده خود انتخاب کردم، خود را در مصر برای شان آشکار ساختم و برای آن‌ها وعده دادم که آن‌ها را از کشور مصر بیرون آورده به سرزمینی که در نظر داشتم می‌برم، یعنی به سرزمینی که شیر و عسل در آن جاریست و بهترین جای روی زمین است. <sup>۷</sup> به آن‌ها گفتم که از چیزهای منفور چشم‌پوشند و با پرستش بت‌های مصریان خود را آلوده نسازند، زیرا من خداوند، خدای ایشان هستم. <sup>۸</sup> ولی آن‌ها از امر من سرکشی کردند و به من گوش ندادند. حتی یک نفر از آن‌ها هم از چیزهای منفوری که به آن‌ها دل بسته بودند و از پرستش بت‌های مصریان دست نکشید. آنگاه تصمیم گرفتم که بر آن‌ها غضب خود را نازل کنم و در میان مردم کشور مصر خشم خود را به آن‌ها آشکار سازم. <sup>۹</sup> اما بخاطر حفظ حرمت نام خود آن کار را نکردم، بلکه با هدایت کردن آن‌ها از آن کشور به بیابان، قدرت خود را به مردم مصر نشان دادم.

<sup>۱۰</sup> پس آن‌ها را از سرزمین مصر به بیابان آوردم. <sup>۱۱</sup> احکام و قوانین خود را به آن‌ها تعلیم دادم تا مطابق آن‌ها زندگی کنند. <sup>۱۲</sup> روز سبت را هم به عنوان موافقهٔ پیمانی که با آن‌ها بسته بودم، برای شان دادم تا بدانند که من، خداوند، آن‌ها را تقدیس کرده‌ام. <sup>۱۳</sup> ولی قوم اسرائیل در بیابان هم در مقابل من تمرد کردند. از احکام من سرپیچی نمودند، فرایض مرا که به آن‌ها حیات می‌بخشید،

بجا نیاوردند و روز سبت مرا بکلی بی حرمت ساختند. پس خواستم که غضب خود را در بیابان بر آن‌ها نازل کنم و به زندگی همه‌شان خاتمه بدهم.<sup>۱۴</sup> اما باز هم آن کار را نکردم و نخواستم که نام من در میان اقوامی که در برابر چشمان شان قوم اسرائیل را از مصر بیرون آوردم، بی حرمت شود.<sup>۱۵</sup> در بیابان برای شان قسم خوردم که آن‌ها را به سرزمین زیبا و عالی که در آن شیر و عسل جاریست و به آن‌ها وعده ملکیت آن را داده بودم، نمی‌برم،<sup>۱۶</sup> زیرا آن‌ها احکام مرا بجا نیاوردند، طبق قوانین من رفتار نکردند، روز سبت مرا بی حرمت ساختند و به بتها دل بستند.

<sup>۱۷</sup> با اینهم بر آن‌ها رحم کردم و آن‌ها را در بیابان از بین نبردم و به حیات شان خاتمه ندادم.  
<sup>۱۸</sup> به فرزندان شان در بیابان گفتم: از رفتار پدران تان تقلید نکنید، پیرو عادات و رسوم آن‌ها نباشید و با بت پرستی خود را آلوده نسازید.<sup>۱۹</sup> من، خداوند، خدای تان هستم. از احکام من پیروی کنید و با دقت کامل فرایض مرا بجا آورید.<sup>۲۰</sup> روز سبت مرا که به یاد بود پیمان من با شما، تعیین شده است تجلیل نمائید تا بدانید که من خداوند، خدای تان هستم.

<sup>۲۱</sup> اما فرزندان شان هم در مقابل من تمرد کردند. احکام مرا بجا نیاوردند، از قوانین حیاتبخش من سرکشی نمودند و روز سبت مرا بی حرمت ساختند. آنگاه خواستم که در بیابان خشم و غضب خود را بر آن‌ها نازل کنم،<sup>۲۲</sup> ولی باز هم از آن کار صرف نظر کردم که مبادا نام من در میان اقوامی که در برابر چشمان شان بنی اسرائیل را از مصر خارج کردم، بی حرمت گردد.<sup>۲۳</sup> همچنین من در بیابان برای شان قسم خورده بودم که آن‌ها را در بین اقوام و در سراسر روی زمین پراکنده می‌سازم،<sup>۲۴</sup> زیرا آن‌ها احکام مرا بجا نیاوردند، قوانین مرا رد کردند، روز سبت مرا بی حرمت ساختند و بدنبال بتهای اجداد خود رفتند.

<sup>۲۵</sup> پس من هم احکام و قوانینی را به آن‌ها دادم که خوب و حیاتبخش نبودند.<sup>۲۶</sup> آن‌ها را گذاشتم که با قربانی کردن فرزند اول خود برای بتها، خود را نجس سازند و به این ترتیب آن‌ها را جزا بدهم تا بدانند که من خداوند هستم.

۲۷-۲۸ پس ای انسان خاکی، از جانب من، خداوند متعال، به قوم اسرائیل بگو که وقتی اجداد شان را به سرزمین موعود آوردم، در آنجا هم به من خیانت کردند و نام مرا بی حرمت ساختند، زیرا بر سر هر تپه و زیر هر درخت سبز برای بتها قربانی نمودند، خوشبوئی دود کردند و عطر و هدایای نوشیدنی آوردند و با این کار خود آتش خشم مرا برافروختند. <sup>۲۹</sup> از آن‌ها پرسیدم: «این جاهای بلند که شما برای قربانی به آنجا می‌روید؛ چیست؟» به همین خاطر تا به امروز آنجا را جاهای بلند می‌گویند. <sup>۳۰</sup> لهنذا از طرف من، خداوند متعال به قوم اسرائیل بگو: آیا شما هم می‌خواهید مثل اجداد تان با پرستش بت‌های منفور خود را آلوده و نجس سازید؟ <sup>۳۱</sup> ای قوم اسرائیل، شما که هنوز هم برای بت‌ها هدیه می‌آورید و فرزندان تان را در آتش قربانی می‌کنید و خود را نجس می‌سازید، آیا باز هم توقع دارید که شما را راهنمایی کنم؟ به حیات خودم، خداوند متعال، سوگند که هرگز به شما مشوره‌ای نمی‌دهم.

## جزای خداوند و بخشش آن

<sup>۳۲</sup> شما تصمیم گرفته‌اید که مثل اقوام دیگر بت‌های سنگی و چوبی را پرستید، اما این تصمیم شما عملی نمی‌شود. <sup>۳۳</sup> آنچنان که من خداوند متعال، خدای زنده هستم، به حیات خودم سوگند که با دست پُر قدرت و بازوی توانا و خشم سهمگین، بر شما سلطنت می‌کنم. <sup>۳۴</sup> با دست قدرت و قهر شدید خود شما را از بین مردم و از کشورهای که در آنجا پراکنده شده‌اید بیرون می‌آورم <sup>۳۵-۳۶</sup> و همانطوری که اجداد تان را در بیابان سینا محاکمه کردم، شما را هم در «بیابان اقوام» می‌برم و در آنجا محاکمه می‌کنم. خداوند متعال فرموده است.

<sup>۳۷</sup> شما را به دقت شمرده مُطیع پیمان خود می‌سازم. <sup>۳۸</sup> افراد متمرّد و سرکش و کسانی را که در برابر من گناه ورزیده‌اند از میان شما جدا می‌کنم. آن‌ها را از کشورهای که در آنجا در حال غربت بسر می‌برند، بیرون می‌آورم، اما اجازه نمی‌دهم که به سرزمین اسرائیل داخل شوند. آنگاه می‌دانید که من خداوند هستم.»

<sup>۳۹</sup> خداوند متعال می‌فرماید: «اما ای قوم اسرائیل، حالا هرچه می‌خواهید بکنید. بروید و بت پرستی کنید، اما بعد از آن البته از اوامر من اطاعت می‌کنید و دیگر نام پاک مرا با تقدیم هدایا به بتها، بی‌حرمت نمی‌سازید.»

<sup>۴۰</sup> در آن سرزمین، بر کوه مقدس من، یعنی کوه بلند اسرائیل، همه شما مرا عبادت می‌کنید. از عبادت شما راضی می‌شوم و قربانی‌ها و هدایای پاک و منزّه شما را قبول می‌کنم. <sup>۴۱</sup> وقتی شما را از کشورهای بیگانه جمع کنم و به سرزمین موعود بازگردانم، برای من مثل هدیه معطر و خوشبو می‌باشید و آنگاه به اقوام دیگر قدوسیت خود را آشکار می‌سازم. <sup>۴۲</sup> هنگامی که به کشور اسرائیل، یعنی به سرزمین موعود برگردید، می‌دانید که من خداوند هستم. <sup>۴۳</sup> در آنجا اعمال و کردارتان را که با آن‌ها خود را آلوده و نجس ساخته بودید، بیاد می‌آورید و بخاطر آنهمه گناهانی که مرتکب شده‌اید، از خود متنفر می‌شوید <sup>۴۴</sup> و شما ای قوم اسرائیل، می‌دانید که من آن خداوندی هستم که برای حرمت نام خود با شما بخاطر کارهای زشت تان، طوری که سزاوار هستید، معامله می‌کنم.» خداوند متعال فرموده است.

## نبوت علیه جنوب

<sup>۴۵</sup> بعد خداوند به من فرمود: <sup>۴۶</sup> «ای انسان خاکی، رو بسوی جنوب کن و کلام مرا علیه جنوب و جنگلهای آن اعلام نما. <sup>۴۷</sup> به آن‌ها بگو که ای جنگل انبوه به کلام خداوند متعال گوش بده که می‌فرماید: من آتشی در تو می‌افروزم و تمام درختان سبز و خشک ترا با شعله‌های خاموش نشدنی آن می‌سوزانم. آن آتش همه چیز را، از شمال تا جنوب طعمه خود می‌سازد. <sup>۴۸</sup> آنگاه تمام بشر می‌دانند که من خداوند، آن آتش را افروخته‌ام و خاموش شدنی نیست.»

<sup>۴۹</sup> من گفتم: «ای خداوند متعال، من این کار را کرده نمی‌توانم، زیرا آن‌ها می‌گویند که چرا من با آن‌ها با معما صحبت می‌کنم.»

## شمشیر داوری خداوند

۲۱<sup>۱</sup> خداوند به من فرمود: <sup>۲</sup> «ای انسان خاکی، رو بسوی اورشلیم نموده علیه عبادتگاه‌های آنجا و سرزمین اسرائیل موعظه کن <sup>۳</sup> و بگو خداوند چنین می‌فرماید: ای اسرائیل، من دشمن تو هستم و با شمشیر برهنه، خوب و بد شما را یکسان می‌کشم. <sup>۴</sup> شمشیر من همه را، از جنوب تا شمال از بین می‌برد. <sup>۵</sup> آنوقت همه می‌دانند که من خداوند هستم و شمشیر خود را از غلاف کشیده‌ام و تا همه را از بین نبرد در غلاف نمی‌رود. <sup>۶</sup> پس ای انسان خاکی، آه و ناله کن و با غم و اندوه و با دل شکسته در برابر همه آه بکش. <sup>۷</sup> وقتی از تو بپرسند که چرا آه می‌کشی، بگو که آه و ناله‌ات بخاطر خبر بدی است که به من رسیده است و با شنیدن آن دلهای همه گداخته شده، دستها سست می‌شوند، زانوان لرزان و بی‌تاب می‌گردند و همگی از حال می‌روند. خداوند متعال می‌فرماید که این وقایع آمدنی است و عملی می‌شود.»

<sup>۸</sup> بار دیگر کلام خداوند بر من نازل شد: <sup>۹</sup> «ای انسان خاکی، نبوت کن و بگو خداوند می‌فرماید:

شمشیری، تیز و صیقلی شده است. <sup>۱۰</sup> تیز شده تا کشتار کند و صیقلی گردیده تا برق بزند. خوشی و سرور از بین می‌رود، زیرا قوم برگزیده من به هوشدارهای من گوش ندادند و از سرزنش‌های من پند نگرفتند. <sup>۱۱</sup> این شمشیر صیقلی شده است تا برای استفاده آماده باشد. این شمشیر تیز و صیقلی به دست یک قاتل سپرده می‌شود. <sup>۱۲</sup> ای انسان خاکی، گریه و شیون کن به سینه‌ات بزن، زیرا آن شمشیر برای کشتن قوم برگزیده من و تمام رهبران اسرائیل آماده شده است. آن‌ها با سایر مردم هلاک می‌شوند. <sup>۱۳</sup> من قوم برگزیده خود را آزمایش می‌کنم و اگر توبه نکنند، به این مصیبت‌ها گرفتار می‌شوند.

<sup>۱۴</sup> ای انسان خاکی، نبوت کن؛ دستهایت را بهم بزن. شمشیر را بگیر و دو سه بار به علامت خطر بالا ببر تا به مردم بفهمانی که کشتار بزرگی منتظر آن‌ها است. <sup>۱۵</sup> بر هر دروازه، شمشیر

بُرنده‌ای را که برای کشتار صیقلی شده است قرار داده‌ام تا دل‌های همه از ترس گداخته شوند.  
<sup>۱۶</sup> از چپ و راست حمله کن و به هر طرف که می‌خواهی برو. <sup>۱۷</sup> من هم دستها را بهم می‌زنم و خشم خود را فرو می‌نشانم.» من، خداوند، این را گفته‌ام.

## شمشیر پادشاه بابل

<sup>۱۸</sup> سپس خداوند فرمود: <sup>۱۹-۲۰</sup> «ای انسان خاکی، نقشه‌ای بکش بروی آن دو راه رسم کن، یکی بسوی شهر مستحکم اورشلیم، در یهودا و دیگری جانب ربه، در سرزمین عمونیان، تا پادشاه بابل با شمشیر خود از آن راه بیاید. هر دو راه باید از یک سرزمین شروع شود. در نقطه‌ای که آن دو سرک از هم جدا می‌شوند علامتی برای هدایت پادشاه بابل قرار بده، <sup>۲۱</sup> زیرا پادشاه بابل بر سر دوراهی می‌ایستد و با تکان دادن تیرها قرعه می‌اندازد. از بت‌های خود هدایت می‌طلبد و با جگر قربانی فال می‌گیرد که به کدام راه باید برود. <sup>۲۲</sup> تیرهای دست راستش نشان می‌دهد که باید بطرف اورشلیم برود. بنابراین با هیاهو و نعره جنگ سپاه خود را برای کشتار به آن سو سوق می‌دهد و در آنجا منجنیقها را در برابر دروازه‌ها قرار می‌دهد و برجها و سنگرها را به اطراف شهر بنا می‌کند. <sup>۲۳</sup> اهالی اورشلیم این را باور نمی‌کنند، زیرا با بابل پیمان صلح بسته‌اند، اما این پیشگویی، آن‌ها را متوجه گناهان شان می‌سازد و به آن‌ها خاطر نشان می‌کند که بزودی گرفتار می‌شوند.»

<sup>۲۴</sup> خداوند متعال می‌فرماید: «گناهان تان آشکار شده‌اند. همگی می‌دانند که شما چقدر گناه کرده‌اید. کردار شما گناهان تان را نشان می‌دهد. شما مقصر هستید، بنابراین شما را به دست دشمن تسلیم می‌کنم.»

<sup>۲۵</sup> تو ای فرمانروای شریر اسرائیل، روز مجازات نهائی تو فرارسیده است. <sup>۲۶</sup> خداوند متعال چنین می‌فرماید: دستار و تاج شاهی را از سرت بردار، زیرا بعد از این همه چیز تغییر می‌کند و بحال سابق خود باقی نمی‌ماند. کسی که حقیر است، سرفراز می‌شود و آنکه سربلند است، خوار

می‌گردد.<sup>۲۷</sup> ویران! ویران! بلی، من این شهر را ویران می‌سازم و تا زمانی که شخص برگزیده من بیاید، دیگر هرگز سر بلند نمی‌کند.

## شمشیر و عمونیان

<sup>۲۸</sup> پس ای انسان خاکی، نبوت کن و به عمونیان که قوم برگزیده مرا تحقیر می‌کردند، بگو که خداوند متعال چنین می‌فرماید: شمشیر من برای کشتار شما آماده است. و طوری صیقلی شده است که برق می‌زند.<sup>۲۹</sup> رؤیاهای غلط می‌بینید، فالگیران به شما دروغ می‌گویند. شما مردم بدکار و شریر هستید و روز مجازات نهائی شما بزودی می‌رسد.<sup>۳۰</sup> آیا می‌خواهید شمشیر خود را غلاف کنم؟ هرگز! من شما را در زادگاه و وطن اصلی تان به کیفر اعمال تان می‌رسانم.<sup>۳۱</sup> قهر و غضب خود را بر شما می‌ریزم و آتش خشم خود را حواله جان شما می‌کنم. شما را به دست مردمان ظالم وحشی که در کشتن و از بین بردن ماهر هستند، می‌سپارم.<sup>۳۲</sup> اجساد شما برای آتش، هیزم می‌شوند. خون شما در سرزمین خود تان می‌ریزد و دیگر کسی شما را بیاد نمی‌آورد، زیرا من که خداوند هستم، این را گفته‌ام.» خداوند متعال فرموده است.

## گناهان اورشلیم

۲۲ بار دیگر کلام خداوند بر من نازل شد:<sup>۲</sup> «ای انسان خاکی، شهر خونخوار اورشلیم را محکوم کن و کارهای زشت و قبیح او را آشکار ساز!»<sup>۳</sup> و بگو خداوند متعال چنین می‌فرماید: ای شهری که خون مردم خودت را ریختی، خود را نجس و آلوده ساختی و بت پرستی کردی،<sup>۴</sup> بنابراین بخاطر قتل و آلودگی و بت پرستی مقصر هستی. پایان زندگی ات نزدیک است و اجلت فرارسیده است. من ترا پیش اقوام و کشورهای جهان رسوا و مسخره می‌کنم.<sup>۵</sup> ای شهر پلید و بدنام، مردمان دور و نزدیک، به تو به نظر حقارت می‌نگرند.<sup>۶</sup> تمام رهبران اسرائیل، هر کدام، با استفاده از نفوذ و قدرت خود خون مردم را ریخته‌اند.<sup>۷</sup> در این شهر هیچ کسی به پدر و مادر

خود احترام ندارد. مردم غیر یهود که در تو زندگی می‌کنند، ظلم می‌بینند. به یتیمان و بیوه‌زنان ستم می‌شود.<sup>۸</sup> اماکن مقدس مرا خوار شمردند و روز سبت مرا بی حرمت کردند.<sup>۹</sup> بعضی از ساکنین تو، دیگران را با تهمت و دروغ به کشتن می‌دهند. بعضی به بتخانه‌های بالای کوه می‌روند و غذا می‌خورند و مرتکب کارهای زشت می‌شوند.<sup>۱۰</sup> برخی با زن پدر خود زنا می‌کنند. عده‌ای با زن خود در دوره عادت ماهانه‌اش همبستر می‌شوند.<sup>۱۱</sup> یکی زن همسایه خود را بی عصمت می‌سازد. دیگری با عروس، با خواهر و با خواهراندر خود زنا می‌کند.<sup>۱۲</sup> بعضی پول می‌گیرند و خون می‌ریزند. مردم سود می‌خورند و مال برادران اسرائیل خود را غصب می‌کنند. همگی مرا فراموش کرده‌اند.» خداوند متعال فرموده است.

<sup>۱۳</sup> «بنابراین بخاطر حرص تو و خونهایی که در تو ریخته شده است مشیت خود را بر فرق تو فرود می‌آورم.<sup>۱۴</sup> آیا فکر می‌کنی که وقتی بخواهم کار خود را با تو تمام کنم، طاقت و توان کافی می‌داشته باشی؟ این سخنان، کلام من، خداوند، است و آن را عملی می‌کنم.<sup>۱۵</sup> ساکنین ترا در بین اقوام و کشورهای سراسر روی زمین پراکنده می‌سازم و آلودگی‌ها و ناپاکی‌هایت را از بین می‌برم.<sup>۱۶</sup> اقوام دیگر ترا بی حرمت و بی آبرو می‌سازند تا بدانی که من خداوند هستم.»

## کوره ذوب

<sup>۱۷</sup> کلام خداوند بر من نازل شد و فرمود: <sup>۱۸</sup> «ای انسان خاکی، قوم اسرائیل پیش من مثل تفالۀ است که بعد از ذوب نقره بجا می‌ماند. آن‌ها مانند برنج، حلی، آهن و سرب هستند که در کوره از نقره جدا می‌شوند.»<sup>۱۹</sup> بنابراین خداوند متعال چنین می‌فرماید: «چون آن‌ها تفالۀ بی مصرف هستند، بنابراین همه شان را جمع می‌کنم و به اورشلیم می‌برم.<sup>۲۰</sup> و مثل نقره، برنج، آهن و حلی در کوره می‌اندازم و با آتش غضب خود آن‌ها را ذوب می‌کنم؛<sup>۲۱</sup> با دمیدن آتش غضب من همگی در بین کوره ذوب می‌شوند.<sup>۲۲</sup> و مثلیکه نقره در کوره آب می‌شود، آن‌ها هم ذوب می‌گردند. آنگاه می‌دانند که من، خداوند، قهر خود را بر آن‌ها ریخته‌ام.»

## گناهان رهبران اسرائیل

<sup>۲۳</sup> کلام خداوند بر من نازل شد: <sup>۲۴</sup> «ای انسان خاکی، به آن سرزمین بگو: تو هرگز پاک نخواهی شد و باران غضب خود را بر تو می‌فرستم. <sup>۲۵</sup> رهبران آن مانند شیرهای غران هستند که مردم را شکار خود ساخته آن‌ها را می‌کشند، مال و اشیای نفیس آن‌ها را غصب می‌کنند و زندهای شان را بیوه می‌سازند. <sup>۲۶</sup> کاهنان آن‌ها مخالف احکام من تعلیم می‌دهند، قوانین مرا می‌شکنند و به مقدسات من احترام ندارند. فرقی بین مقدس و غیر مقدس قائل نیستند، فرق بین اشیای پاک و نجس را تعلیم نمی‌دهند و روز سبت مرا بی‌حرمت می‌سازند. <sup>۲۷</sup> حکمرانان شان مانند گرگهای درنده‌ای که شکار خود را می‌درند، خون مردم را می‌ریزند و از راه خیانت و تقلب سود می‌برند. <sup>۲۸</sup> انبیای آن‌ها حقایق را می‌پوشانند و بجای آن‌ها رؤیاهای ساخته و پرداخته خود را تعریف می‌کنند و به دروغ می‌گویند که پیامهای شان از جانب من هستند. در حالیکه من به آن‌ها پیامی نداده‌ام. <sup>۲۹</sup> اهالی آنجا با استفاده از زور و قدرت خود مال مردم را غصب می‌کنند و دست به سرقت می‌زنند. به اشخاص فقیر و محتاج ظلم می‌کنند و مال مردم غریب و بیگانه را با زور و جبر می‌گیرند. <sup>۳۰</sup> من در جستجوی کسی بودم که دیواری را در آنجا بنا کند، و در جاهائی که دیوار شکست کرده است، بایستد و در هنگام غضب من از آن دفاع نماید، اما هیچ کسی را نیافتم. <sup>۳۱</sup> بنابراین خشم خود را بر آن‌ها می‌ریزم، با آتش غضب خود آن‌ها را هلاک کرده و به سزای اعمال شان می‌رسانم.» خداوند متعال فرموده است.

## خواهران گناهکار

<sup>۲۳</sup> <sup>۱</sup> بار دیگر کلام خداوند بر من نازل شد: <sup>۲-۳</sup> «ای انسان خاکی، دو خواهر بودند که در جوانی در مصر به فحشا شروع کردند و بکارت خود را از دست دادند. <sup>۴</sup> نام خواهر بزرگتر اهلوه که سامره است و از خواهر کوچکتر اهلویه بود که از اورشلیم نمایندگی می‌کند. این دو خواهر همسر من شدند و برای من فرزندان بدنی آوردند. <sup>۵</sup> باوجودی که اهلوه همسر من بود، اما از

زناکاری دست نکشید و عاشق همسایه خود، آشوریان شد،<sup>۶</sup> زیرا آن‌ها جوانان برازنده، خوش اندام، صاحب منصبان ارشد نظامی، ملبس به لباس بنفش عسکری و سوارکار بودند.<sup>۷</sup> او معشوقه مهمترین مردان آشور شد و شهوت و هوای نفسانی، او را بسوی گناه و بت پرستی کشانید و خود را نجس ساخت.<sup>۸</sup> به کار فحشا که در جوانی در مصر شروع کرده و بکارت خود را از دست داده بود، همچنان ادامه داد و از هرزه‌گری و زناکاری دست نکشید.<sup>۹</sup> بنابراین او را به دست عاشقانش، یعنی آشوریان که با او عشق می‌ورزیدند، تسلیم کردم.<sup>۱۰</sup> آن‌ها او را برهنه کردند، فرزندان او را اسیر گرفتند و خودش را با شمشیر کشتند و مایه عبرت زنان جهان گردید.

<sup>۱۱</sup> خواهرش، اهلویه، با وجودی که از سرنوشت او اطلاع یافت، ولی در زناکاری فاسدتر از او شد و در آلودگی و فحشا جلوتر رفت.<sup>۱۲</sup> او دلدادۀ والیان، قوماندانهای نظامی و جنگجویانی شد که جوانان خوش سیما، زره‌پوش و سوارکار بودند.<sup>۱۳</sup> من دیدم که او هم آلوده شد و هر دو یک راه را در پیش گرفتند.

<sup>۱۴-۱۵</sup> اهلویه روز بروز در فساد و هرزگی عمیقتر فرومی‌رفت. تصاویر مردان بابلی که با لباس سرخ، کمربندهای قشنگ و دستارهای رنگارنگ، بر دیوار نقش شده بودند او را مجذوب خود ساختند. اینها سرداران بابلی بودند که زادگاه شان سرزمین کلدانیان بود.<sup>۱۶</sup> وقتی چشمش بر آن‌ها افتاد عاشق شان شد و قاصدان خود را به بابل فرستاد و از آن‌ها دعوت کرد.<sup>۱۷</sup> آن‌ها دعوتش را پذیرفتند، آمدند و با او در بسترش عشقبازی نمودند. وقتی خود را با زنا آلوده ساخت، از آن‌ها بیزار و متنفر شد.<sup>۱۸</sup> چون دیدم که او خود را در اختیار هر کسی قرار می‌دهد و برهنگی خود را به مردم آشکار می‌سازد، مثلیکه از خواهرش متنفر شدم از او هم بدم آمد.<sup>۱۹</sup> ولی او بیاد دوران جوانی خود در مصر، به فحشا و هرزگی خود افزود.<sup>۲۰</sup> و با مردانی که در شهوترانی مثل خر و اسب بودند، عشق ورزید.<sup>۲۱</sup> به این طریق فساد و هوسرانی دوران جوانی خود را در مصر و اینکه چطور بکارت خود را در آنجا از دست داد، بیاد می‌آورد و حسرت می‌خورد.

## قضاوت خداوند درباره‌ی خواهر کوچکتر

<sup>۲۲</sup> پس ای اهلویه خداوند متعال چنین می‌فرماید: من عاشقانت را که حالا تو از آن‌ها متنفر شده‌ای علیه تو تحریک می‌کنم تا از هر طرف بر تو هجوم آورند. <sup>۲۳</sup> بابلی‌ها و تمام کلدانیان را از فُقود و شوع و قوع جمع می‌کنم و همچنین آشوریان را که جوانان جنگجو و خوش‌چهره و سوارکار ماهر هستند با قوماندانها و رهبران شان برضد تو می‌فرستم. <sup>۲۴</sup> آن‌ها با عراده‌جات و مسلح با تجهیزات نظامی و سپاه بزرگی که همگی با سپر و کلاه‌خود مجهز هستند، از جانب شمال بر تو حمله می‌کنند. من ترا به‌دست آن‌ها می‌سپارم تا طبق قانون خود محاکمات کنند. <sup>۲۵</sup> چون من بر تو خشمگین هستم، لهذا آن‌ها را وادار می‌سازم که با خشم و غضب با تو رفتار کنند. بینی و گوش ترا می‌برند، بازماندگان را با شمشیر می‌کشند، فرزندان را اسیر می‌برند و بقیه را در آتش می‌سوزانند. <sup>۲۶</sup> لباسهایت را از تنت می‌کشند و جواهرات زیبایت را بتاراج می‌برند. <sup>۲۷</sup> آنگاه من به قباحت و زناکاری‌هایت که از مصر به ارمغان آورده‌ای، خاتمه می‌دهم، تا دیگر به شوقِ آن‌ها نباشی و مصر را از یاد ببری.»

<sup>۲۸</sup> خداوند متعال چنین می‌فرماید: «من ترا به‌دست کسانی می‌سپارم که تو از آن‌ها بیزار هستی و با نفرت آن‌ها را ترک کردی. <sup>۲۹</sup> آن‌ها با نفرت و دشمنی با تو رفتار می‌کنند و ثمره‌ی زحمت را به یغما می‌برند و ترا عریان و برهنه رها می‌کنند تا رسوائی و زناکاریت بر همه کس آشکار شود. <sup>۳۰</sup> این مصیبت‌ها را خودت بر سرت آوردی، زیرا تو با اقوام دیگر زنا کردی و خود را با پرستش بتها نجس و آلوده ساختی. <sup>۳۱</sup> تو راه خواهرت را دنبال نمودی، بنابراین جام او را به‌دست تو می‌دهم.»

<sup>۳۲</sup> خداوند متعال می‌فرماید: «تو از جام عمیق و بزرگ و لبریز خواهرت می‌نوشی و مسخره و رسوا می‌شوی. <sup>۳۳</sup> خود را نشئه و پُر از اندوه می‌سازی. از جام وحشت و بربادی که جام خواهرت، سامره است می‌نوشی. <sup>۳۴</sup> آن را تا آخرین قطره سر می‌کشی و با خُرده‌های آن سینه‌هایت را پاره می‌کنی. من، خداوند متعال چنین می‌گویم.» <sup>۳۵</sup> حال خداوند متعال چنین

می فرماید: «چون تو مرا فراموش کردی و از من روگردان شدی، بنابراین عقوبت قباحت و زناکاری هایت را می بینی.»

## قضاوت خداوند درباره هر دو خواهر

<sup>۳۶</sup> سپس خداوند فرمود: «ای انسان خاکی، اهووله و اهوولیه را محکوم کن و آن‌ها را از اعمال زشت شان آگاه ساز. <sup>۳۷</sup> آن‌ها مرتکب زنا شدند، دست خود را با خون مردم آلوده ساختند، بت پرستی کردند و حتی فرزندان را که برای من بدنیا آورده بودند، بعنوان قربانی به بتها تقدیم نمودند. <sup>۳۸</sup> بر علاوه عبادتگاه مرا آلوده ساختند و حرمت روز سبت مرا نگاه نداشتند. <sup>۳۹</sup> در همان روزی که فرزندان خود را برای بتها قربانی کردند، به عبادتگاه من داخل شدند و آن را نجس ساختند و با این کار خود به خانه من بی حرمتی نمودند.

<sup>۴۰</sup> آن‌ها حتی قاصدان را به جاهای بسیار دور فرستادند و از مردان آنجا دعوت کردند که پیش آن‌ها بیایند. وقتی آمدند بخاطر آن‌ها به حمام رفتند، چشمان خود را سرمه کردند و با بهترین آرایش و زیورات به استقبال شان رفتند. <sup>۴۱</sup> بعد با هم بر بستر نرم و زیبا نشستند و بخور و روغنی را که متعلق به من بود بر سر میز مقابل آن‌ها گذاشتند. <sup>۴۲</sup> آواز گروه مردان عیاش بگوش می رسید. یک عده مردان را از بیابان آوردند. آن‌ها دستبند به دست زنها کردند و تاجهای زیبا را بر سر شان قرار دادند. <sup>۴۳</sup> آنگاه با خود گفتم که این مردان چطور رغبت می کنند که با چنین فاحشه‌های زشت همبستر شوند. <sup>۴۴</sup> اما با اینهم، آن‌ها با میل و رغبت، همانطوری که برای عشق‌بازی پیش فاحشه می روند، بارها نزد این زنهای هرزه، یعنی اهووله و اهوولیه رفتند. <sup>۴۵</sup> لهذا قضاوت عادل و با انصاف آن‌ها را بجرم زناکاری و قتل محکوم می سازد، زیرا آن‌ها زناکارند و دست شان با خون آلوده است.»

<sup>۴۶</sup> خداوند متعال می فرماید: «گروه بزرگی را علیه آن‌ها تحریک می کنم که بیایند و آن‌ها را بوحشت انداخته تاراج کنند. <sup>۴۷</sup> بعد، آن گروه آن‌ها را سنگسار کرده با شمشیر پاره پاره نمایند،

فرزندان شان را بکشند و خانه‌های شان را بسوزانند.<sup>۴۸</sup> به این ترتیب، به فحشا و قباحت در آن سرزمین خاتمه می‌دهم. آنگاه تمام زنان درس عبرت گرفته مثل آن‌ها مرتکب زنا نمی‌شوند.<sup>۴۹</sup> هر دوی آن‌ها به سزای اعمال زشت و زناکاریها و بت پرستی‌های خود می‌رسند. آنوقت می‌دانند که من خداوند متعال هستم.»

## مَثَلِ دِیگ

۲۴<sup>۱</sup> در روز دهم ماه دهم سالِ نهمِ تبعید ما این کلامِ خداوند برای من رسید و فرمود: <sup>۲</sup> «ای انسانِ خاکی، تاریخِ امروز را یادداشت کن، زیرا پادشاهِ بابل در همین روز به محاصرهٔ اورشلیم شروع کرده است.<sup>۳</sup> بعد این مَثَل را برای قوم سرکش اسرائیل تعریف کن که من، خداوند متعال می‌گویم: یک دیگ را از آب پُر کنید و بالای آتش بگذارید.<sup>۴</sup> آن را با بهترین تکه‌های گوشت ران و شانه و خوبترین استخوانها پُر سازید.<sup>۵</sup> گوشت بهترین گوسفندان رمه را به کار برید و زیر دیگ، هیزم زیاد روشن کنید تا گوشت و استخوان هر دو جوش بخورند.»

<sup>۶</sup> خداوند متعال چنین می‌فرماید: «وای بر تو ای شهر خون آشام، تو مثل دیگ زنگزده‌ای هستی که زنگش هرگز پاک نمی‌شود. گوشت را تکه تکه از آن بیرون می‌کنند و چیزی در آن باقی نمی‌ماند.<sup>۷</sup> در همه جا قتل و خونریزی است، اما خون را بر زمین نمی‌ریزند تا مبادا خاک آن را بپوشاند، بلکه بر روی سنگها باقی می‌گذارند که دیده شود.<sup>۸</sup> من هم خونی را که بر روی سنگها ریخته شده است بحالش می‌گذارم و آن را نمی‌پوشانم تا با قهر و غضب از آن شهر انتقام بگیرم.»

<sup>۹</sup> خداوند متعال چنین می‌فرماید: «وای بر تو ای شهر خونریز، من به تودهٔ هیزم می‌افزایم.<sup>۱۰</sup> پس هیزم فراوان بیاورید، زیر دیگ آتش کنید گوشت را جوش بدهید و آن را خوب بپزید و استخوانها را بیرون کرده بسوزانید.<sup>۱۱</sup> بعد دیگ خالی را بر آتش بگذارید تا سرخ شود و از زنگ و نجاست پاک گردد.<sup>۱۲</sup> من بی‌جهت خود را خسته ساختم، زیرا باوجود حرارت زیاد

آتش، زنگ و ناپاکی آن زدوده نشد.<sup>۱۳</sup> ای اورشلیم، کارهای قبیح و زشت تو ترا نجس ساخته است. من سعی کردم که ترا از نجاست پاک کنم، ولی تو پاک نشدی، بنابراین تا زمانی که خشم خود را بر تو بریزم، همچنان آلوده و نجس باقی می‌مانی.

<sup>۱۴</sup> من که خداوند هستم این را گفته‌ام و زمانی آمدنی است که همین گفته خود را عملی می‌سازم. گناهان شان را نمی‌بخشم و بر آن‌ها رحم نمی‌کنم، بلکه همه را مطابق اعمال و کردار شان جزا می‌دهم.» خداوند متعال فرموده است.

## مرگ همسر حزقیال نبی

<sup>۱۵</sup> خداوند به من فرمود: <sup>۱۶</sup> «ای انسان خاکی، می‌خواهم که با یک ضربه همسرت را که نور چشم تو است، از تو بگیرم، اما تو نباید ماتم بگیری و یا گریه کنی و اشک بریزی.»<sup>۱۷</sup> آه و ناله‌ات نباید شنیده شود. برای مرده سوگواری مباش. دستارت بر سر و بوتهایت به پاهایت باشند. رویت را نپوشان و نان مرده‌خانه را نخور.»

<sup>۱۸</sup> صبح روز دیگر موضوع را به مردم گفتم و در عصر همان روز همسرم درگذشت. روز بعد طبق امر خداوند عمل کردم.<sup>۱۹</sup> آنگاه مردم به من گفتند: «منظورت از این کارها چیست و چرا به ما نمی‌گوئی؟»<sup>۲۰</sup> جواب دادم: «خداوند به من فرمود که به شما این پیام او را برسانم: <sup>۲۱</sup> عبادتگاه مقدسم را که مایه افتخار و دلخوشی و امید شما است بی‌حرمت می‌سازم و فرزندان تان که در اورشلیم باقی مانده‌اند با دم شمشیر کشته می‌شوند.<sup>۲۲</sup> پس شما هم باید مثل حزقیال رفتار کنید. روی خود را نپوشانید و نان مرده‌خانه را نخورید.<sup>۲۳</sup> سر و پای تان را بپوشانید. برای مرده ماتم نگیرید و گریه نکنید، بلکه بخاطر گناهان تان باید غمگین باشید. با یکدیگر آه بکشید و ناله را سردهید.<sup>۲۴</sup> او برای شما علامتی است. کاری را که او کرد شما هم بکنید. وقتی این واقعه رخداد، می‌دانید که من خداوند متعال هستم.»

<sup>۲۵</sup> خداوند فرمود: «ای انسان خاکی، در آن روز عبادتگاه شان را که باعث قوت قلب، سرور، افتخار و مرجع آمال آنها است، از آنها می‌گیرم و همچنین پسران و دختران شان را از بین می‌برم. <sup>۲۶</sup> در آن روز هر کسی که از نابودی نجات یابد، پیش تو می‌آید و از واقعه ترا آگاه می‌سازد. <sup>۲۷</sup> در همان روز، پیش کسی که نجات یافته است، زبانت دوباره جاری می‌شود و حرف زده می‌توانی و دیگر گنگ نمی‌باشی. به این ترتیب تو برای آنها علامتی بوده و آنها می‌دانند که من خداوند هستم.»

## پیشگویی بر ضد عمون

**۲۵** <sup>۱</sup> کلام خداوند بر من نازل شد: <sup>۲</sup> «ای انسان خاکی، رویت را بسوی سرزمین عمون برگردان و علیه مردم آنجا پیشگویی کن <sup>۳</sup> و به آنها بگو بشنوید که خداوند متعال چنین می‌فرماید: چون وقتی دیدید که عبادتگاه من بی‌حرمت شد، سرزمین اسرائیل ویران گردید و مردم یهودا به اسارت رفتند، شما خوش شدید، <sup>۴</sup> پس من هم شما را به دست مردمان مشرق زمین تسلیم می‌کنم تا غلام آنها باشید. آنها خیمه‌های خود را در سرزمین شما برپا می‌کنند، میوه و محصولات و شیر شما را می‌خورند. <sup>۵</sup> شهر ربه را چراگاه شترها و سرزمین عمون را طویله حیوانات می‌سازم. آنگاه می‌دانید که من خداوند هستم.»

<sup>۶</sup> خداوند متعال می‌فرماید: «چون شما در مصیبت قوم اسرائیل از خوشی کف زدید و پایکوبی کردید، <sup>۷</sup> بنابراین دست خود را علیه شما دراز می‌کنم، شما را بعنوان اسیر و غلام به دست اقوام دیگر می‌سپارم. شما را بکلی از بین می‌برم تا دیگر بصورت یک قوم نباشید. شما را نابود می‌کنم تا بدانید که من خداوند هستم.»

## پیشگویی بر ضد موآب

<sup>۸</sup> خداوند متعال چنین می‌فرماید: «بخاطری که مردم موآب گفتند که یهودا مثل اقوام دیگر است،

<sup>۹</sup> لَهذا شهرهای سرحدی و دفاعی موآب، یعنی بیت یَشیموت، بَعْل معون و قریه تایم را که به وجود آن‌ها افتخار می‌کنند، برای حملهٔ دشمن باز می‌گذارم. <sup>۱۰</sup> به قبایلی که در بیابان شرقی سکونت دارند اجازه می‌دهم تا سرزمین موآب را یکجا با کشور عمون تصرف کنند تا نام قوم موآب از روی زمین محو شود. <sup>۱۱</sup> اهالی موآب را مجازات می‌کنم و آنگاه می‌دانند که من خداوند هستم.»

## پیشگویی بر ضد ادوم

<sup>۱۲</sup> خداوند متعال فرمود: «چون مردم موآب از قوم یهودا ظالمانه انتقام گرفتند، با این عمل خود مرتکب خطای بزرگی شدند. <sup>۱۳</sup> بنابراین خداوند متعال چنین می‌فرماید: پس دست انتقام خود را بسوی ادوم دراز کرده انسان و حیوان را یکجا با شمشیر از بین می‌برم و آن سرزمین را از تیمان تا دَدان متروک و ویران می‌سازم. <sup>۱۴</sup> قوم برگزیدهٔ من، اسرائیل، انتقام مرا از آن‌ها می‌گیرد و به آن‌ها شدت خشم و غضب مرا نشان می‌دهند. آنوقت قوم ادوم می‌دانند که من، خداوند، انتقام‌گیرندهٔ حقیقی هستم.» خداوند متعال فرموده است.

## پیشگویی بر ضد فلسطین

<sup>۱۵</sup> خداوند متعال فرمود: «بخاطری که فلسطینی‌ها از دشمن دیرینهٔ خود انتقام گرفتند با ظلم و سنگدلی آن‌ها را از بین بردند، <sup>۱۶</sup> بنابراین خداوند متعال چنین می‌فرماید: پس دست انتقام خود را بر فلسطینی‌ها فرود می‌آورم و همه کسانی را که در سرزمین شان زندگی می‌کنند نابود می‌سازم <sup>۱۷</sup> و وقتی که از آن‌ها انتقام خود را بگیرم، آنگاه می‌دانند که من خداوند هستم.»

## پیشگویی بر ضد صور

<sup>۱</sup> ۲۶ در یازدهمین سال تبعید ما، در روز اول ماه، کلام خداوند بر من نازل شد: <sup>۲</sup> «ای انسان

خاکی، اهالی صور با خوشحالی می‌گویند: «اورشلیم شکست خورد. اهمیت تجارتی را که با اقوام جهان داشت از دست داد. حالا ما جای آن را در تجارت گرفته‌ایم. چون آن شهر از بین رفته است، ما ثروتمند می‌شویم.»<sup>۳</sup> بنابراین خداوند متعال می‌فرماید: ای شهر صور، من دشمن تو هستم. اقوام زیادی را علیه تو می‌فرستم و آن‌ها مثل امواج خروشان بحر بر تو هجوم می‌آورند.<sup>۴</sup> دیوارهایت را فرومی‌ریزند و برجهایت را خراب می‌کنند. خاکت را جارو می‌کنم تا فقط صخره‌های صافت باقی بمانند.<sup>۵</sup> جزیرهٔ غیرمسکون می‌شوی و بجائی تبدیل می‌گردد که فقط ماهیگیران تورهای خود را در آن پهن می‌کنند. من، خداوند، گفته‌ام که صور را اقوام دیگر تاراج می‌کنند.<sup>۶</sup> و ساکنین شهرهای سرزمین اصلی را با شمشیر می‌کشند. آنوقت می‌دانند که من خداوند هستم.»

<sup>۷</sup> خداوند متعال می‌فرماید: «نبوکدنصر، پادشاه بابل را که شاه شاهان است، از جانب شمال با لشکر بزرگ و سواران و عراده‌هایش علیه تو می‌فرستم.»<sup>۸</sup> او باشندگان شهرهای سرزمین اصلی ترا با ضرب شمشیر می‌کشد. در برابر تو سنگر و برجها را می‌سازد و محاصره‌ات می‌کند.<sup>۹</sup> منجیقها را در مقابل دیوارهایت قرار داده برجها و حصارهایت را با تبر فرومی‌ریزد.<sup>۱۰</sup> تعداد اسپهانش آنقدر زیاد است که گرد و خاک آن‌ها ترا می‌پوشاند. وقتی دشمن به دروازه‌هایت داخل شود، نعرهٔ سواران و صدای چرخ عراده‌ها حصارهایت را به لرزه می‌آورد.<sup>۱۱</sup> با سُم اسپها کوچه‌ها و جاده‌هایت را پایمال می‌کند، ساکنینت را با شمشیر می‌کشد و منارهای بزرگت را واژگون می‌سازد.<sup>۱۲</sup> ثروت و دارائی‌ات را به تاراج می‌برد و دیوارها و خانه‌های زیبایت را ویران ساخته سنگ و چوب و خاک آن‌ها را در آب می‌ریزد.<sup>۱۳</sup> صدای موسیقی و نوای رباب را در تو خاموش می‌سازم و دیگر شنیده نمی‌شود.<sup>۱۴</sup> ترا به یک صخرهٔ صاف تبدیل می‌کنم تا از تو تنها ماهیگیران برای پهن کردن تورهای خود کار بگیرند. دیگر هرگز آباد نمی‌شوی. من که خداوند متعال هستم این را گفته‌ام.»

<sup>۱۵</sup> خداوند متعال به صور چنین می‌فرماید: «شهرهای سواحل از صدای سقوط تکان می‌خورند و وقتی که کشتار شروع شود، آواز نالهٔ مجروحین بگوش می‌رسد.»<sup>۱۶</sup> آنگاه تمام پادشاهان

کشورهای ساحلی از تخته‌های خود پائین می‌آیند، لباس خامکدوزی و شاهانه خود را از تن بیرون می‌کنند، از ترس می‌لرزند و بر خاک می‌نشینند و هر لحظه از دیدن تو وحشت و تعجب می‌کنند.<sup>۱۷</sup> آن‌ها این مرثیه را در ماتم تو می‌خوانند:

ای شهری که مشهور و معروف بودی، چگونه از بین رفتی. ساکنین تو با هیبت خود کشورهای ساحلی را به وحشت می‌انداختند.<sup>۱۸</sup> اما حالا که تو سقوط کردی. همه کشورهای ساحلی در اثر سقوط تو از ترس می‌لرزند و حیرت می‌کنند.»

<sup>۱۹</sup> خداوند متعال می‌فرماید: «من ترا، ای شهر صور، به خرابه‌ای تبدیل کرده از سکنه خالی می‌سازم. ترا دستخوش امواج خروشان ساخته در عمق بحر غرقت می‌کنم.<sup>۲۰</sup> من ترا به قعر دنیای مردگان می‌فرستم تا با آنهایی که مرده‌اند در خرابه‌های ابدی فروری و دیگر جایی در این دنیا نداشته باشی و بار دیگر آباد نشوی.<sup>۲۱</sup> ترا به سرنوشت شوم و وحشتناکی گرفتار می‌سازم و چنان نیست و نابودت می‌کنم که مردم هر قدر جستجویت کنند، یافته نتوانند.» خداوند متعال اینچنین می‌فرماید.

## مرثیه‌ای برای صور

**۲۷** <sup>۱</sup> کلام خداوند بر من نازل شد: <sup>۲-۳</sup> «ای انسان خاکی، این مرثیه را برای صور که یک بندر بحری و مرکز تجارتي کشورهای ساحلی است، بخوان و بگو خداوند متعال می‌فرماید:

ای شهر صور، تو ادعا می‌کنی که زیباترین شهرها هستی.<sup>۴</sup> سرحدات تو تا وسط بحر می‌رسد؛ معمارانت ترا مثل یک کشتی زیبا آباد کرده‌اند.<sup>۵</sup> تخته‌هایت را از درختان صنوبر کوه حرمون و دکله‌هایت را از سروهای لبنان ساخته‌اند.<sup>۶</sup> برای ساختن بیلچه‌هایت از چوب بلوط باشان کار گرفته‌اند. عرشه‌ات را از چوب شمشاد سواحل قبرس ساخته، آن را با عاج زینت داده‌اند.<sup>۷</sup> بادبان‌هایت را از بهترین پارچه‌های کتانی خامکدوزی مصری که علامه کشتی‌های تو است،

ساخته‌اند. سایبان بنفش و ارغوانی‌ات را از جزیرهٔ قبرس آورده‌اند.<sup>۸</sup> بیلچه‌زنان تو از مردم صیدون و ارواد هستند و کشتی‌رانان تو ماهرترین اشخاص سرزمین خودت می‌باشند.<sup>۹</sup> نجاران کشتی مردان ماهر و آزمودهٔ جبیل هستند و دریا نوردان با کشتی‌های پُر از مال‌التجاره برای معامله پیش تو می‌آیند.

<sup>۱۰</sup> مردان جنگجوی کشورهای فارس، لیدیه و لیبیا در سپاه تو خدمت می‌کنند. بخاطری که آن‌ها سپر و کلاهخود خود را بر دیوارهایت آویزان می‌کنند تو افتخار می‌کنی.<sup>۱۱</sup> سپاهیان ارواد بدور حصارهایت پهره می‌دهند و مردان جماد بر برج‌هایت دیده‌بانی می‌کنند. سپرهای خود را بر دیوارها می‌آویزند و زیبایی ترا کامل می‌سازند.

<sup>۱۲</sup> ترشیش با تو رابطهٔ تجارتي دارد. تو از آنجا نقره، آهن و سرب را در بدل مال‌التجارهٔ خود وارد می‌کنی.<sup>۱۳</sup> یاوان، توبال و ماشک هم با تو تجارت می‌کنند. تاجران آن‌ها غلامان و آلات مسی را می‌آورند و بعوض آن‌ها پیداوار ترا با خود می‌برند.<sup>۱۴</sup> مردم توجرمه اسپهای بارکش و اسپهای جنگی و قاطر را با اموال تو تبادله می‌کنند.<sup>۱۵</sup> تاجران رودس هم با تو معاملهٔ تجارتي دارند. بازار تو در بسا کشورهای ساحلی است. عاج و چوب آبنوس را در بدل اموال تو وارد می‌کنند.<sup>۱۶</sup> بخاطر اجناس فراوانت، ادوم با تو رابطهٔ تجارتي برقرار کرد. سوداگران آن‌ها زمرد، تکه‌های بنفش و گلدوزی، پارچه‌های نفیس کتانی، مرجان و لعل را با اجناس تو معاوضه می‌کنند.<sup>۱۷</sup> یهودا و اسرائیل هم با تو معاملهٔ تجارتي دارند. آن‌ها گندم، حلوا، عسل، روغن زیتون و ادویه را بعوض اموال تو وارد می‌کنند.<sup>۱۸</sup> تاجران دمشق اجناس گوناگونی از تو خریدند و بعوض آن‌ها شراب حلبون و پشم سفید برایت آوردند.<sup>۱۹</sup> مردم ودان و یاوان آهن خام، دارچینی و نیشکر را با اجناس پیداوار تو تبادله می‌کنند.<sup>۲۰</sup> سوداگران ددان پوش زین برای اسپهایت می‌آورند.<sup>۲۱</sup> عربها و بزرگان قیدار که معامله‌دار دلخواه تو هستند، بره و قوچ و بز را برایت وارد می‌کنند.<sup>۲۲</sup> تجار سبا و رعمه با تو تجارت می‌کنند و بهترین انواع ادویه، جواهرات و طلا را با اجناس تو تبادله می‌کنند.<sup>۲۳</sup> تاجران حران، کنه، عدن، سبا، آشور و کلمد معامله‌داران تو هستند.<sup>۲۴</sup> آن‌ها برای فروش لباسهای فاخر، پارچه‌های نفیس بنفش و گلدوزی، قالینهای

رنگارنگ، همراه با طناب و ریسمانهای تابیده و مضبوط پیش تو می آیند.

<sup>۲۵</sup> کشتیهای ترشیشی اموال تجارتي را برای تو حمل می کنند. تو مثل یک کشتی پُر از اجناس گوناگون هستی. <sup>۲۶</sup> اما وقتی ملاحانت ترا به وسط بحر برانند، باد شرقی ترا در اعماق بحر درهم می شکند. <sup>۲۷</sup> ثروت و اموال و تاجرانته همراه با ملاحان، کشتی رانان، مردان جنگی و همه کسانی که در تو سوار هستند، در روزی که برای تباهی تو تعیین شده است، در اعماق بحر غرق می شوند. <sup>۲۸</sup> از فریاد ملاحان تو سواحل بحر تکان می خورند.

<sup>۲۹</sup> همه کارکنان کشتی، کشتی را ترک می کنند و به ساحل می روند و برای تماشا می ایستند. <sup>۳۰</sup> بخاطر تو شیون و ناله را سرمی دهند، به تلخی می گریند، خاک را بر سر خود باد کرده بر خاکستر می نشینند. <sup>۳۱</sup> سرهای خود را می تراشند، لباس ماتم می پوشند، به تلخی جان برایت ماتم می گیرند <sup>۳۲</sup> و در غم تو این مرثیه را می خوانند: «هیچ کسی مثل صور در وسط بحر نابود نشده است. <sup>۳۳</sup> وقتی مال التجاره تو به خارج صادر می شد، اقوام زیادی را سیر می کرد. پادشاهان روی زمین را با اجناس فراوان صادراتی ات ثروتمند می ساختی. <sup>۳۴</sup> اما حالا در هم شکستی و در اعماق بحر فرورفتی. اموال و کارکنانت هم با تو غرق شدند.»

<sup>۳۵</sup> تمام ساکنین ساحل از دیدن وضع رقتبار تو حیران مانده اند و پادشاهان شان وحشترده و پریشان شده اند. <sup>۳۶</sup> تاجران کشورهای بحالت افسوس می خورند، زیرا تو به سرنوشت غم انگیزی دچار گردیدی و برای همیشه نیست و نابود شدی.»

## پیشگویی بر ضد پادشاه صور

**۲۸** <sup>۱</sup> کلام خداوند بر من نازل شد: <sup>۲</sup> «ای انسان خاکی، به پادشاه صور بگو خداوند متعال چنین می فرماید: چون تو با غرور گفتی که خدا هستی و بر تخت خدایان در وسط بحر تکیه زده ای. هر چند تو خود را خدا فکر می کنی، اما تو خدا نیستی، بلکه محض یک انسان فانی

هستی.<sup>۳</sup> تو ادعا می‌کنی که از دانیال داناتری و هیچ رازی از تو پوشیده نیست.<sup>۴</sup> با حکمت و فراست برای خود ثروت اندوخته و خزانه‌هایت را از طلا و نقره پر کرده‌ای.<sup>۵</sup> با داشتن مهارت و تجربه در امور تجارت به ثروت خود افزودی و زیادت‌ر مغرور شدی.

<sup>۶</sup> بنابراین خداوند متعال می‌فرماید: چون تو ادعا می‌کنی که مثل خدا دانا هستی،<sup>۷</sup> بنابراین من سپاه دشمن را که در بیباکی و بیرحمی نظیر ندارد، علیه تو می‌فرستم تا زیبایی و شان و شوکت ترا که با حکمت به دست آورده‌ای از بین ببرند.<sup>۸</sup> ترا به گور می‌فرستند تا به فجیع‌ترین وضع در اعماق بحر بمیری.<sup>۹</sup> آیا در حضور آنهایی که می‌خواهند ترا بکشند، باز هم ادعا می‌کنی که خدا هستی؟ نه، وقتی به دست قاتلانت بیفتی، پیش آن‌ها محض یک انسان فانی هستی، نه خدا.<sup>۱۰</sup> تو مانند یک شخص منفور به دست بیگانگان کشته می‌شوی. بدان که من، خداوند متعال این را گفته‌ام.»

## مرثیه‌ای برای پادشاه صور

<sup>۱۱</sup> خداوند بار دیگر به من فرمود: <sup>۱۲</sup> «ای انسان خاکی، برخیز و این مرثیه را برای پادشاه صور بخوان و بگو خداوند متعال می‌فرماید: تو نمونه کمال حکمت و زیبایی بودی <sup>۱۳</sup> و در عدن که بوستان خدا است، جا داشتی. با هرگونه جواهر نفیس، از قبیل عقیق سرخ، یاقوت زرد، الماس، فیروزه، یاقوت کبود، یشم، یاقوت سرخ و زمرد ترئین شده بودی. زیورات تو از طلا و در روز تولدت به تو داده شده بودند. <sup>۱۴</sup> فرشته‌ای بعنوان نگهبان تو گماشتم. بر کوه مقدس جایت بود و در میان سنگهای نورانی قدم می‌زدی. <sup>۱۵</sup> از روزی که بوجود آمدی، در رفتار و کردار، پاک و بی‌آلایش بودی، تا اینکه شروع به کارهای زشت کردی. <sup>۱۶</sup> مصروفیت زیاد در کار تجارت ترا بسوی ظلم و گناه کشاند، لهذا ترا مانند یک شی نجس از کوه مقدس خود پائین انداختم و فرشته نگهبان، ترا از میان سنگهای نورانی بیرون راند. <sup>۱۷</sup> زیباییت ترا مغرور ساخت و حرص و طمع حکمت ترا زایل کرد و فاسد شدی. من ترا بر زمین زدم تا پادشاهان دیگر به تو با نظر عبرت بنگرند. <sup>۱۸</sup> با گناهان زیاد و بی‌عدالتی و تقلب در خرید و فروش، اماکن مقدس را

بی حرمت ساختی. بنابراین آتشی را از بین خودت بیرون آوردم تا ترا در برابر چشمان همگی بسوزاند و به خاکستر تبدیل کند.<sup>۱۹</sup> همه کسانی که ترا می شناختند، از دیدن وضع تو حیران و وحشترده شده‌اند. عاقبت تو هولناک گردید و برای همیشه نابود شده‌ای.»

## پیشگویی بر ضد صیدون

<sup>۲۰</sup> کلام خداوند بر من نازل شد: <sup>۲۱</sup> «ای انسان خاکی، رویت را بطرف صیدون بگردان و علیه آن پیشگویی کن <sup>۲۲</sup> و بگو خداوند متعال چنین می فرماید: ای صیدون، من دشمن تو هستم. وقتی ترا به سزای اعمالت برسانم، مردم جلال و قدوسیت مرا می بینند و می دانند که من خداوند هستم. <sup>۲۳</sup> امراض ساری را بر تو می فرستم و خون را در جاده‌هایت جاری می سازم. از هر طرف مورد حمله قرار می گیری و مردمت همه کشته می شوند. آنگاه می دانید که من خداوند هستم.»

## اسرائیل برکت می یابد

<sup>۲۴</sup> «کشورهای همسایه که قوم اسرائیل را خوار و حقیر می شمردند، دیگر نمی توانند خار چشم آن‌ها باشند و به آن‌ها صدمه‌ای برسانند و همه باید بدانند که من خداوند متعال هستم.»

<sup>۲۵</sup> خداوند متعال می فرماید: «وقتی قوم اسرائیل را از کشورهایی که در آن‌ها پراکنده شده‌اند، جمع کنم، قدوسیت خود را به اقوام جهان آشکار می سازم. آنوقت قوم من در خاک و وطن خود شان که من آنرا به بنده خود، یعقوب بخشیده بودم، جایگزین می شوند <sup>۲۶</sup> و در آنجا برای خود خانه و تاکستانها می سازند و با کمال صلح و امنیت زندگی می کنند. همسایگان شان را که با آن‌ها با دشمنی رفتار می کردند جزا می دهم تا بدانند که من خداوند، خدای ایشان هستم.»

## پیشگویی بر ضد مصر

۱ در روزِ دوازدهمِ ماهِ دهمِ سالِ دهمِ تبعیدِ ما، کلامِ خداوند بر من نازل شد: ۲ «ای انسانِ خاکی، رو بسوی مصر بایست و علیه فرعون، پادشاه مصر و مردم آن سرزمین پیشگویی کن ۳ و بگو خداوند متعال چنین می فرماید: ای فرعون، پادشاه مصر و ای ازدهائی که در وسط دریاهایت خوابیده‌ای، من دشمن تو هستم. تو می گوئی: دریای نیل از من است؛ من آن را برای خود ساخته‌ام. ۴ اما من چنگکها را در الاشهات می اندازم و ترا با ماهی‌هایت که در پوست بدنت چسپیده‌اند، از دریا بیرون می کشم. ۵ ترا با تمام ماهی‌هایت در بیابان پراکنده می سازم. در آن زمین خشک باقی می مانی. کسی ترا جمع و دفن نمی کند و خوراک حیوانات زمین و مرغان هوا می شوی. ۶ آنگاه مردم مصر می دانند که من خداوند هستم.

تو برای قوم اسرائیل مثل یک عصای نی بوده‌ای. ۷ وقتی ترا به دست گرفتند، شکستی و شانه شانرا چاک کردی و هنگامی که به تو تکیه کردند، خرد شدی و کمر شان را بدرد آوردی. ۸ بنابراین من، خداوند متعال، به تو می گویم که شمشیر دشمن را حوالات می کنم. انسان و حیوان را از کشورت از بین می برم ۹ و آن سرزمین را ویران و متروک می سازم. آنگاه می دانی که من خداوند هستم.

چون تو گفتی: «دریای نیل به من تعلق دارد و من آن را ساخته‌ام.» ۱۰ لهذا من دشمن تو و دشمن دریاهایت هستم و کشور مصر را از شهر مجدَل تا شهر اسوان و تا سرحد حبشه بکلی ویران می سازم. ۱۱ تا مدت چهل سال هیچ انسانی و حیوانی از آن عبور نمی کند ۱۲ و آن سرزمین را از کشورهای ویران شده دیگر، ویرانتر می کنم. شهرهایش مانند سایر شهرهای متروک، برای چهل سال متروک و ویران باقی می مانند. اهالی مصر را در بین اقوام و کشورهای جهان پراکنده می سازم.»

۱۳ خداوند متعال چنین می فرماید: «بعد از چهل سال مصریان را از آن ممالکی که در آنجا پراکنده شده‌اند، جمع می کنم ۱۴ و به مصر بازمی گردانم. تا در فتروس که وطن اصلی آنها است، بعنوان یک قوم کوچک و ناچیز زندگی کنند. ۱۵ سلطنت شان پست ترین سایر سلطنتها بوده

دیگر هرگز نمی‌توانند بر کشورهای دیگر برتری داشته باشند.<sup>۱۶</sup> مردم اسرائیل دیگر به مصر اتکاء نمی‌کنند. هر وقتی که در فکر گرفتن کمک از مصر بیفتند، گناهان شان را بیاد می‌آورند. آنگاه می‌دانند که من خداوند متعال هستم.»

## مصر و نبوکدنصر

<sup>۱۷</sup> در روز اول ماه اول سال بیست و هفتم تبعید ما، کلام خداوند بر من نازل شد و فرمود:  
<sup>۱۸</sup> «ای انسان خاکی، وقتی نبوکدنصر، پادشاه بابل، بسوی صور لشکرکشی کرد، عساکرش آنقدر بارهای سنگین را حمل کردند که موهای سر همه ریخت و پوست شانه‌های شان شارید، اما نه او و نه عساکرش از آنهمه زحمتی که کشیدند فایده‌ای دیدند.<sup>۱۹</sup> پس خداوند متعال چنین می‌فرماید: «من کشور مصر را به نبوکدنصر، پادشاه بابل می‌دهم تا دارائی و ثروت آنرا به غنیمت ببرد، دار و ندار آنرا تاراج کند و به عنوان مزد به عساکر خود بدهد.<sup>۲۰</sup> به پاداش زحمتی که کشیده است، سرزمین مصر را به او می‌بخشم، زیرا سپاه او برای من کار کردند.» خداوند متعال فرموده است.

<sup>۲۱</sup> در آن روز قدرت گذشته قوم اسرائیل را تجدید می‌کنم و زبان ترا ای حزقیال، گویا می‌سازم تا همه بشنوند و بدانند که من خداوند هستم.»

## خداوند مصر را مجازات می‌کند

♦ <sup>۳۱</sup> کلام خداوند بر من نازل شد: <sup>۲</sup> «ای انسان خاکی، پیشگویی کن و بگو خداوند متعال می‌فرماید. شیون و گریه کنید:

چون آن روز وحشتناک نزدیک است.<sup>۳</sup> آن روز، روز انتقام خداوند و روز ابرها و نابودی اقوام است.<sup>۴</sup> در مصر جنگ برپا می‌شود و حبشه را ترس و وحشت فرامی‌گیرد. مصر از اجساد کشته

شدگان پُر می شود، ثروتش تاراج و غارت می گردد و اساس آن فرو می ریزد. <sup>۵</sup> عساکر حبشه، لیبیا، لیدیه، عربستان، کوب و حتی از قوم برگزیده خودم هم با شمشیر کشته می شوند.»

<sup>۶</sup> خداوند متعال می فرماید: «متحدین مصر از شهر مجدَل تا شهر اسوان بقتل می رسند و سپاه مغرور مصر هم شکست می خورد. من، خداوند متعال، این را گفته ام. <sup>۷</sup> مثل کشورهای ویران شده دیگر ویران می شود و شهرهای آن به خرابه تبدیل می گردند. <sup>۸</sup> وقتی مصر را با آتش از بین ببرم و متحدینش را تار و مار کنم، آنگاه می دانند که من خداوند هستم.»

<sup>۹</sup> در روز نابودی مصر، قاصدان خود را بی خبر به کشتی ها می فرستم تا مردم حبشه را به وحشت اندازند. آن روز نزدیک است.»

<sup>۱۰</sup> خداوند متعال اضافه می کند: «من ذریعه نبوکدنصر، پادشاه بابل به زندگی مردم مصر خاتمه می دهم. <sup>۱۱</sup> او و مردمش که بی باکترین مردمان هستند، می آیند و سرزمین مصر را خراب می کنند. باشندگان مصر را با شمشیر خود می کشند و کشور مصر را از اجساد مقتولین پُر می کنند. <sup>۱۲</sup> دریاهايش را خشک می سازم و خود آن کشور را به اشرار می فروشم. آن سرزمین را با همه چیزی که در آن است بوسیله بیگانگان از بین می برم. بدانید که من، خداوند، این را گفته ام.»

<sup>۱۳</sup> خداوند متعال چنین می فرماید: «بتها را از بین می برم و تمثالهای ممفیس را می شکنم. از این بعد پادشاهی در مصر نخواهد بود و من در سراسر سرزمین مصر ترس و وحشت را ایجاد می کنم. <sup>۱۴</sup> شهر فتروس را ویران می سازم، شهر صوعن را با آتش از بین می برم و مردم شهر طیس را مجازات می کنم. <sup>۱۵</sup> خشم خود را بر پلوسیوم که شهر مستحکم مصر است، می ریزم و اهالی تبس را نابود می سازم. <sup>۱۶</sup> سرزمین مصر را آتش می زنم. مردم شهر پلوسیوم به درد و عذاب شدید مبتلا می گردند. دیوارهای تبس فرومی ریزند و ممفیس همیشه در محنت و مصیبت بسر می برد. <sup>۱۷</sup> جوانان اون و فیبت با شمشیر بقتل می رسند و سایر مردم به اسارت برده می شوند. <sup>۱۸</sup> وقتی قدرت مصر را درهم بشکنم و سپاهش را که مایه غرور و افتخار آن است، از بین ببرم، بر شهر

تَحْفَنحِيس تاريكي پرده مي افگند، کشور مصر را ابر مي پوشاند و مردم آن تبعيد مي گردند. <sup>۱۹</sup> به اين ترتيب مصر را مجازات مي کنم و آنگاه مي دانند که من خداوند هستم.»

## مجازات فرعون

<sup>۲۰</sup> در روز هفتم ماه اول سال يازدهم تبعيد ما، کلام خداوند بر من نازل شد: <sup>۲۱</sup> «اي انسان خاکی، من بازوی فرعون، پادشاه مصر را شکسته ام و شکسته بندي وجود ندارد که بازویش را ببندد و بر آن مرهم نهد تا شفا يابد و بتواند شمشير را به دست بگيرد.» <sup>۲۲</sup> بنابراین من، خداوند متعال، چنین مي گويم: «من دشمن فرعون، پادشاه مصر، هستم و هر دو بازوی او را مي شکنم: هم بازوی سالمش را و هم آن بازویی را که قبلاً شکسته بود تا شمشير از دستش بيفتد. <sup>۲۳</sup> مصريان را در بين مردم کشورهای سراسر جهان پراکنده مي کنم. <sup>۲۴</sup> بازوی پادشاه بابل را قوی مي سازم و شمشير خود را بدستش مي دهم، اما بازوی فرعون را مي شکنم تا مثل یک مجروح نزديک به مرگ، با آه و ناله در برابر دشمن جان بدهد. <sup>۲۵</sup> بلی، من پادشاه بابل را قوی مي سازم و قدرت فرعون را درهم مي شکنم. وقتی شمشيرم را به دست پادشاه بابل بدهم، او آن را برضد کشور مصر به کار مي برد. آنگاه مي دانند که من خداوند هستم. <sup>۲۶</sup> مردم مصر را در بين اقوام و کشورهای روی زمين پراکنده مي سازم، آنگاه مي دانند که من خداوند هستم.»

## تشبيه مصر به درخت سرو

<sup>۳۱</sup> <sup>۱</sup> در روز اول ماه سوم سال يازدهم تبعيد ما، کلام خداوند بر من نازل شد: <sup>۲</sup> «اي انسان خاکی، به فرعون، پادشاه مصر و تمام مردم او بگو:

در بزرگی چه کسی به پایه تو می رسد؟ <sup>۳</sup> تو هم مثل آشور هستی؛ او مانند درخت سرو لبنان دارای شاخه های قشنگ و سایه دار و سربفلک کشیده بود. <sup>۴</sup> آب های چشمه ها و جویهای روان آن را سيراب می کرد و باعث نشو و نماي آن می گردید و از برکت آن درختان اطرافش هم آبیاری

می شدند. همچنین آب فراوانش به جنگل هم جاری می شد و درختان آنجا را تازه می ساخت.  
۵ بخاطر همین آب فراوان بلندتر از همه درختان دیگر شد و دارای شاخه های زیاد و برگهای غلو  
گردید. ۶ پرندگان بر شاخه های آن آشیانه می ساختند و حیوانات صحرا در زیر شاخه های آن  
چوچه های خود را دنیا می آوردند. تمام اقوام بزرگ جهان در زیر سایه حمایت او می زیستند.  
۷ آن درخت عظمت و زیبایی خاصی داشت و شاخه هایش دراز و بلند بودند، زیرا در آب فراوان  
ریشه دوانده بود. ۸ درختان سرو باغ خدا هم نمی توانستند با آن همسری کنند و شاخه های هیچ  
درخت صنوبر مثل شاخه های آن نبودند و زیباتر از همه درختان باغ خدا بود. ۹ با شاخه های  
زیاد و غلو آن را زیبا ساختم که تمام درختان باغ عدن به آن حسادت می ورزیدند.

۱۰ خداوند متعال می فرماید: چون آن درخت دید که از همه درختان دیگر بلندتر است و  
سربفلک کشیده، مغرور و متکبر شده است، ۱۱ بنابراین من او را از خود رانده به دست قویترین  
پادشاهان جهان تسلیم می کنم تا او را به سزای اعمال زشتش برساند. ۱۲ ظالمترین قوم دنیا آن را  
ریشه کن می سازد و ترکش می کند. شاخه های شکسته اش بر کوه ها و در دره ها پراکنده می شوند.  
اقوامی که در زیر سایه اش بودند، او را بحالش گذاشته براه خود می روند. ۱۳ پرندگان بر تنه آن  
لانه می کنند و حیوانات وحشی میان شاخه هایش پناه می برند. ۱۴ پس، از این ببعد، هیچ درختی  
هر قدر سیراب باشد، نمی تواند سر بلند کند و بر ابرها بساید و مغرور شود، زیرا همه محکوم به  
فنا هستند و با انسانهای خاکی یکجا به دنیای مردگان می روند.»

۱۵ خداوند متعال می فرماید: «در آن روزی که آن درخت به عالم اموات می رود، آن را به علامت  
سوگواری و بخاطر مرگش با آب می پوشانم. دریاها و جویها را از جریان بازمی دارم. لبنان را  
ماتمدار می سازم و تمام درختان را خشک می کنم. ۱۶ وقتی آن را در دنیای مردگان بیفگم، اقوام  
جهان از صدای سقوطش تکان می خورند. همه درختان زیبای باغ عدن و درختان سرسبز لبنان  
خشک می شوند. ۱۷ تمام هم پیمانان او نیز که در زیر سایه اش بودند، با وی یکجا به عالم اموات  
می روند.»

<sup>۱۸</sup> هیچیک از درختان باغ عدن در شکوه و بزرگی با تو همسری کرده نمی توانست، اما حالا با درختان باغ عدن و آن کسانی که با ضرب شمشیر کشته شده اند، یکجا در دنیای مردگان سقوط می کنی. ای فرعون، من، خداوند متعال می گویم که این درخت تو هستی.»

## تشبیه مصر به تمساح

**۳۲** <sup>۱</sup> در روز اول ماه دوازدهم سال دوازدهم تبعید ما، کلام خداوند بر من نازل شد: <sup>۲</sup> «ای انسان خاکی، این مرثیه را برای فرعون، پادشاه مصر بخوان و به او بگو: تو فکر می کنی که در میان اقوام جهان مثل یک شیر هستی، اما تو به تمساحی می مانی که در دریاها گردش می کند و با پاهای خود آب را گل آلود می سازد. <sup>۳</sup> خداوند متعال چنین می فرماید: در حضور اقوام زیادی ترا به دام خود می اندازم و به ساحل می کشانم. <sup>۴</sup> در آنجا بر روی زمین رهایت می کنم تا خوراک مرغان هوا و حیوانات وحشی شوی. <sup>۵</sup> گوشت ترا بر کوهها می ریزم و دره ها را از استخوانهای پُر می سازم. <sup>۶</sup> از خون تو زمین را سیراب می کنم، با آن کوهها را می پوشانم و دره ها را پُر می سازم. <sup>۷</sup> وقتی ترا از بین ببرم، آسمان را با پرده ای می پوشانم، ستارگان را تاریک می سازم، آفتاب را در پس پرده ابر پنهان می کنم و مهتاب روشنی نمی دهد. <sup>۸</sup> تمام اجسام نورانی آسمان را تاریک می کنم تا زمین در ظلمت مطلق فرورود. من، خداوند متعال، این را گفته ام.

<sup>۹</sup> وقتی ترا در کشورهایی که برای تو بیگانه اند، تبعید کنم، دلهای بسیاری از اقوام جهان غمگین می شوند. <sup>۱۰</sup> همه مردمان از دیدن وضع تو وحشت می کنند. پادشاهان شان می ترسند. در روز سقوط تو، وقتی شمشیر خود را در مقابل آنها بجنبانم، از ترس جان هر لحظه به لرزه می آیند.»

<sup>۱۱</sup> خداوند متعال می فرماید: «شمشیر پادشاه بابل برای کشتن تو می آید. <sup>۱۲</sup> مردم ترا به دست وحشتناکترین اقوام دنیا بقتل می رسانم. آنها غرور ترا از بین می برند و مردم ترا هلاک می سازند. <sup>۱۳</sup> گله و رمهات را که در کنار آبهای فروان می چرند، نابود می کنم و دیگر پای هیچ انسان یا حیوان آنها را گل آلود نمی سازد. <sup>۱۴</sup> بعد آبهای مصر را صاف و شفاف می سازم و در

نهرهایش مانند روغن به آرامی جاری می‌کنم. من، خداوند متعال، این را گفته‌ام.<sup>۱۵</sup> وقتی سرزمین مصر را ویران کنم و ساکنین و همه چیزی را که در آن است از بین ببرم، آنگاه می‌دانند که من خداوند هستم.<sup>۱۶</sup> خداوند متعال می‌فرماید: این بود مرثیه‌ای که زنان همه اقوام، در آینده برای مصر و مردم آن می‌خوانند و ماتم می‌کنند.»

## دنیای مردگان

<sup>۱۷</sup> در روز پانزدهم ماه اول سال دوازدهم تبعید ما، این پیام خداوند برای من رسید: <sup>۱۸</sup> «ای انسان خاکی، برای مردم مصر و سایر اقوام مقتدر جهان گریه کن و همه را یکجا به دنیای مردگان بفرست.<sup>۱۹</sup> به مصر بگو: تو فکر می‌کنی که زیباتر از دیگران هستی، اما بدان که رهسپار دنیای مردگان می‌شوی و با مردم خداشناس بخواب ابدی فرومی‌روی.»

<sup>۲۰</sup> مردم مصر مثل کسانی که با شمشیر کشته شده‌اند، هلاک می‌شوند. همه آن‌ها با ضرب شمشیر می‌میرند.<sup>۲۱</sup> وقتی هم‌پیمانانش به دنیای مردگان بروند، جنگ‌آوران قهرمان می‌گویند که مصر و هم‌پیمانانش آمده‌اند تا با مردم خداشناسی که در جنگ کشته شده‌اند، بخوابند.

<sup>۲۲</sup> آشور هم در آنجا است. قبرهای سپاهیان‌ش که در جنگ کشته شده بودند، در اطرافش دیده می‌شوند.<sup>۲۳</sup> قبرهای شان در قعر دنیای مردگان قرار دارند. هم‌پیمانان شان به دورادور قبرش جاگرفته‌اند. آن‌ها کسانی بودند که یک زمانی در دل مردم روی زمین ترس و وحشت ایجاد می‌کردند، ولی عاقبت با شمشیر کشته شدند.

<sup>۲۴</sup> عیلام نیز در آنجا است و مردمش به دور قبر او جا دارند. همه آن‌ها در جنگ کشته شده‌اند. اینها افرادی بودند که یک وقتی مردم را بترس و وحشت می‌انداختند و سرانجام، نامختون و با شرمندگی و رسوائی در دنیای مردگان شتافتند.<sup>۲۵</sup> عیلام میان کسانی که در جنگ کشته شده‌اند خفته است. آن‌ها همه نامختون و قربانیان جنگ هستند که در زندگی خود، در دل مردم وحشت

تولید می‌کردند و بالاخره در دیار مردگان جاگرفتند.

<sup>۲۶</sup> مَاشِک و توبال هم در آنجا خفته‌اند. قبرهای مردم شان به اطراف آن‌ها قرار دارند. همه آن‌ها نامختون بودند و در جنگ کشته شدند. آن‌ها کسانی بودند که در زمان حیات خود بر روی زمین ترس و وحشت را براه می‌انداختند. <sup>۲۷</sup> آن‌ها مثل جنگجویان و قهرمانان گذشته با احترام خاص و با سلاح و شمشیرها و سپرهای شان بخاک سپرده نشدند، بلکه مانند افراد نامختون به دیار مردگان شتافتند، زیرا در وقتی که زنده بودند مردم را به ترس و وحشت می‌انداختند. <sup>۲۸</sup> به این ترتیب مردم مصر در بین نامختونان که با شمشیر کشته شده‌اند، پایمال می‌گردی.

<sup>۲۹</sup> ادوم نیز آنجا است. پادشاهان و بزرگان با آنهمه قدرتی که داشتند، حالا در دنیای مردگان در کنار نامختونان و آنهایی که در جنگ کشته شده‌اند، قرار دارند.

<sup>۳۰</sup> تمام بزرگان شمال و مردم صیدون در آنجا هستند. زور و قدرت آن‌ها زمانی باعث ترس و وحشت مردم می‌شد، اما حالا با شرم و رسوائی به دیار مردگان شتافته‌اند و در کنار کشته شدگان جنگ و نامختونان خفته و در ننگ و رسوائی آن‌ها شریک شده‌اند.»

<sup>۳۱</sup> خداوند متعال می‌فرماید: «وقتی فرعون و سپاهش در دیار مردگان برسند و کشته‌شدگان جنگ را ببینند، تسلی می‌یابند که تنها آن‌ها کشته نشده‌اند. <sup>۳۲</sup> البته من باعث شدم که پادشاه مصر در دل مردم ترس و وحشت ایجاد کند، اما او و همه سپاهش با نامختونان و کسانی که در جنگ کشته شده‌اند در دیار نیستی یکجا می‌شوند.» من، خداوند، این را گفته‌ام.

## مسئولیت دیده‌بان

(همچنین در حزقیال ۳: ۱۶-۲۱)

<sup>۳۳</sup> کلام خداوند بر من نازل شد: <sup>۲</sup> «ای انسان خاکی، به قوم خود بگو که اگر من لشکری

را به جنگ یک کشور بفرستم و مردم آن کشور شخصی را بعنوان دیده‌بان بگمارند،<sup>۳</sup> و وقتی آن دیده‌بان ببیند که لشکر دشمن نزدیک می‌شود و زنگ خطر را بصدا درآورد و به مردم خبر بدهد،<sup>۴</sup> و اگر کسی زنگ خطر را بشنود و به آن توجه نکند و در جنگ کشته شود، پس آن شخص مسئول مرگ خودش می‌باشد.<sup>۵</sup> زیرا زنگ خطر را شنید، اما به آن توجه نکرد، بنابراین خودش بگردن خودش می‌باشد. ولی اگر خطر را جدی می‌گرفت، خود را از مرگ نجات می‌داد.<sup>۶</sup> هرگاه دیده‌بان نزدیک شدن سپاه دشمن را ببیند و زنگ خطر را بصدا نیاورد و به مردم خبر ندهد و دشمن بیاید و مردم را بکشد، آن‌ها در گناه خود می‌میرند و در آنصورت دیده‌بان مسئول مرگ شان می‌باشد.

<sup>۷</sup> پس ای انسان خاکی من ترا بحیث دیده‌بان قوم اسرائیل گماشته‌ام تا هر چیزی که از زبان من می‌شنوی به آن‌ها خبر بدهی.<sup>۸</sup> اگر به شخص شیریری بگویم: «تو حتماً می‌میری!» و تو از اخطار من به او خبر ندهی تا دیگر به راه خطا نرود. آن شخص در گناه خود می‌میرد و تو مسئول مرگ او می‌باشی.<sup>۹</sup> اما اگر تو به آن مرد شیریر بگوئی که از گناه دست بکشد و او قبول نکند، او در گناه خودش می‌میرد و تو از مرگ نجات می‌یابی.»

## مسئولیت شخصی

<sup>۱۰</sup> خداوند به من فرمود: «ای انسان خاکی به قوم اسرائیل بگو شما می‌گوئید: «بارگناه و خطای ما بسیار سنگین است و ما را ضعیف و ناتوان ساخته است، پس چطور می‌توانیم زندگی کنیم؟»<sup>۱۱</sup> به آن‌ها بگو خداوند می‌فرماید: «آنچنان که من خدای زنده هستم، به حیات خودم قسم که من از مرگ شخص شیریر خوشنود نمی‌شوم، بلکه می‌خواهم که او از راه بدی که در پیش گرفته است بازگردد و زنده بماند. ای قوم اسرائیل، از راه خطا بازگشت کنید و از رفتن بسوی گناه صرف نظر کنید. چرا باید بمیرید؟»

<sup>۱۲</sup> ای انسان خاکی، به قوم خود بگو که اگر یک شخص نیک عمل گناهی بکند، اعمال نیکش

او را نجات نمی‌دهد. اگر یک شخص بدکردار از کارهای بد خود دست بکشد و توبه کند، گناہانی که کرده است باعث هلاکت او نمی‌شوند و شخص راستکار اگر گناه کند، بخاطر اعمال نیک گذشته‌اش از هلاکت نجات نمی‌یابد.<sup>۱۳</sup> پس من می‌گویم که مرد نیک عمل زنده می‌ماند، اما اگر به این فکر باشد که در گذشته بقدر کافی کارهای خوبی انجام داده است و مرتکب گناه گردد، هیچیک از اعمال نیک او بیاد آورده نمی‌شود.<sup>۱۴</sup> وقتی به یک مرد شریر بگویم که می‌میرد و او از گناه دست بکشد و نیک عمل گردد،<sup>۱۵</sup> مثلاً قرض خود را ادا کند، آنچه را که دزدیده است به صاحبش پس بدهد، در راه راست قدم بردارد و پیرو قانون باشد و مرتکب خطا نشود، البته زنده می‌ماند و نمی‌میرد.<sup>۱۶</sup> گناہان گذشته‌اش بیاد آورده نمی‌شوند، زیرا شخص نیک عمل و راستکار شده است.

<sup>۱۷</sup> باز هم قوم تو می‌گویند که من بی‌انصاف هستم. نه، خود آن‌ها بی‌انصاف هستند نه من.<sup>۱۸</sup> باز می‌گویم که اگر یک شخص راستکار دست به گناه و خطا بزند، حتماً می‌میرد.<sup>۱۹</sup> برعکس، هرگاه شخص شریری از اعمال بد خود دست بکشد و توبه کند و آنچه را که راست و درست است انجام دهد، زنده می‌ماند.<sup>۲۰</sup> اما قوم اسرائیل می‌گویند که من عادل و با انصاف نیستم. ای قوم اسرائیل، بدانید که من شما را مطابق اعمال تان داوری می‌کنم.»

## خبر سقوط اورشلیم

<sup>۲۱</sup> در روز پنجم ماه دهم سال دوازدهم تبعید ما، شخصی که از اورشلیم فرار کرده بود، پیش من آمد و گفت: «شهر اورشلیم به تصرف دشمن درآمد است.»<sup>۲۲</sup> شب گذشته، پیش از آمدن آن فراری، خداوند زبانم را جاری ساخت. فردای آن، یعنی بعد از رسیدن شخص فراری توانستم دوباره حرف بزنم.

## گناہان مردم

<sup>۲۳</sup> کلام خداوند بر من نازل شد: <sup>۲۴</sup> «ای انسان خاکی، ساکنین سرزمین خرابهٔ اسرائیل می‌گویند: «ابراهیم تنها یک نفر بود، با آنها مالک تمام این سرزمین شد. پس چون تعداد ما زیاد است می‌توانیم به آسانی آن را دوباره به دست آوریم.» <sup>۲۵</sup> به آن‌ها بگو خداوند متعال می‌فرماید: شما گوشت را با خونش می‌خورید، بت پرستی می‌کنید و خون مردم را می‌ریزید، بازهم می‌خواهید که وارث این سرزمین شوید؟ <sup>۲۶</sup> شما به شمشیر خود اتکاء می‌کنید، به کارهای زشت و قبیح دست می‌زنید، زن همسایه را بی‌عفت می‌سازید، پس آیا روا است که آن را به شما بدهم؟

<sup>۲۷</sup> به آن‌ها بگو خداوند متعال می‌فرماید: آنچنان که من خداوند زنده هستم، بحیات خودم قسم، همهٔ این مردمی که در این سرزمین ویران زندگی می‌کنند، با شمشیر کشته می‌شوند، کسانی که در صحرا بسر می‌برند، خوراک حیوانات وحشی می‌گردند و آنهایی که در قلعه‌های مستحکم و مغاره‌ها سکونت دارند، با مرض و بیماری می‌میرند. <sup>۲۸</sup> این سرزمین را متروک و ویران می‌سازم و به غرور مردم آن خاتمه می‌دهم. کوهستان‌های اسرائیل را طوری خراب می‌کنم که هیچ رهگذری از آنجا عبور نخواهد کرد. <sup>۲۹</sup> وقتی آن سرزمین را بخاطر اعمال زشت مردم آن ویران و متروک ساختم، آنگاه می‌دانند که من خداوند هستم.

## نتایج پیغام حزقیال نبی

<sup>۳۰</sup> خداوند فرمود: ای انسان خاکی، قوم تو که در پیش دیوارها و دم دروازهٔ خانه‌های خود جمع می‌شوند و در بارهٔ تو می‌گویند: «بیائید پیش او برویم و بشنویم که خداوند به او چه گفته است.» <sup>۳۱</sup> پس قوم برگزیدهٔ من می‌آیند و در مقابل تو می‌نشینند تا به سخنان گوش بدهند، اما آن‌ها از آنچه که تو می‌گوئی اطاعت نمی‌کنند. آن‌ها تنها در پی منافع خود هستند. <sup>۳۲</sup> تو در نظر آن‌ها مثل سراینده‌ای هستی که با ساز و آواز دلنشین آن‌ها را سرگرم می‌کند. آن‌ها به آنچه که می‌گوئی گوش می‌دهند ولی به آن عمل نمی‌کنند، <sup>۳۳</sup> اما وقتی گفتار تو به حقیقت برسد، آنگاه می‌دانند که یک نبی در بین شان وجود دارد.»

## چوپانان اسرائیل

۳۴ کلام خداوند بر من نازل شد: <sup>۲</sup> «ای انسان خاکی، چوپانهای اسرائیل را سرزنش نما و برای شان پیشگویی کن و بگو خداوند متعال چنین می فرماید: وای بر شما ای چوپانان اسرائیل، وظیفه شما اینست که گله را بچرانید، اما شما در فکر سیر کردن شکم خود هستید. <sup>۳</sup> شما شیر آن ها را می نوشید، از پشم شان برای خود لباس می دوزید، گوسفندان و چاق و چله را سر می بُرید، اما گله را نمی چرانید. <sup>۴</sup> به حیوانات ضعیف گله کمک نکرده اید، بیماران آن ها را مداوا نکرده اید، دست و پای شکسته ای را معالجه ننموده اید، بدنبال آنهائی که از گله جدا مانده و گم شده اند نرفته اید، بلکه با زور و ستم بر آن ها حکومت کرده اید. <sup>۵</sup> بنابراین چون چوپان و سرپرست نداشتند، همه پراگنده و خوراک حیوانات وحشی شدند. <sup>۶</sup> بلی، گله من بر کوهها و تپه ها آواره و در سراسر روی زمین پراگنده گردیدند و هیچ کسی به جستجوی آن ها نرفت.

<sup>۷</sup> پس ای چوپانان، به کلام من که خداوند هستم گوش کنید: <sup>۸</sup> آنچنان که من خداوند زنده هستم، بحیات خودم سوگند که چون شما از گله من مراقبت نکردید و بدنبال گوسفندان گمشده من نرفتید و گذاشتید که خوراک حیوانات وحشی شوند، به آن ها خوراک ندادید، بلکه از گوشت آن ها شکم خود را سیر کردید، <sup>۹-۱۰</sup> بنابراین ای چوپانان بدانید که من، خداوند متعال، دشمن شما هستم و گوسفندان خود را از دست شما می گیرم تا دیگر نتوانید خود را سیر کنید و نمی گذارم که دیگر چوپان آن ها باشید. گوسفندان خود را از چنگ شما نجات می دهم تا آن ها را نخورید.»

## خداوند، چوپان نیکو

<sup>۱۱</sup> خداوند متعال می فرماید: «خودم به سراغ گوسفندانم می روم و از آن ها مراقبت می کنم. <sup>۱۲</sup> همانطوری که یک چوپان گوسفندان پراگنده خود را جمع می کند و مراقب آن ها می باشد، من هم گوسفندان خود را که در آن روز ابری و تاریک پراگنده شده بودند، جمع می کنم. <sup>۱۳</sup> آن ها را

از کشورها و از بین مردمان بیگانه بیرون می آورم و به وطن خود شان بازمی گردانم. آن ها را بر کوههای سرسبز اسرائیل و در کنار آب روان می پرورانم و همه آن سرزمین را در اختیار شان می گذارم.<sup>۱۴</sup> آن ها را در چراگاهها و بر فراز کوهها می چرانم. در سبزهزارهای خرم استراحت می کنند و بر کوههای سرسبز اسرائیل می چرند.<sup>۱۵</sup> خودم چوپان آن ها بوده آن ها را می گذارم که در آسودگی و آرامی بخوابند. خداوند متعال فرموده است.

<sup>۱۶</sup> به سراغ گمشدگان می روم و آنهایی را که از گله جدا شده اند می آورم. زخمهای مجروحین را التیام می بخشم و به ضعیفان قوت و نیرو می دهم، اما گوسفندان قوی و فربه را از بین می برم و آن ها را با عدل و انصاف محاکمه می کنم.

<sup>۱۷</sup> ای گله من، من خداوند متعال، بین هر کدام شما داوری کرده گوسفند را از بز جدا می کنم.  
<sup>۱۸</sup> بعضی از شما با خوردن بهترین علفها قانع نمی شوند و آنچه را هم که از آن ها باقی می ماند، پایمال می کنند. شما وقتی از آب صاف و پاک می نوشید، بقیه را با پاهای تان گل آلود می سازید.<sup>۱۹</sup> پس آیا رواست که گوسفندان دیگر من علف پایمال شده شما را بخورند و آبی را که گل آلود کرده اید بنوشند؟

<sup>۲۰</sup> بنابراین من، خداوند متعال، بین گوسفندان چاق و لاغر داوری می کنم،<sup>۲۱</sup> زیرا شما گوسفندان ضعیف و لاغر را به یکسو می زنید و آن ها را با شاخهای تان می زنید و از گله جدا کرده به دور و نزدیک پراکنده می سازید.<sup>۲۲</sup> من گله خود را نجات می دهم و دیگر نمی گذارم که در حق آن ها ظلم شود. بین گوسفندان خود داوری می کنم و خوب و بد را از هم جدا می سازم.<sup>۲۳</sup> برای آن ها بنده خود، داود را بعنوان چوپان و راهنما تعیین می کنم و او از آن ها مراقبت می نماید.<sup>۲۴</sup> من، خداوند، خدای آن ها بوده و داود بر آن ها سلطنت می کند. من، خداوند این را گفته ام.<sup>۲۵</sup> عهد می کنم که آن ها در امنیت زندگی کنند. حیوانات خطرناک را از سرزمین شان بیرون می رانم تا بتوانند که در صحرا و در جنگل به آسودگی و بدون خطر بخوابند.<sup>۲۶</sup> آن ها را در اطراف کوه خود برکت می دهم و باران رحمت خود را در موسم می فرستم.<sup>۲۷</sup> درختان و مزارع میوه و

محصول فراوان بار می‌آورند و در خاک و وطن خود در امنیت زندگی می‌کنند و وقتی که آن‌ها را از یوغ و زنجیر اسارت رها کنم و دست و پای شان را از بند غلامی آزاد سازم، آنگاه می‌دانند که من خداوند هستم.<sup>۲۸</sup> دیگر هیچ قومی آن‌ها را غارت و تاراج نمی‌کند و حیوانات وحشی آن‌ها را نمی‌کشد. همه در آرامش و آسایش بسر می‌برند و هیچ کسی باعث ترس آن‌ها نمی‌شود.<sup>۲۹</sup> برای شان محصول و غله فراوان می‌دهم تا دیگر از قحطی و گرسنگی تلف نشوند و پیش اقوام بیگانه تحقیر و شرم‌نده نگردند.<sup>۳۰</sup> آنگاه می‌دانند که من خداوند، خدای شان، با آن‌ها هستم و آن‌ها، یعنی بنی اسرائیل، قوم برگزیده من هستند. من، خداوند متعال، این را گفته‌ام.<sup>۳۱</sup> شما گوسفندان چراگاه من هستید و من خدای شما هستم.» خداوند متعال چنین می‌فرماید.

## پیشگویی بر ضد ادوم

**۳۵** <sup>۱</sup> خداوند کلام خداوند بر من نازل شد: <sup>۲</sup> «ای انسان خاکی، رویت را بسوی کوه سعیر بگردان و علیه آن پیشگویی کن <sup>۳</sup> و بگو خداوند متعال چنین می‌فرماید: ای کوهستان سعیر من دشمن تو هستم. دست خود را دراز می‌کنم و ترا ویران و متروک می‌سازم. <sup>۴</sup> شهرهایت را خراب و ویران می‌کنم تا غیر مسکون شوی و بدانی که من خداوند هستم.

<sup>۵</sup> تو دشمن همیشگی قوم اسرائیل بوده‌ای. در وقتی که مردم اسرائیل بخاطر گناهان شان مجازات می‌شدند تو هم در کشتن آن‌ها سهم گرفتی. <sup>۶</sup> بنابراین من، خداوند متعال، بحیات خودم قسم، که مرگ بسراغت می‌آید و از مرگ فرار کرده نمی‌توانی، زیرا از مرگ و ریختن خون دیگران لذت می‌بری. <sup>۷</sup> کوهستان سعیر را ویران و متروک می‌سازم و کسانی که در آن رفت و آمد کنند از بین می‌برم. <sup>۸</sup> کوهها را با اجساد مقتولین می‌پوشانم و کوهها، تپه‌ها، دره‌ها و دریاها را از جنازه‌های کسانی که در جنگ کشته شده‌اند، پُر می‌کنم. <sup>۹</sup> من ترا برای همیشه ویران می‌کنم و شهرهایت دیگر هرگز آباد نمی‌شوند. آنگاه می‌دانی که من خداوند هستم.

<sup>۱۰</sup> باوجودیکه من در سرزمین اسرائیل بودم، تو گفתי مردم اسرائیل و یهودا متعلق به من هستند و

سرزمین آن‌ها را تصرف می‌کنم.<sup>۱۱</sup> بنابراین آنچه‌ان که من خداوند زنده هستم، بحیات خودم سوگند، بخاطر خشم و حسد و کینه‌ای که نسبت به قوم اسرائیل داشته‌ای، ترا جزا می‌دهم و وقتی ترا به سزای اعمالت برسانم، آنگاه تو مرا خواهی شناخت،<sup>۱۲</sup> و خواهی دانست که من، خداوند سخنان تحقیرآمیزت را شنیدم که گفتی سرزمین اسرائیل ویران شده است و من آن را می‌بلعم.<sup>۱۳</sup> همچنین با غرور و تکبر سخنان زیادی برضد من گفته‌ای و من همه را شنیدم.»

<sup>۱۴</sup> خداوند متعال به کوهستان سعیر می‌فرماید: «من ترا ویران می‌سازم و تمام مردم روی زمین شاد می‌شوند،<sup>۱۵</sup> زیرا وقتی سرزمین اسرائیل که متعلق به من بود، ویران شد شما خوشحال شدید. پس کوهستان سعیر و کشور ادوم، همگی بکلی ویران می‌شوند و آنگاه می‌دانند که من خداوند هستم.»

## برکت خدا بر اسرائیل

**۳۶** <sup>۱</sup> خداوند فرمود: «تو ای انسان خاکی، برای کوهستان اسرائیل پیشگویی کن و بگو که به کلام من، خداوند متعال، گوش بدهد که می‌گویم:

<sup>۲</sup> دشمنانت به تو اهانت کردند و گفتند که بلندیه‌های قدیمی تو متعلق به آن‌ها هستند. <sup>۳</sup> آن‌ها ترا ویران ساختند و از هر طرف مورد تاخت و تاز قرار دادند تا تصرف کنند. <sup>۴</sup> پس ای کوهستان اسرائیل، به کلام من، خداوند متعال، توجه کن که به کوهها، تپه‌ها، وادیها، دره‌ها، خرابه‌ها و شهرهای متروکی که همسایگان دور و پیش، آن‌ها را غارت و تاراج کردند، چه می‌گویم: <sup>۵</sup> آتش خشم من علیه این اقوام، مخصوصاً قوم ادوم شعله‌ور شده است، زیرا آن‌ها شما را تحقیر کرده متعلق بخود ساختند و همه تان را غارت و تاراج نمودند. <sup>۶</sup> بنابراین برای سرزمین اسرائیل پیشگویی کن و از جانب من، خداوند متعال، به کوهها، تپه‌ها، دره‌ها و وادیها بگو: من بر همسایگانی که شما را تحقیر کرده‌اند بسیار خشمگین هستم، <sup>۷</sup> و من، خداوند متعال، به شما وعده می‌دهم که این مردم خود شان تحقیر و رسوا می‌شوند. <sup>۸</sup> اما تو ای کوهستان اسرائیل،

درختانت بار دیگر سبز می‌شوند و برای قوم برگزیده من که بزودی بخانه و وطن خود مراجعت می‌کنند، میوه بار می‌آورند.<sup>۹</sup> من با تو هستم و به تو اطمینان می‌دهم که زمینت را قلبه کنند و در آن تخم بکارند.<sup>۱۰</sup> جمعیت ترا زیاد می‌کنم، شهرهایت مسکون و خرابه‌هایت دوباره آباد می‌شوند.<sup>۱۱</sup> و به تعداد انسان و حیوان می‌افزایم، آن‌ها زیاد و بارور می‌گردند. ترا مثل سابق معمور و بیشتر از پیش برکت می‌دهم. آنگاه می‌دانی که من خداوند هستم.<sup>۱۲</sup> قوم برگزیده خود، اسرائیل را برایت باز می‌گردانم و آن‌ها ترا دوباره تصاحب می‌کنند و تو دیگر آن‌ها را بی‌اولاد نمی‌سازی.

<sup>۱۳</sup> خداوند متعال چنین می‌فرماید: مردمان دیگر می‌گویند که سرزمین اسرائیل آدمخوار است و قوم خود را بی‌اولاد می‌سازد.<sup>۱۴</sup> من، خداوند متعال، می‌گویم که تو دیگر مردم را نمی‌خوری و قومت را بی‌اولاد نمی‌سازی،<sup>۱۵</sup> و بعد از این به اقوام دیگر اجازه نمی‌دهم که ترا سرزنش و مسخره نمایند و کودکان ترا غارت کنند. خداوند متعال فرموده است.»

## زندگی تازه اسرائیل

<sup>۱۶</sup> کلام خداوند بر من نازل شد: <sup>۱۷</sup> «ای انسان خاکی، وقتی قوم اسرائیل در کشور خود زندگی می‌کردند، آن‌ها با اعمال زشت خود آلوده ساختند. کردار آن‌ها در نظر من مثل حیض یک زن، نجس بود.<sup>۱۸</sup> آن‌ها با خونریزی و بت‌پرستی آن سرزمین را نجس ساختند، بنابراین بر آن‌ها خشمگین شدم.<sup>۱۹</sup> آن‌ها را در بین اقوام و کشورهای جهان پراکنده ساختم و به این ترتیب آن‌ها را مطابق کردار و رفتارشان جزا دادم.<sup>۲۰</sup> اما وقتی که در کشورهای دیگر رفتند، نام مقدس مرا بی‌حرمت ساختند، زیرا مردم می‌گفتند: «اینها قوم برگزیده خداوند هستند که از سرزمین او رانده شده‌اند.»<sup>۲۱</sup> من نگران نام قدوس خود هستم که آن‌ها به هر جایی که رفتند، آن را بی‌حرمت کردند.

<sup>۲۲</sup> پس به قوم اسرائیل بگو خداوند متعال چنین می‌فرماید: کاری را که می‌خواهم بکنم بخاطر

شما نیست، بلکه بخاطر نام پاک خودم است که شما آن را در هر کشوری که رفتید، بی حرمت ساختید.<sup>۲۳</sup> عظمت نام خود را که در میان قوم‌های دیگر، بی حرمت شده است نشان می‌دهم و بوسیله شما قدوسیت خود را در برابر چشمان آن‌ها آشکار می‌سازم، آنگاه آن‌ها می‌دانند که من خداوند هستم. من، خداوند متعال، این را گفته‌ام.<sup>۲۴</sup> شما را از بین اقوام و کشورهای دیگر جمع می‌کنم و به وطن خودتان می‌آورم.<sup>۲۵</sup> بر شما آب پاک را می‌پاشم و شما را از همه نجاسات و آلودگی‌ها و بت‌پرستی پاک می‌سازم.<sup>۲۶</sup> دل نومی به شما می‌بخشم و روح تازه‌ای را در وجودتان قرار می‌دهم. دل سنگی و نامطیع را از شما دور کرده، در عوض دل نرم و مطیع به شما می‌دهم.<sup>۲۷</sup> روح خود را در وجودتان جا می‌دهم تا احکام و قوانین مرا اطاعت نمایید.<sup>۲۸</sup> در سرزمینی که من آن را به پدرانتان بخشیدم ساکن شده، قوم برگزیده من می‌شوید و من خدایتان می‌باشم.<sup>۲۹</sup> شما را از آلودگی‌ها پاک می‌سازم، غله را برایتان فروان می‌کنم و دیگر روی قحطی را نمی‌بینید.<sup>۳۰</sup> به میوه درختان و محصول کشتزارها می‌افزایم و دیگر بخاطر قحطی پیش مردمان غیر، خوار و حقیر نمی‌شوید.<sup>۳۱</sup> آنگاه رفتار زشت گذشته‌تان را بیاد می‌آورید و کردار قبیح خود را در نظر گرفته و از اعمال زشتتان بیزار و پشیمان می‌شوید.<sup>۳۲</sup> ای قوم اسرائیل، بدانید که من این کارها را بخاطر شما نمی‌کنم، پس باید از اعمال گذشته‌تان خجالت بکشید. خداوند متعال فرموده است.»

<sup>۳۳</sup> خداوند متعال می‌فرماید: «در آن روزی که شما را از گناهانتان پاک سازم، شهرها را مسکون و خرابه‌ها را دوباره آباد می‌کنم.<sup>۳۴</sup> زمینی که در نظر مردم رهگذر بائر و متروک بود قلبه می‌شود<sup>۳۵</sup> و آن‌ها می‌گویند: «این زمین، خشک و بی‌حاصل بود، حالا مثل باغ عدن شده است. خرابه‌ها و شهرهای ویران، پُر جمعیت و مستحکم شده‌اند.»<sup>۳۶</sup> آنگاه کشورهای همسایه که هنوز باقی مانده‌اند می‌دانند که من، خداوند، ویرانه‌ها را دوباره آباد کرده‌ام و زمینهای پژمرده و متروک را بار دیگر سرسبز ساخته‌ام. من، خداوند، این را گفته‌ام.»

<sup>۳۷</sup> خداوند متعال می‌فرماید: «بار دیگر می‌گذارم که قوم اسرائیل به حضور من دعا کنند تا من آنرا اجابت نموده و جمعیت آن‌ها را مثل گله گوسفند زیاد بسازم.<sup>۳۸</sup> همان طوری که شهر

اورشلیم در گذشته، در روزهای عید پُر از گوسفندان قربانی می شد، شهرهای ویران و متروک هم از جمعیت مملو می گردند. آنگاه همه می دانند که من خداوند هستم.»

## دره استخوانهای خشک

۳۷ <sup>۱</sup> قدرت خداوند وجود مرا فراگرفت و روح او مرا در دره ای بُرد که پُر از استخوانهای خشک بود. <sup>۲</sup> او مرا به اطراف دره هدایت کرد و دیدم که استخوانهای خشک در همه جا افتاده اند. <sup>۳</sup> به من گفت: «ای انسان خاکی، آیا این استخوانها می توانند دوباره زنده شوند؟» من جواب دادم: «ای خداوند متعال، خودت بهتر می دانی.» <sup>۴</sup> بعد به من فرمود: «پیشگویی کن و به استخوانهای خشک بگو: ای استخوانهای خشک به کلام خداوند گوش بدهید که می فرماید: <sup>۵</sup> من به شما نفس می بخشم تا دوباره زنده شوید. <sup>۶</sup> به شما گوشت و پی می دهم و شما را با پوست می پوشانم. در شما روح می دمم تا زنده شوید. آنگاه می دانید که من خداوند هستم.»

<sup>۷</sup> پس آنچه را که خداوند فرموده بود، پیشگویی کردم. ناگهان سر و صدائی برخاست و استخوانها به یکدیگر پیوست شدند. <sup>۸</sup> در حالی که نگاه می کردم، دیدم که بر روی استخوانها گوشت و پی پیدا شد و پوست، آنها را پوشاند، اما هنوز جان نداشتند.

<sup>۹</sup> سپس خداوند به من فرمود: «ای انسان خاکی، به روح بگو که به امر من، خداوند متعال، از چهار گوشه دنیا بیاید و به بدن این کشته شدگان بدمد تا زنده شوند.» <sup>۱۰</sup> من آنچه را که خداوند امر فرموده بود پیشگویی کردم و روح در بدن آنها داخل شد و همگی زنده شدند و بپا ایستادند و گروه بزرگی بوجود آمد.

<sup>۱۱</sup> بعد خداوند به من فرمود: «ای انسان خاکی، این استخوانها قوم اسرائیل هستند. آنها می گویند: ما مثل این استخوانها خشک شده ایم و دیگر امیدی برای ما باقی نمانده است و آینده ای نداریم. <sup>۱۲</sup> پس پیشگویی کن و از جانب من، خداوند متعال، به آنها بگو: ای قوم

برگزیده من، من قبرهای تان را باز می‌کنم و شما را از آنجا بیرون کرده به سرزمین اسرائیل بازمی‌گردانم.<sup>۱۳</sup> ای قوم برگزیده من، وقتی قبرهای تان را گشودم و شما را زنده کردم، آنگاه می‌دانید که من خداوند هستم.<sup>۱۴</sup> من روح خود را در شما قرار می‌دهم و شما زنده می‌شوید و شما را در خاک و وطن تان ساکن می‌سازم. آنوقت می‌دانید که من، خداوند هستم و به وعده که داده‌ام عمل می‌کنم. من، خداوند، این را گفته‌ام.»

## اتحاد یهودا و اسرائیل

<sup>۱۵</sup> کلام خداوند بر من نازل شد: <sup>۱۶</sup> «ای انسان خاکی، یک عصا را بگیر و بروی آن بنویس: «برای یهودا و قبایل متحد او»؛ بعد یک عصای دیگر را بگیر و بروی آن این کلمات را بنویس: «برای یوسف، عصای افرایم و قبایل متحد او.» <sup>۱۷</sup> هر دو عصا را نوک بنوک بهم چسپانده بصورت یک عصا بساز و در دست بگیر. <sup>۱۸-۲۰</sup> بعد دست را بلند کن که همه ببینند. وقتی قوم برگزیده‌ات بپرسند که منظور تو از این کار چیست. به آن‌ها بگو خداوند متعال چنین می‌فرماید: من قبایل اسرائیل و یهودا را با هم یکجا کرده مثل یک عصا در دست خود می‌گیرم. <sup>۲۱</sup> سپس به آن‌ها بگو خداوند متعال چنین می‌فرماید: من قوم اسرائیل را از بین اقوام و از هر گوشه جهان جمع می‌کنم و به وطن شان برمی‌گردانم <sup>۲۲</sup> تا بصورت یک قوم واحد درآیند. یک پادشاه بر همه ایشان حکومت خواهد کرد و دیگر به دو قوم تقسیم نخواهند شد. <sup>۲۳</sup> از آن ببعد دیگر خود را با بت پرستی و اعمال زشت و گناه‌آلوده نمی‌کنند. آن‌ها را از تمام آلودگی‌ها پاک می‌سازم و از گناه کردن باز می‌دارم. آنوقت آن‌ها قوم برگزیده من می‌باشند و من خدای شان.

<sup>۲۴</sup> بنده‌ام، داود پادشاه شان می‌شود و تحت رهبری یک پیشوا از تمام فرایض من پیروی کرده همه را بجا می‌آورند. <sup>۲۵</sup> در آن سرزمینی که به بنده‌ام، یعقوب بخشیدم و پدران شان در آن زندگی می‌کردند، ساکن می‌شوند و خود شان با فرزندان و نواسه‌ها و اولاده خود برای همیشه در آنجا بسر می‌برند و بنده‌ام، داود تا ابد بر آن‌ها پادشاهی می‌کند. <sup>۲۶</sup> با آن‌ها پیمان می‌بندم که تا ابد در صلح و امنیت زندگی کنند. آن‌ها را برکت می‌دهم، به تعداد شان می‌افزایم و عبادتگاه خود را در

بین شان تا به ابد قرار می‌دهم.<sup>۲۷</sup> مسکن من در بین آن‌ها بوده من خدای شان و آن‌ها قوم برگزیده من می‌شوند.<sup>۲۸</sup> وقتی عبادتگاه مقدس خود را برای همیشه در بین شان برقرار سازم، آنگاه اقوام دیگر می‌دانند که من خداوند هستم و قوم اسرائیل را برای خود برگزیده‌ام.»

## پیشگویی بر ضد جوج

۳۸<sup>۱</sup> کلام خداوند بر من نازل شد:<sup>۲</sup> «ای انسان خاکی، رو بسوی سرزمین ماجوج بایست و علیه جوج، پادشاه مَاشِک و توبال پیشگویی کن<sup>۳</sup> و به او بگو خداوند متعال چنین می‌فرماید: ای جوج، پادشاه مَاشِک و توبال، من دشمن تو هستم.<sup>۴</sup> در الاشهات چنگک می‌اندازم و ترا با لشکر بزرگ و سواران و اسپهای شان و افراد پیاده‌ات را که با زره و سپر و گرز و شمشیر مسلح هستند برای جنگ آماده می‌سازم.<sup>۵</sup> فارس، حبشه و فوط، مسلح با سپر و کلاهخود با تو همدست می‌شوند.<sup>۶</sup> سرزمین جومر و تمام سپاه او و همچنین اهالی کشور تو جرّمه از شمال با بسیاری از مردم دیگر به قشون تو می‌پیوندند.

۷ پس ای جوج، آماده باش و لشکرت را برای جنگ مهیا ساز.<sup>۸</sup> بعد از چند سال به تو امر می‌کنم که به کشور اسرائیل که مدت‌ها ویران مانده بود و مردم آن از تبعید به ممالک مختلف، برگشته و در وطن خود در امنیت ساکن شده‌اند، حمله کنی،<sup>۹</sup> و با لشکر و متحدینت مثل یک طوفان مهیب بر آن‌ها هجوم آوری و مانند ابری کشور اسرائیل را بپوشانی.»

۱۰ خداوند متعال می‌فرماید: «تو ای جوج، در آن وقت نقشه‌های پلیدی را در سر می‌پرورانی<sup>۱۱</sup> و می‌گوئی: «من به جنگ اسرائیل می‌روم، زیرا که یک کشور بی‌دفاع است و شهرهایش حصار ندارند. مردمش را که در حال آرامش و امنیت زندگی می‌کنند، از بین می‌برم.<sup>۱۲</sup> به آن شهرهایی که یک وقتی ویران بودند و حالا آباد و معمور و از مردمی پُر شده‌اند که از کشورهای مختلف جهان بازگشته و در مرکز تجارت روی زمین ساکن شده‌اند، حمله می‌کنم و مواشی و مال و دارائی آن‌ها را به غنیمت می‌برم.»<sup>۱۳</sup> مردم سبا و ددان و تاجران ترشیش و جوانان

جنگجوی آن‌ها به تو می‌گویند: «آیا با لشکر خود آمده‌ای که نقره و طلای شان را غارت کنی و گاو و گوسفند و دارائی آن‌ها را به غنیمت ببری؟»»

<sup>۱۴</sup> خداوند متعال به من فرمود: «ای انسان خاکی، به جوج بگو خداوند می‌فرماید: در وقتی که قوم برگزیده من در کشور خود در آسودگی زندگی کنند، <sup>۱۵-۱۶</sup> تو با لشکر بزرگ و سوارانت از دورترین قسمت شرق برای حمله بر قوم برگزیده من، بنی اسرائیل، می‌آئی و مانند ابر روی زمین را می‌پوشانی. چون وقت معین فرا رسد، ترا ای جوج، برای جنگ به سرزمین خود می‌فرستم تا بوسیله تو قدوسیت خود را در برابر چشمان اقوام جهان آشکار سازم و آن‌ها مرا بشناسند.»

## مجازات جوج

<sup>۱۷</sup> خداوند متعال می‌فرماید: «تو همان کسی هستی که مدتها قبل توسط بندگان خود، انبیای اسرائیل، در باره‌ات پیشگویی کردم و گفتم که در آینده دور، ترا برای حمله به اسرائیل می‌فرستم. <sup>۱۸</sup> در آن زمان وقتی به جنگ اسرائیل بروی، خشم من افروخته می‌شود. خداوند متعال فرموده است. <sup>۱۹</sup> من با غیرت و غضب گفته‌ام که زلزله مهیبی سرزمین اسرائیل را تکان می‌دهد. <sup>۲۰</sup> در حضور من تمام ماهیان بحر، مرغان هوا، حیوانات صحرا، خزندگان و همه مردم روی زمین به لرزه می‌آیند. کوهها سرنگون می‌شوند و صخره‌ها و دیوارها فرومی‌ریزند. <sup>۲۱</sup> ای جوج، من که خداوند هستم، ترا با هرگونه بلاها به وحشت می‌اندازم و سپاهیان با شمشیر به جان هم افتاده یکدیگر را می‌کشند. <sup>۲۲</sup> با مرض و خونریزی ترا مجازات می‌کنم و برای از بین بردن تو و سپاهت بارانهای سیل‌آسا و ژاله شدید و آتش و گوگرد را می‌فرستم. <sup>۲۳</sup> به این ترتیب عظمت و قدوسیت خود را به همه قومهای جهان آشکار می‌سازم، تا بدانند که من خداوند هستم.»

## لشکر جوج نابود می شود

۳۹ «ای انسان خاکی، علیه جوج پیشگویی کن و بگو خداوند متعال می فرماید: ای جوج، پادشاه مِاشِیک و توبال، من دشمن تو هستم! <sup>۲</sup> من ترا از راهی که می روی، برمی گردانم و از دورترین نقطه شمال بسوی کوههای اسرائیل می آورم. <sup>۳</sup> کمان را از دست چپ و تیر را از دست راست می اندازم. <sup>۴</sup> تو با سپاهیان و همراهانت بر کوههای اسرائیل کشته می شوی. اجساد تان را خوراک هر نوع مرغان شکاری و حیوانات وحشی می سازم. <sup>۵</sup> همه تان در صحرا می میرید. من، خداوند متعال، این را گفته ام. <sup>۶</sup> بر سرزمین ماجوج و مردمانِ کشورهای ساحلی که در آسودگی و امنیت زندگی می کنند، آتش می فرستم تا بدانند که من خداوند هستم. <sup>۷</sup> به این ترتیب، نام مقدس من در بین قوم برگزیده ام، بنی اسرائیل، معروف و مشهور می شود و دیگر نمی گذارم که نام پاک من بی حرمت گردد. آنوقت اقوام جهان می دانند که من خداوند، خدای مقدس اسرائیل هستم.»

<sup>۸</sup> خداوند متعال می فرماید: «آن روز موعود که در باره اش پیشگویی کرده ام، فرامی رسد.»  
<sup>۹</sup> خداوند متعال می فرماید: «اهالی شهرهای اسرائیل از شهر بیرون شده تمام اسلحه تان را، از قبیل سپر، کمان، نیزه و گرز، برای سوختاندن جمع می کنند و از آن ها مدت هفت سال بصورت هیزم استفاده می کنند، <sup>۱۰</sup> و از صحرا هیزم نمی آورند و به جنگل برای بریدن چوب نمی روند، زیرا آن ها برای آتش از اسلحه شما کار می گیرند. غارتگران خود را غارت می کنند و مال شان را بتاراج می برند.»

## تدفین جوج

<sup>۱۱</sup> خداوند متعال می فرماید: «بعد از وقوع همه اینها، برای جوج و عساکرش هدیره ای در اسرائیل در «وادی عابرین» که در شرق بحیره مُرده واقع است، تهیه می کنم. این قبرستان، راه عبور مردم را مسدود می سازد و نام آن وادی به «وادی سپاه جوج» می شود، زیرا جوج و سپاه او را در آنجا بخاک می سپارند. <sup>۱۲</sup> مدت هفت ماه را در برمی گیرد تا مردم اسرائیل همه آن ها را

دفن کنند و آن سرزمین را پاک سازند.<sup>۱۳</sup> تمام مردم اسرائیل در تدفین آن‌ها شرکت می‌کنند. آن روز، برای قوم اسرائیل روز نیکنامی و افتخار می‌باشد و نام من تمجید و تجلیل می‌شود.<sup>۱۴</sup> در پایان مدت هفت ماه، عده‌ای تعیین می‌شوند تا به سراسر کشور اسرائیل بروند و جنازه‌های کسانی را که هنوز باقی مانده‌اند، دفن کنند تا آنجا بکلی پاک گردد.<sup>۱۵</sup> در هر جایی که استخوان انسانی را بیابند، یک علامت در کنارش می‌گذارند تا قبرکن‌ها بیابند و آنرا در «وادی سپاه جوج» دفن کنند.<sup>۱۶</sup> (در نزدیک آنجا شهری بنام این سپاهیان می‌باشد.) به این ترتیب آن سرزمین دوباره پاک می‌شود.»

<sup>۱۷</sup> خداوند متعال به من فرمود: «ای انسان خاکی، به تمام مرغان هوا و حیوانات وحشی بگو که از همه جا بیابند و از قربانی که برای شما تهیه کرده‌ام بخورید. این جشن بزرگ بر کوه‌های اسرائیل برپا می‌شود. به آنجا بروند، از گوشت قربانی بخورند و خون آن را بنوشند.<sup>۱۸</sup> گوشت جنگ‌آوران را بخورند و خون پادشاهان جهان را بنوشند که مثل قوچها، بره‌ها و گاوهای چاق و چله‌باشان کشته شده‌اند.<sup>۱۹</sup> آنقدر از گوشت بخورند تا سیر شوند و خون آن را آنقدر بنوشند تا نشئه گردند. این جشن را برای آن‌ها ترتیب می‌دهم.<sup>۲۰</sup> بر سر خون من بیایید و گوشت اسپها و سواران و جنگ‌آوران را بخورید. خداوند متعال فرموده است.»

## بازگشت قوم اسرائیل

<sup>۲۱</sup> خداوند فرمود: «به این طریق، جلال خود را به اقوام جهان آشکار می‌سازم و آن‌ها می‌بینند که دست قدرت من مردم را چگونه مجازات می‌کند،<sup>۲۲</sup> و از آن ببعد، قوم اسرائیل می‌دانند که من، خداوند، خدای شان هستم.<sup>۲۳</sup> همچنین سایر اقوام پی می‌برند که چون قوم اسرائیل براه گناه رفتند و به من خیانت کردند، تبعید شدند. بنابراین من از آن‌ها روگردان شدم و آن‌ها را به دست دشمنان شان سپردم تا همه را با ضرب شمشیر بکشند.<sup>۲۴</sup> آن‌ها را مطابق زشتیها و گناهان شان جزا دادم و روی خود را از آن‌ها پوشاندم.»

<sup>۲۵</sup> خداوند متعال فرمود: «اما حالا بر قوم اسرائیل رحم کرده آن‌ها را از اسارت نجات می‌دهم و حرمت نام مقدس خود را حفظ می‌کنم. <sup>۲۶</sup> وقتی آن‌ها به وطن خود برگردند و به زندگی آسوده و آرام شروع کنند، دیگر شرمنده نمی‌شوند و خیانتی را که در برابر من ورزیده‌اند از یاد می‌برند و هیچ کسی نمی‌تواند آن‌ها را بترساند. <sup>۲۷</sup> آن‌ها را از بین مردم و کشورهای دشمنان به وطن شان بازمی‌گردانم و بدین ترتیب بوسیلهٔ ایشان به قومها نشان می‌دهم که من قدوس هستم. <sup>۲۸</sup> آنگاه قوم اسرائیل می‌دانند که من، خداوند، خدای شان هستم و من بودم که آن‌ها را در بین اقوام جهان تبعید کردم و بعد همه را جمع نموده به وطن خود شان بازآوردم و هیچ کسی را بجا نگذاشتم. <sup>۲۹</sup> من روح خود را بر آن‌ها می‌ریزم و دیگر از آن‌ها روبرو نمی‌گردانم. من که خداوند هستم، این را گفته‌ام.»

## رؤیای عبادتگاه آینده

(۱:۴۰ - ۳۵:۴۸)

## محوطهٔ عبادتگاه

<sup>۱</sup> ۴۰ در سال بیست و پنجم تبعید ما، یعنی چهارده سال پس از تسخیر اورشلیم و در روز دهم ماه اول سال بود که قدرت خداوند را در خود احساس کردم. <sup>۲</sup> خداوند در رؤیا مرا به سرزمین اسرائیل آورده بر کوه بلندی قرار داد. در سمت جنوب آن یک عده بناهایی را دیدم که شبیه یک شهر بود. <sup>۳</sup> وقتی مرا نزدیکتر برد، با مردی روبرو شدم که مثل فلز برنج می‌درخشید. در دست خود یک ریسمان و یک چوب اندازه‌گیری داشت و پیش دروازهٔ عبادتگاه ایستاده بود.

<sup>۴</sup> مرد به من گفت: «ای مرد خاکی، نگاه کن و بدقت گوش بده و هر چیزی را که به تو نشان می‌دهم بخاطر بسپار، زیرا به همین منظور به اینجا آورده شده‌ای. تو هم به نوبهٔ خود هر چیزی را که می‌بینی باید به قوم اسرائیل بگوئی.»

## دروازه شرقی

<sup>۵</sup> عبادتگاه خداوند را دیدم که دیواری دورادور آن را احاطه کرده بود. آن مرد با چوب اندازه‌گیری خود که سه متر طول داشت دیوار را اندازه کرد. ضخامت دیوار و ارتفاع آن هم سه متر بود. <sup>۶</sup> سپس بطرف دروازه شرقی رفت، از زینه بالا شد و از دروازه دیگری که سه متر عرض داشت گذشت و داخل یک دهلیز شد. <sup>۷-۱۲</sup> از دهلیز گذشت داخل یک سالون شد که در هر دو طرف آن سه اطاق نگاهبانی به مساحت سه متر مربع وجود داشت. فاصله بین دیوارهای اطاقها دو و نیم متر بود. در پیشروی هر اطاق یک دیوار به ارتفاع نیم متر و ضخامت نیم متر وجود داشت. در انتهای سالون، یک دهلیز سه متری دیگری به عرض شش و نیم متر بود. بلندی هر پله دروازه آن دو و نیم متر بود. این دهلیز به دروازه اطاق روبروی عبادتگاه منتهی می‌شد. آن اطاق چهار متر طول داشت. دیوارهای انتهای آن که در دو طرف راه دخول صحن عبادتگاه بنا یافته بودند، هر کدام یک متر ضخامت داشت.

<sup>۱۳</sup> بعد عرض سالون، یعنی از پشت دیوار یک اطاق نگاهبانی تا عقب دیوار مقابل آن را اندازه کرد و این مسافه دوازده و نیم متر بود. <sup>۱۴</sup> اطاق انتهای سالون را که به حویلی عبادتگاه باز می‌شد اندازه کرد، فاصله آن ده متر بود. <sup>۱۵</sup> مسافه بین دیوار خارجی تا انتهای اطاق آخری بیست و پنج متر بود. <sup>۱۶</sup> تمام دیوارهای خارجی اطاقها و همچنین دیوار بین آنها دارای کلکینها بودند. دیوارهای داخل سالون با تصاویر درختان خرما تزئین شده بودند.

## حویلی بیرونی

<sup>۱۷</sup> بعد آن شخص مرا به حویلی بیرونی برد. به دورادور حویلی سی اطاق بنا یافته بود و پیاده روی پیشروی اطاقها همگی با سنگ فرش شده بودند <sup>۱۸</sup> که دورا دور حویلی را می‌پوشاند. سطح حویلی بیرونی پائینتر از سطح حویلی داخلی قرار داشت. <sup>۱۹</sup> در مقابل دروازه شرقی، دروازه دیگری وجود داشت که به حویلی داخلی بازمی‌شد. وقتی طول بین دو دروازه را اندازه کرد،

## دروازه شمالی

<sup>۲۰</sup> بعد آن مرد به سوی دروازه شمالی که به حویلی بیرونی باز می‌شد، رفت و آن را اندازه کرد. <sup>۲۱</sup> در آنجا هم سه اطاق نگهبانی در هر دو طرف دروازه قرار داشت. اندازه این اطاقها برابر به اندازه اطاقهای دروازه شرقی بود. مجموع طول محوطه دروازه بیست و پنج متر و عرض آن دوازده و نیم متر بود. <sup>۲۲</sup> اطاق بزرگ، کلکینها، تزئینات دیوارهای این دروازه همگی مثل دروازه شرقی بود. در اینجا هم یک زینه هفت پله‌ای در پیشروی دروازه قرار داشت و اطاق بزرگ نیز در انتهای سالون و مشرف به حویلی بود. <sup>۲۳</sup> در مقابل دروازه شمالی هم مانند دروازه شرقی، یک دروازه دیگر وجود داشت که به حویلی داخلی باز می‌شد. مسافه بین دو دروازه پنجاه متر بود.

## دروازه جنوبی

<sup>۲۴</sup> سپس آن مرد مرا بطرف دروازه جنوبی راهنمایی کرد. او دیوار داخلی و دیگر جاهای آنرا اندازه کرد و اندازه آن هم مثل اندازه دروازه‌های دیگر بود. <sup>۲۵</sup> مانند دروازه‌های دیگر دارای یک سالون و دیوارهای کلکین دار بود. طول محوطه این دروازه هم بیست و پنج متر و عرضش دوازده و نیم متر بود <sup>۲۶</sup> و همچنین یک زینه هفت پله‌ای داشت. دیوارهایش با تصاویر درختان خرما تزئین شده بودند. <sup>۲۷</sup> در اینجا هم یک دروازه به حویلی داخلی باز می‌شد. مسافه بین این دو دروازه هم پنجاه متر بود.

## دروازه جنوبی حویلی داخلی

<sup>۲۸</sup> بعد آن مرد مرا از راه دروازه جنوبی به حویلی داخلی برد. او محوطه این دروازه را اندازه کرد

و اندازه‌هایش برابر به اندازه‌های دروازه‌های بیرونی بود.<sup>۲۹-۳۰</sup> اندازه‌ی اتاقهای نگهبانی، اتاق بزرگ و دیوارهای سالون یک چیز بود. اتاقها دارای چند کلکین بودند. مساحت محوطه‌ی این دروازه هم بیست و پنج متر در دوازده و نیم متر بود.<sup>۳۱</sup> اتاق بزرگ آن بطرف حویلی بیرونی باز می‌شد و دیوارهای سالون آن با تصاویر درختان خرما تزئین شده بودند. اما زینة این دروازه هشت پله داشت.

## دروازه شرقی حویلی داخلی

<sup>۳۲</sup> سپس مرا از طریق دروازه شرقی به حویلی داخلی برد. وقتی این دروازه را اندازه کرد، اندازه‌اش برابر به اندازه‌ی دروازه‌های دیگر بود.<sup>۳۳</sup> اندازه‌ی اتاقهای نگهبانی، اتاق بزرگ و دیوارهای سالون هم فرقی نداشت. مساحت محوطه‌ی دروازه نیز بیست و پنج متر در دوازده و نیم متر بود.<sup>۳۴</sup> اتاق بزرگ آن به طرف حویلی بیرونی باز می‌شد و دیوارهایش همچنان با نقش درختان خرما تزئین یافته بودند. زینة این دروازه هم هشت پله داشت.

## دروازه شمالی حویلی داخلی

<sup>۳۵</sup> آن مرد مرا از آنجا به دروازه شمالی حویلی داخلی برد و آن را اندازه کرد. اندازه‌های این دروازه برابر به اندازه‌های دروازه‌های دیگر بودند.<sup>۳۶</sup> اینجا هم دارای اتاقهای نگهبانی، اتاق بزرگ و دیوارهای مزین به نقش درختان خرما بود. داخل سالون این دروازه نیز مانند سایر دروازه‌ها چند کلکین داشت و طول محوطه‌ی آن بیست و پنج متر و عرضش دوازده و نیم متر بود.<sup>۳۷</sup> اتاق بزرگ آن مقابل حویلی بیرونی قرار داشت و دیوارهای سالون هم با تصاویر درختان خرما تزئین شده بودند. زینة این دروازه نیز هشت پله داشت.

## اتاقهای مخصوص قربانی

<sup>۳۸</sup> از اطاق بزرگ دروازه شمالی یک دروازه به اطاق دیگری باز می شد. در این اطاق گوشت قربانی سوختنی را می شستند. <sup>۳۹</sup> چهار میز در دو طرف این اطاق قرار داشت. بالای آن ها حیوانات قربانی سوختنی و قربانی گناه را ذبح می کردند. <sup>۴۰</sup> بیرون اطاق بزرگ هم چهار میز در دو طرف راه دخول دروازه شمالی وجود داشت، <sup>۴۱</sup> یعنی مجموعاً هشت میز بود که چهار عدد آن ها در داخل و چهار تای دیگر آن ها بیرون بودند و بر آن ها حیوانات قربانی را سر می بریدند. <sup>۴۲</sup> چهار میز سنگی را هم ساخته بودند و بالای آن ها آلات و لوازمی را که برای قربانی به کار می رفتند، می گذاشتند. طول و عرض آن ها هفتاد و پنج سانتی متر و بلندی آن ها پنجاه سانتی متر بود. <sup>۴۳</sup> دورادور میزها چنگک هایی به طول چهار انگشت نصب شده بودند. گوشت قربانی را بر آن میزها می گذاشتند.

<sup>۴۴</sup> در حویلی داخلی دو اطاق بود، یکی از آن ها رو بطرف جنوب، در پهلوئی دروازه شمالی و دیگری رو بطرف شمال در کنار دروازه جنوبی واقع بود. <sup>۴۵</sup> آن مرد به من گفت: « اطاق رو بجنوب، مربوط کاهنانی است که در عبادتگاه خدمت می کنند <sup>۴۶</sup> و اطاق رو به شمال، برای کاهنانی است که مسئول قربانگاه می باشند. این کاهنان همگی اولاده صادوق هستند. اینها یگانه اعضای قبیله لای هستند که اجازه دارند در حضور خداوند بایستند و او را خدمت کنند.»

## عبادتگاه

<sup>۴۷</sup> آن مرد حویلی داخلی را اندازه کرد و مساحت آن پنجاه متر مربع بود. قربانگاهی هم در پیشروی عبادتگاه قرار داشت. <sup>۴۸</sup> بعد مرا به اطاق ورودی عبادتگاه بُرد و دیوارهای دو طرف آن را اندازه کرد. عرض رهرو آن هفت متر، عرض دیوارهای هر دو طرف یک و نیم متر بود. <sup>۴۹</sup> طول این اطاق ورودی ده متر و عرض آن شش متر بود. از یک زینه ای که ده پله داشت می توان به این اطاق بالا رفت. در دو طرف دروازه دخول دو ستون قرار داشت.

۴۱ بعد آن مرد مرا به اطاق مرکزی، یعنی جایگاه مقدس، برد و دو ستونی را که راه دخول آن بود اندازه کرد و عرض هر یک از آن‌ها در حدود سه متر<sup>۲</sup> و عرض راه دخول پنج متر بود. دیوارهای هر دو طرف دو و نیم متر ضخامت داشتند. سپس خود جایگاه مقدس را اندازه کرد، طول آن بیست متر و عرض آن ده متر بود.<sup>۳</sup> او از آنجا به اطاق داخلی رفت و راه دخول آن را اندازه گرفت. طول آن یک متر و عرض آن سه متر بود و دیوارهای دو طرف آن سه و نیم متر ضخامت داشتند.<sup>۴</sup> بعد مساحت آن اطاق را اندازه کرد و ده متر مربع بود. آن مرد به من گفت: «این قدس الاقداس است.»

## اطاقهای متصل دیوار احاطه

<sup>۵</sup> سپس دیوار عبادتگاه را اندازه گرفت. ضخامت آن سه متر، دورادور قسمت خارجی آن یک سلسله اطاقهای کوچک به عرض دو متر ساخته شده بودند.<sup>۶</sup> این اطاقها در سه طبقه ساخته شده بودند و در هر طبقه سی اطاق وجود داشت. دیوار خارجی هر طبقه نازکتر از دیوار طبقه پائینتر بود تا دیوار بالائی سبکتر بوده بر دیوار پائین خود فشار وارد نکند.<sup>۷</sup> دیوار عبادتگاه از بیرون طوری معلوم می‌شد که گوئی ضخامتش از پائین تا بالا یکسان است. در دو طرف عبادتگاه، در قسمت خارجی اطاقها دو زینه برای رفتن به طبقه‌های بالا ساخته شده بودند.<sup>۸-۱۱</sup> ضخامت دیوار خارجی سه متر بود. یک دروازه از طرف شمال عبادتگاه و یک دروازه از طرف جنوب آن به این اطاقها باز می‌شد. همچنین دیدم که یک صُفّه به عرض دو و نیم متر دورادور عبادتگاه را پوشیده بود. این صُفّه با اطاقهای مجاور هم سطح و سه متر از زمین بلندتر بود. بین صُفّه و اطاقهای کاهنان یک زمین خالی به وسعت ده متر به موازات اطاقهای مجاور عبادتگاه وجود داشت.

## تعمیر بطرف غرب

<sup>۱۲</sup> یک عمارت در سمت غربی و مقابل عبادتگاه ساخته شده بود که عرض آن سی و پنج متر و

طول آن چهل و پنج متر بود. دیوارهایش دو نیم متر ضخامت داشتند.

## مجموع اندازه‌های عبادتگاه

<sup>۱۳</sup> بعد آن مرد عبادتگاه را از بیرون اندازه کرد و طول آن پنجاه متر بود. حویلی و ساختمان با دیوارهایش پنجاه متر طول داشت <sup>۱۴</sup> و عرض قسمت شمال عبادتگاه و حویلی آن هم پنجاه متر بود. <sup>۱۵</sup> بعد طول عمارتی را که در سمت غرب عبادتگاه واقع بود، اندازه کرد و طول آن با دیوارهای دو طرفش پنجاه متر بود.

## جزئیات عبادتگاه

اطاق ورودی عبادتگاه، جایگاه مقدس و قدس الاقداس، <sup>۱۶</sup> همه از صحن تا کلکینها، روکش چوبی داشتند. <sup>۱۷-۱۸</sup> بر دیوارهای داخلی عبادتگاه تا حصه بالای دروازه‌ها نقش فرشتگان حکاکی شده بودند و بین هر دو فرشته یک درخت خرما نقش شده بود. هر فرشته دو روی داشت. <sup>۱۹-۲۰</sup> یکی از آن دو روی، شبیه انسان بود و رو بسوی درخت خرما در یک سمت و دومی شبیه روی شیر و رو بطرف درخت خرمای سمت دیگر داشت. تزئین دورادور دیوار داخلی عبادتگاه به همین ترتیب بود.

## قربانگاه چوبی

<sup>۲۱</sup> چوکات دروازه‌های جایگاه مقدس مربع شکل بود و چوکات دروازه قدس الاقداس هم به همان شکل بود. <sup>۲۲</sup> یک قربانگاه چوبی به بلندی یک و نیم متر و مساحت یک متر مربع در آنجا قرار داشت. کنجها، پایه‌ها و دیوارهایش همه چوبی بودند. آن مرد به من گفت: «این میزی است که در حضور خداوند می‌باشد.»

<sup>۲۳</sup> در انتهای راه دخول جایگاه مقدس یک دروازه بود و در انتهای قدس الاقداس هم یک دروازه دیگر وجود داشت. <sup>۲۴</sup> این دروازه‌ها دو پله‌ای بودند و از وسط باز می‌شدند. <sup>۲۵</sup> دروازه‌ها ی جایگاه مقدس هم مثل دیوارها با تصاویر فرشتگان و درختان خرما تزئین شده بودند. بر حصه خارجی اطاق ورودی یک سایبان چوبی بود. <sup>۲۶</sup> بر دیوارهای دو طرف هم تصاویر درختان خرما نقش شده بودند و دیوار آن دارای پنجره‌ها بود. اطاق پهلوی عبادتگاه نیز یک سایبان داشت.

## اطاقهای کاهنان

**۴۲** <sup>۱</sup> بعد آن مرد مرا از عبادتگاه به حویلی بیرونی، بسوی اطاقهایی برد که در قسمت شمال عبادتگاه و نزدیک عمارت غربی بودند. <sup>۲</sup> طول عمارت غربی پنجاه متر و عرض آن بیست و پنج متر بود. <sup>۳</sup> در یک طرف این عمارت، ساحه‌ای با عرض ده متر، در امتداد عبادتگاه و در سمت دیگر آن، سنگفرش حویلی بیرونی بود. این عمارت سه طبقه داشت و اطاقهای طبقه بالا از اطاقهای طبقه پائین عقبتر بودند. <sup>۴</sup> در امتداد سمت شمال این عمارت یک راهرو به عرض پنج متر و طول پنجاه متر وجود داشت. راههای دخول در سمت شمال بود. <sup>۵</sup> اطاقهای طبقه بالائی کوچکتر از اطاقهای طبقه وسطی و پائینی بودند، زیرا آن‌ها کمی عقبتر ساخته شده بودند. <sup>۶</sup> اطاقهای این عمارت بر خلاف سایر عمارات ستون نداشتند و به همین لحاظ اطاقهای طبقه بالائی کوچکتر از اطاقهای طبقه زیرین بودند. <sup>۷</sup> یک دیوار موازی به اطاقها و حویلی بیرونی قرار داشت و طول آن بیست و پنج متر بود. <sup>۸</sup> ردیف اطاقهایی که در امتداد حویلی بیرونی بودند بیست و پنج متر طول داشت، اما طول ردیف اطاقهای دیگر پنجاه متر بود. <sup>۹-۱۰</sup> از حویلی بیرونی یک دروازه به اطاقهای پائینی باز می‌شد. در سمت جنوب عبادتگاه، نزدیک ساختمان غربی عبادتگاه، عمارت مشابهی با یک سلسله اطاقهایی وجود داشت. <sup>۱۱</sup> در پیشروی اطاقها،

مثل عمارت شمالی یک راهروی به همان طول و عرض و شکل و ترتیب دروازه های خروج قرار داشت.<sup>۱۲</sup> در مدخل راهرو، موازی به دیوار مقابل که به طرف شرق امتداد داشت، یک دروازه برای دخول به اطاقها وجود داشت.

<sup>۱۳</sup> آن مرد به من گفت: «عمارات شمالی و جنوبی که در دو طرف عبادتگاه بنا یافته اند، مقدس هستند. در آنجا کاهنانی که در حضور خداوند شرفیاب می شوند، مقدسترین هدایا را می خورند و هدایای آردی و هدایای جرم و گناه را در آنجا تقدیم می کنند، زیرا آن اطاقها مقدس هستند.<sup>۱۴</sup> وقتی کاهنان بخواهند از عبادتگاه بیرون بروند، باید پیش از رفتن به حویلی بیرونی لباس خود را تبدیل کنند و با لباسهای مخصوصی که برای خدمت پوشیده اند بیرون نروند، چون این لباسها مقدس اند. پیش از ورود به جاهائی که به روی مردم باز اند، باید لباس دیگری بپوشند.»

## اندازه محوطه عبادتگاه

<sup>۱۵</sup> آن مرد پس از آنکه از اندازه گیری ساحه داخلی عبادتگاه فارغ شد، مرا از راه دروازه شرقی بیرون برد تا ساحه دورادور آن را هم اندازه کند.<sup>۱۶</sup> سمت شرقی آنرا دو صد و پنجاه متر اندازه کرد<sup>۱۷</sup> و سمت شمالی آنرا نیز دو صد و پنجاه متر اندازه کرد.<sup>۱۸</sup> بعد به سمت جنوب برگشته و آنرا دو صد و پنجاه متر اندازه نمود.<sup>۱۹</sup> سپس سمت غربی آنرا نیز دو صد و پنجاه متر اندازه کرد.<sup>۲۰</sup> یک دیوار، جایگاه مقدس را از جاهای دیگر جدا می ساخت.

## حضور پُر جلال خداوند

<sup>۴۳</sup> بعد آن شخص مرا به دروازه ای که رو به مشرق بود، برد.<sup>۲</sup> ناگهان جلال خداوند اسرائیل از جانب مشرق پدید شد و آواز او مثل غرش دریای خروشان بود و روی زمین از نور جلال او روشن شد.<sup>۳</sup> این رؤیا مانند دو رؤیائی بود که قبلاً دیده بودم، یکی در وقتی که خداوند برای خراب کردن اورشلیم آمد و دیگری در کنار دریای خابور. آنگاه رو بخاک افتادم.<sup>۴</sup> نور

جلال خداوند از کنار من گذشت و از راه دروازه‌ای که رو به مشرق بود، به داخل عبادتگاه رفت.<sup>۵</sup> آنوقت روح خداوند مرا برداشت و به حویلی داخلی بُرد و دیدم که حضور پُر جلال خداوند عبادتگاه را پُر کرد.

<sup>۶</sup> در حالیکه آن مرد پهلوی من ایستاده بود، صدای خداوند را شنیدم که از داخل عبادتگاه با من صحبت می‌کرد.<sup>۷</sup> خداوند به من فرمود: «ای انسان خاکی، اینجا، جایگاه تخت من و جای قدمهای من است. در اینجا تا ابد در بین قوم برگزیده خود ساکن می‌شوم. مردم اسرائیل و پادشاهان شان دیگر هرگز با بت پرستی و پرستش مقبره پادشاهان خود نام مقدس مرا بی حرمت نمی‌سازند.<sup>۸</sup> پادشاهان شان قصر خود را در کنار خانه من آباد کردند که بین من و آنها فقط یک دیوار حایل بود. چون آنها با اعمال زشت خود نام مقدس مرا بی حرمت ساختند، بنابراین من هم با خشم و غضب آنها را هلاک کردم.<sup>۹</sup> حالا باید بتها و مقبره‌های پادشاهان را از خود دور کنند تا من برای همیشه در بین آنها ساکن شوم.»

<sup>۱۰</sup> خداوند به کلام خود ادامه داده فرمود: «ای انسان خاکی، همه چیزهایی را که در باره عبادتگاه دیدی برای قوم اسرائیل شرح بده و آنها را از نقشه و طرح آن آگاه ساز تا از کارهای زشتی که کرده‌اند خجالت بکشند.<sup>۱۱</sup> پس از آنکه آنها واقعاً از اعمال بد خود اظهار پشیمانی کردند، آنگاه تمام جزئیات ساختمان عبادتگاه را از قبیل نقشه، طرح، دروازه‌ها، راه دخول و تمام مقررات و قوانین مربوط به آن را برای شان تشریح کن.<sup>۱۲</sup> اینست مقررات عبادتگاه: تمام ساحة عبادتگاه که بر فراز کوه بنا شده است، مقدس می‌باشد. بلی مقررات عبادتگاه همین است.»

## قربانگاه

<sup>۱۳</sup> اندازه‌های قربانگاه به این ترتیب است: بلندی پایه مربع شکل آن نیم متر و دارای لبه‌ای به اندازه چهار انگشت بود.<sup>۱۴</sup> بالای این پایه یک صُفّه چهار کنبه به بلندی یک متر ساخته شده

بود که از هر طرف نیم متر با لبه پایه فاصله داشت. بالای صُفّه زیرین یک صُفّه دیگر به بلندی دو متر قرار داشت. این صُفّه هم از هر طرف نیم متر از لبه صُفّه زیرین دور بود.<sup>۱۵</sup> صُفّه سوم هم به همین ترتیب بالای صُفّه دوم ساخته شده بود. قربانیها را بر صُفّه فوقانی که در هر کنج خود یک شاخ داشت، می سوختانند.<sup>۱۶</sup> هر ضلع صُفّه فوقانی شش متر بود.<sup>۱۷</sup> اضلاع صُفّه مربع شکل وسطی، هر یک هفت متر و ارتفاع لبه آن بیست و پنج سانتی متر بود. فاصله لبه پایه تا صُفّه زیرین، از هر طرف نیم متر بود. در سمت شرقی قربانگاه یک زینه جهت بالا رفتن ساخته شده بود.

## تقدیس قربانگاه

<sup>۱۸</sup> خداوند متعال به من فرمود: «ای انسان خاکی، به آنچه که می گویم بدقت گوش بده. وقتی این قربانگاه ساخته شد، باید قربانیهای سوختنی را بر آن تقدیم کنید و خون آنها را بر قربانگاه بپاشید.<sup>۱۹</sup> تنها کاهنانی که اولاده صادوق و از قبیله لاوی باشند، می توانند بحضور من بیایند و خدمت کنند. من که خداوند متعال هستم امر می کنم که یک گوساله را بعنوان قربانی گناه تقدیم کن.<sup>۲۰</sup> بعد کمی از خونس را گرفته بر چهار شاخ قربانگاه و چهار گوشه صُفّه وسطی و لبه آن بپاش. به این ترتیب قربانگاه را تقدیس کرده و مُتَبَرک می سازی.<sup>۲۱</sup> سپس گوساله ای را که بعنوان قربانی گناه تقدیم شده بگیر و در جای معینی در بیرون عبادتگاه بسوزان.

<sup>۲۲</sup> در روز دوم یک بز نر و بی عیب را بعنوان قربانی گناه تقدیم کن تا قربانگاه با خون آن طاهر شود، مثلیکه با خون گوساله طاهر شده بود.<sup>۲۳</sup> بعد از ختم مراسم تطهیر، یک گوساله و قوچ سالم و بی عیب را از گله بگیر و آنها را قربانی کن.<sup>۲۴</sup> بعد آنها را بحضور من بیاور تا کاهنان بر آنها نمک بپاشند و بعنوان قربانی سوختنی برای من تقدیم کنند.<sup>۲۵</sup> تا یک هفته، هر روز یک بز نر، یک گوساله و یک قوچ را که سالم و بی عیب باشند، از بین گله بیاور و بعنوان قربانی گناه تقدیم کن.<sup>۲۶</sup> کاهنان باید تا هفت روز مراسم تقدیس و تَبَرک قربانگاه را برگزار کنند تا به این طریق قربانگاه تقدیس گردد.<sup>۲۷</sup> در پایان هفت روز و از روز هشتم بعد، کاهنان باید

قربانیهای سوختنی و قربانیهای سلامتی را که مردم می‌آورند بر قربانگاه تقدیم کنند. آنگاه من خوشنود و راضی می‌شوم. این را من، خداوند متعال، می‌گویم.»

## دروازه بسته

۴۴<sup>۱</sup> بعد آن مرد مرا دوباره به دروازه خارجی عبادتگاه که رو به مشرق بود، بُرد. <sup>۲</sup> خداوند به من فرمود: «این دروازه باید همیشه بسته باشد و هیچ کسی اجازه ندارد که آن را باز کند، زیرا من، خداوند که خدای اسرائیل هستم از آن داخل شده‌ام، بنابراین آن دروازه همیشه بسته بماند. <sup>۳</sup> تنها رئیس، چون ریاست قوم را بعهدہ دارد، می‌تواند در داخل آن بنشیند و در حضور من از خوراک مقدس بخورد، اما او فقط از طریق راه دخول اطاق بزرگ داخل شود و از همان راه بیرون برود.»

## قوانین دخول عبادتگاه

۴<sup>۴</sup> بعد مرا از آنجا از راه دروازه شمالی به پیشروی عبادتگاه آورد. در آنجا دیدم که جلال حضور خداوند عبادتگاه را پُر کرد. من رو بخاک افتادم و سجده کردم. <sup>۵</sup> خداوند به من فرمود: «ای انسان خاکی، به آنچه که می‌بینی و می‌شنوی بدقت توجه کن و قوانین و مقررات عبادتگاه مرا بجا آور و باید بدانی که چه اشخاصی داخل عبادتگاه شده می‌توانند و چه کسانی نمی‌توانند. <sup>۶</sup> به قوم نافرمان اسرائیل بگو خداوند متعال می‌فرماید: ای بنی اسرائیل، شما باید به کارهای زشت و قبیح تان خاتمه بدهید، <sup>۷</sup> زیرا وقتی برای من گوشت و خون قربانی را تقدیم می‌کنید، به مردم بیگانه و نامختون اجازه می‌دهید که به عبادتگاه بیایند و آن را نجس سازند. با این اعمال گناه‌آلود تان پیمان مرا شکسته‌اید. <sup>۸</sup> وظایف مقدسی را که به شما سپرده بودم اجراء نکرده‌اید، بلکه در عوض اشخاص بیگانه را مأمور ساخته‌اید تا امور عبادتگاه مرا اداره نمایند.»

۹<sup>۹</sup> خداوند متعال می‌فرماید: «اشخاص بیگانه و نامختون و نافرمان و حتی بیگانگانی که در بین

قوم اسرائیل زندگی می‌کنند، حق ندارند که به عبادتگاه من داخل شوند.

## لاویان و کهان

<sup>۱۰</sup> من آن لاویانی را که همراه با سایر مردم، مرا ترک کردند و به دنبال بتها رفتند، جزا می‌دهم. <sup>۱۱</sup> آن‌ها می‌توانند از دروازه‌های عبادتگاه مراقبت کنند و کارهای آن را اجراء نمایند. آن‌ها حیواناتی را که مردم جهت قربانی سوختنی می‌آورند ذبح کنند و در خدمت مردم باشند. <sup>۱۲</sup> اما بخاطریکه آن‌ها قوم اسرائیل را به بت‌پرستی تشویق کردند و بسوی گناه کشاندند، بنابراین من، خداوند، قسم خورده‌ام که آن‌ها را به سزای اعمال شان برسانم. <sup>۱۳</sup> آن‌ها دیگر نمی‌توانند به من نزدیک شوند، بعنوان کاهن مرا خدمت کنند و یا به چیزهایی که مقدسند دست بزنند. پس آن‌ها باید جزای گناہانی را که مرتکب شده‌اند ببینند. <sup>۱۴</sup> با اینهم می‌توانند در عبادتگاه من مشغول خدمت باشند، وظایفی را که بدوش دارند اجراء نمایند و به همه کارهای دیگر آن رسیدگی کنند.»

## کاهنان

<sup>۱۵</sup> خداوند متعال فرمود: «وقتی سایر قوم اسرائیل مرا ترک کردند و گمراه شدند، از قبیله لاوی تنها اولاده صادوق به وظیفه کاهنی خود ادامه دادند. لهذا فقط آن‌ها اجازه دارند که بحضور من بیایند و مرا خدمت کنند قربانی‌ها را تقدیم نمایند. <sup>۱۶</sup> تنها آن‌ها می‌توانند که به داخل عبادتگاه من بیایند، به قربانگاه من نزدیک شوند و مراسم عبادت را نظارت کنند. <sup>۱۷</sup> وقتی به حویلی داخلی وارد می‌شوند، باید لباس کتان بپوشند و هنگام خدمت در آنجا نباید هیچ لباسی پشمی به تن داشته باشد. <sup>۱۸</sup> برای اینکه عرق نکنند، باید دستار و زیر جامه کتان بپوشند. <sup>۱۹</sup> پیش از آنکه به حویلی بیرونی پیش مردم بروند، لباس خدمت را از تن بیرون کنند و در اطاقهای مقدس بگذارند و لباس عادی بپوشند، مبادا مردم با تماس به لباس مقدس آن‌ها صدمه ببینند.»

<sup>۲۰</sup> کاهنان نباید موی سر خود را بتراشند و یا موی دراز داشته باشند، بلکه آن را باید کوتاه کنند.  
<sup>۲۱</sup> کاهن پیش از داخل شدن به حویلی داخلی نباید شراب بنوشد. <sup>۲۲</sup> او نباید با زن بیوه یا طلاق شده ازدواج کند، بلکه یک دختر باکره اسرائیلی یا بیوه‌ای را که شوهرش کاهن بوده باشد به همسری خود انتخاب نماید.

<sup>۲۳</sup> کاهنان باید فرق بین چیزهای مقدس و غیر مقدس را به قوم برگزیده من تعلیم بدهند و به آن‌ها بگویند که چه چیزی شرعاً پاک است و چه چیزی پاک نیست. <sup>۲۴</sup> به عنوان قاضی دعوای مردم را حل و فصل نمایند و هر فیصله که می‌کنند باید بر اساس قانون باشد. در مراسم برگزاری عیدها قوانین و فرایض مرا بجا آورند و حرمت روز سبت مرا نگاهدارند.

<sup>۲۵</sup> کاهن نباید با نزدیک شدن به جنازه‌ای خود را نجس سازد، مگر اینکه جنازه پدر، مادر، پسر، دختر، برادر و یا خواهرش که شوهر نکرده، باشد. <sup>۲۶</sup> بعد از طاهر شدن باید هفت روز صبر کند و بعد می‌تواند دوباره به وظایف خود در عبادتگاه پردازد. من، خداوند متعال، این را گفته‌ام.»

<sup>۲۷</sup> خداوند متعال می‌فرماید: «در آن روز وقتی کاهن برای خدمت به حویلی داخلی عبادتگاه وارد می‌شود، باید برای خود قربانی گناه تقدیم کند.

<sup>۲۸</sup> کاهنان نباید در بین قوم اسرائیل ملک و میراثی داشته باشند، زیرا من ملک و میراث آن‌ها هستم. <sup>۲۹</sup> آن‌ها می‌توانند از هدایای آردی و قربانی‌های جرم و گناه و هر چیز دیگری که مردم وقف من می‌کنند برای خوراک خود استفاده نمایند. <sup>۳۰</sup> محصولات اول باغ و زمین و تمام هدایای دیگری که به من تقدیم می‌شوند به کاهنان تعلق می‌گیرند، تا من خانه‌های مردم را برکت بدهم. <sup>۳۱</sup> کاهنان نباید گوشت پرنده و حیوانی را که مُرده یا بوسیله جانوری دریده شده باشد، بخورند.»

۴۵<sup>۱</sup> وقتی زمین را بین قبایل اسرائیل تقسیم می‌کنید، باید یک حصه آن که طولش دوازده و نیم کیلومتر و عرضش ده کیلومتر باشد، سهم خداوند باشد. تمام این ساحه مقدس بشمار می‌رود. <sup>۲-۳</sup> این ساحه مقدس باید به دو حصه مساوی تقسیم گردد، یعنی هر حصه آن دوازده و نیم کیلومتر در پنج کیلومتر باشد. در یکی از این دو حصه باید عبادتگاه خداوند و جایگاه مقدس ساخته شود. مساحت عبادتگاه باید دو صد و پنجاه متر مربع و زمین خالی دورادور آن به عرض بیست و پنج متر باشد. <sup>۴</sup> این قسمت زمین مقدس بوده جای رهایش برای کاهنانی که در حضور خداوند در عبادتگاه خدمت می‌کنند و همچنین عبادتگاه خداوند و جایگاه مقدس آن ساخته شود. <sup>۵</sup> حصه دیگر آن که آنهم دوازده و نیم کیلومتر در پنج کیلومتر است ملکیت و منازل لایوانی باشد که در عبادتگاه خداوند اجرای وظیفه می‌کنند.

<sup>۶</sup> در پهلوی این ساحه مقدس، یک حصه زمین دیگر هم به طول دوازده و نیم کیلومتر در دو و نیم کیلومتر باید تعیین گردد تا شهری جهت سکونت قوم اسرائیل ساخته شود.

## املاک برای حکمرانان

<sup>۷</sup> در دو سمت ساحه مقدس زمینی برای حکمران کشور اختصاص داده شود. یکی در قسمت غربی و دیگری در حصه شرقی، که طول هر یک از این دو قطعه زمین مساوی به مجموع عرض ساحه مقدس و عرض شهر باشد. این زمین از شرق و غرب موازی به سرحد یکی از قبایل اسرائیل باشد. <sup>۸</sup> این دو قطعه زمین سهم حکمران کشور است. به این ترتیب او دیگر بر قوم ظلم نمی‌کند و بقیه زمین را به قبایل اسرائیل می‌دهد.

## قوانین برای حکمرانان

<sup>۹</sup> خداوند متعال می‌فرماید: «ای حکمرانان اسرائیل، از ظلم و ستم به مردم دست بکشید و عدالت و انصاف را پیشه خود سازید و دیگر هرگز نباید مردم را از ملک و خانه‌های شان بیرون برانید. من، خداوند متعال، این را به شما می‌گویم.

<sup>۱۰</sup> در معاملات خود از اوزان و مقیاسهای درست کار بگیرید. <sup>۱۱</sup> ایفه و بت باید به یک اندازه، یعنی هر یک، دهم حصه یک حומר که واحد وزن است باشد. <sup>۱۲</sup> یک مثقال باید مساوی به بیست جیره و یک منا برابر به شصت مثقال باشد.

<sup>۱۳-۱۵</sup> مقدار هدایائی که تقدیم می‌کنید به این ترتیب است: یک شصتم حصه محصول جو و گندمی را که برداشت می‌کنید. یکصدم روغنی که از درختان زیتون به دست می‌آورید. از هر دو صد گوسفند یک گوسفند از چراگاههای اسرائیل. اینها هدایای آردی و قربانی‌های سوختنی و سلامتی هستند که مردم اسرائیل باید برای کفاره گناهان خود بیاورند. این امر من، خداوند متعال است. <sup>۱۶</sup> تمام مردم اسرائیل باید هدایای خود را به حکمران قوم بدهند <sup>۱۷</sup> و مسئولیت حکمران اینست که در ایام عید، روز اول ماههای قمری، روزهای سبت و برگزاری سایر مراسم دینی، قربانی سوختنی، هدایای آردی و هدایای نوشیدنی را برای کفاره گناهان مردم تهیه کند.»

## عیدها

(همچنین در خروج ۱۲: ۱-۲۰ و لاویان ۲۳: ۳۳-۴۳)

<sup>۱۸</sup> خداوند متعال می‌فرماید: «در روز اول ماه اول سال، برای تطهیر عبادتگاه خداوند، یک گاو جوان بی عیب را قربانی کن. <sup>۱۹</sup> کاهن کمی از خون این قربانی را گرفته آن را بر چوکات دروازه عبادتگاه، بر چهار گوشه قربانگاه و چوکات دروازه حویلی داخلی بپاشد. <sup>۲۰</sup> همچنین در روز هفتم ماه، برای هر کسی که سهواً یا غفلتاً گناهی کرده باشد همین کار را بکن. به این ترتیب عبادتگاه خداوند تطهیر می‌شود.

<sup>۲۱</sup> در روز چهاردهم ماه اول سال، مراسم عید فصح را برای هفت روز برگزار کن. در ظرف این

هفت روز باید تنها نان بدون خمیر مایه خورده شود.<sup>۲۲</sup> در روز اول عید، حکمران وقت باید برای کفاره گناه خود و گناه تمام قوم اسرائیل یک گاو قربانی کند.<sup>۲۳</sup> در هر هفت روز عید، او باید هفت گاو و هفت قوچ را که سالم و بی عیب باشند بعنوان قربانی سوختنی بحضور من تقدیم کند. همچنین هر روز یک بز نر را برای رفع گناه قربانی نماید.<sup>۲۴</sup> با هر گاو و هر قوچ چهارده کیلو آرد و سه لیتر روغن اهداء نماید.

<sup>۲۵</sup> در روز پانزدهم ماه هفتم سال، عید سایه بانها را برای هفت روز جشن بگیرید. در ظرف هفت روز این عید، حکمران باید به ترتیب فوق هدیه آردی و روغنی تقدیم کند.»

## حکمران و عیدها

**۴۶** <sup>۱</sup> خداوند متعال می فرماید: «دروازه شرقی حویلی داخلی باید در شش روز هفته بسته باشد، اما در روز سبت و روزهای اول ماه باز شود.<sup>۲</sup> حکمران قوم از حویلی بیرونی از راه دروازه داخل اطاق ورودی شده کنار چوکات دروازه بایستد و در حالیکه کاهن قربانی سوختنی و قربانی سلامتی او را تقدیم می کند، در آستانه دروازه به سجده بیفتد، بعد از دروازه بیرون برود، اما دروازه باید تا شام باز بماند.<sup>۳</sup> اهالی کشور باید در روزهای سبت و روزهای اول ماه پیشروی این دروازه بحضور من سجده کنند.<sup>۴</sup> قربانی های سوختنی را که رئیس قوم در روزهای سبت به من تقدیم می کند، شش بره بی عیب و یک قوچ بی عیب باشند.<sup>۵</sup> مقدار هدیه آردی که با قوچ تقدیم می شود باید یک ایفه و همراه با یک هین روغن زیتون باشد.<sup>۶</sup> در روز اول ماه، یک گاو جوان بی عیب، شش بره و یک قوچ بی عیب بیاورد.<sup>۷</sup> هدیه آردی که با هر گاو و هر قوچ تقدیم می کند باید یک ایفه باشد و برای بره ها هر اندازه ای که حاکم بخواهد می تواند بدهد. با هر ایفه آرد یک هین روغن زیتون هم تقدیم شود.<sup>۸</sup> حکمران باید از راه اطاق ورودی دروازه داخل شود و از همان راه هم بیرون برود.

<sup>۹</sup> وقتی مردم در روزهای عید برای عبادت من می آیند، کسانی که از دروازه شمالی وارد عبادتگاه

می‌شوند باید از دروازهٔ جنوبی بیرون بروند و اشخاصی که از دروازهٔ جنوبی داخل می‌شوند باید از دروازهٔ شمالی بیرون بروند. هیچ‌کسی اجازه ندارد از راهی که وارد شده است خارج شود، بلکه از دروازهٔ مقابل بیرون برود.<sup>۱۰</sup> حکمران باید از راه اطاق ورودی دروازه داخل شود و از همان راه هم بیرون برود.<sup>۱۱</sup> در ایام عید و جشنهای مذهبی، با هر گاو جوان و هر قوچ یک ایفه آرد تقدیم شود، اما برای بره‌ها هر مقداری که بخواهند می‌توانند بدهند. با هر ایفه آرد یک هین روغن زیتون هم تقدیم شود.

<sup>۱۲</sup> وقتی حکمران بخواهد هدیهٔ دلخواه (داوطلبانه) تقدیم کند، خواه هدیه‌اش قربانی سوختنی باشد خواه قربانی سلامتی، باید دروازهٔ شرقی حویلی داخلی برایش باز شود تا بتواند قربانی‌های خود را مثل قربانی‌های روز سبت تقدیم کند. سپس او باید از همان راهی که آمده است بیرون برود و دروازه، پشت سرش بسته شود.

## قربانی روزانه

<sup>۱۳</sup> هر روز صبح، باید یک برهٔ یکسالهٔ بی‌عیب بعنوان قربانی سوختنی به من تقدیم شود.  
<sup>۱۴</sup> همچنین هر روز صبح، هدیهٔ آردی متشکل از یک ششم ایفه آرد نرم و اعلی و یک سوم هین روغن زیتون تقدیم شود.<sup>۱۵</sup> پس یک بره، هدیهٔ آردی با روغن زیتون بعنوان قربانی روزمره، یک قانون دائمی است که باید هر روز صبح اجراء شود.»

## املاک حکمران

<sup>۱۶</sup> خداوند متعال می‌فرماید: «هرگاه حکمران از ملک موروثی خود چیزی به یکی از پسران خود بدهد، آن چیز برای همیشه به آن پسرش تعلق می‌گیرد،<sup>۱۷</sup> اما اگر هدیه‌ای به یکی از غلامان خود بدهد، آن غلام می‌تواند هدیهٔ او را تا زمان آزادی، برای خود نگاهدارد و سپس آن را به حاکم مسترد کند. دارائی حاکم بعد از او تنها به پسرانش به ارث می‌رسد.<sup>۱۸</sup> حاکم اجازه ندارد

که ملک و دارائی مردم را از آن‌ها بزور بگیرد و یا حق آن‌ها را تلف کند. اگر بخواهد به پسران خود چیزی ببخشد، باید از دارائی خود به آن‌ها بدهد.»

## آشپزخانه‌های عبادتگاه

<sup>۱۹</sup> بعد آن مرد مرا به راه دخول اطاقهای رو به شمال، در کنار دروازه در قسمت جنوبی حویلی داخلی برد. در انتهای قسمت غربی جایی را به من نشان داد<sup>۲۰</sup> گفت: «در اینجا کاهنان گوشت قربانی جُرم و قربانی گناه را پُخته می‌کنند و با آرد اهداء شده نان می‌پزند. همه این کارها را در اینجا انجام می‌دهند تا چیزی از این قربانی‌های مقدس به حویلی بیرونی برده نشود و به مردم صدمه‌ای نرسد.»

<sup>۲۱</sup> سپس مرا به حویلی بیرونی آورد و به چهار کنج حویلی بُرد. <sup>۲۲</sup> در هر کنج حویلی یک حویلی کوچکتر به طول بیست متر و عرض پانزده متر بود. <sup>۲۳</sup> به دورادور داخل آن‌ها یک طاقچه سنگی ساخته شده بود و یک بخاری دیواری در زیر آن قرار داشت. <sup>۲۴</sup> او به من گفت: «اینجا آشپزخانه‌های است که خادمان عبادتگاه گوشت قربانی‌هایی را که مردم می‌آورند، می‌پزند.»

## دریائی از عبادتگاه جاریست

<sup>۴۷</sup> آن مرد مرا دوباره به راه دخول عبادتگاه آورد. دیدم که دریائی از زیر راه دخول عبادتگاه به طرف شرق جاریست و از سمت راست عبادتگاه، یعنی از قسمت جنوبی قربانگاه می‌گذرد. <sup>۲</sup> بعد مرا از راه دروازه شمالی بیرون آورد و از آنجا دور زده به دروازه حویلی بیرونی که در سمت شرق است، رفتیم. در آنجا دیدم که آب دریا از قسمت جنوبی دروازه شرقی جاری بود. <sup>۳</sup> آن مرد با چوب اندازه‌گیری پنجصد متر طول دریا را به طرف شرق اندازه کرد و از آن نقطه مرا از آب عبور داد. آب دریا تا بند پایم بود. <sup>۴</sup> بعد پنجصد متر دیگر طول دریا را اندازه گرفت و به من کمک کرد تا از دریا عبور کنم. در این نقطه، آب تا زانوهایم می‌رسید. پنجصد

متر دورتر از آنجا عمق آب تا به کمر بود.<sup>۵</sup> باز پنجم صد متر دیگر پیش رفت و در اینجا دریا بسیار عمیق بود و نتوانستم از آن عبور کنم و لازم بود که شناکنان به آن طرف دریا بگذرم. آن مرد به من گفت: «ای انسان خاکی، به آنچه که دیدی بدقت توجه کن.»

بعد او مرا از کنار دریا باز گرداند.<sup>۶</sup> در هنگام بازگشت دیدم که درختان زیادی در دو طرف دریا سبز شده‌اند.<sup>۸</sup> او به من گفت: «آب این دریا از بیابان و وادی اردن بطرف شرق جاریست و به بحیرهٔ مُرده سرازیر می‌شود و آب شور آن را پاک و گوارا می‌سازد.<sup>۹</sup> در هر جایی که آب این دریا جاری گردد، در آنجا هرگونه حیوان و ماهی، زنده‌جان می‌شود. ماهیان بحیرهٔ مُرده از حد زیاد می‌گردند.<sup>۱۰</sup> ماهیگیران در ساحل آن می‌ایستند و از چشمهٔ جدی تا چشمهٔ عجلایم ماهی می‌گیرند. تورهای خود را در آنجا پهن می‌کنند. بحیرهٔ مُرده مثل بحر مدیترانه پُر از انواع گوناگون ماهی می‌شود.<sup>۱۱</sup> اما آب جبه‌زارها و نیزارها پاک نمی‌شود و بصورت شوره‌زار باقی می‌ماند.<sup>۱۲</sup> در هر دو طرف دریا اقسام درختها می‌رویند که برگهای شان هرگز پژمرده نمی‌شوند و همیشه میوه‌دار بوده هر ماه میوهٔ تازه بار می‌آورند. زیرا با آب دریائی که از عبادتگاه خداوند جاریست آبیاری می‌شوند و میوه‌های شان خوراک و برگهای آن‌ها شفابخش می‌باشند.»

## مرزهای سرزمین اسرائیل

<sup>۱۳</sup> خداوند متعال می‌فرماید: «سرزمین اسرائیل باید بین دوازده قبیلهٔ اسرائیل تقسیم گردد، اما به قبیلهٔ یوسف دو حصه داده شود.<sup>۱۴</sup> من به اجداد تان قول داده بودم که این سرزمین را به آن‌ها بدهم، پس حالا این زمین به شما تعلق دارد.»

<sup>۱۵</sup> سرحد شمالی از بحیرهٔ مدیترانه تا شهر حتلون و از آنجا تا گذرگاه حمات و تا شهر صدد ادامه می‌یابد.<sup>۱۶</sup> بعد جانب پروته و سبرایم که بین سرحد دمشق و حمات واقع اند پیش می‌رود و به شهر تیگن که در سرحد حوران است می‌رسد.<sup>۱۷</sup> بنابراین سرحد شمالی از بحیرهٔ مدیترانه تا شهر عینون در شرق بوده حمات و دمشق در سمت شمال آن قرار دارند.

<sup>۱۸</sup> سرحد شرقی، از شهر حوران تا دمشق ادامه می‌یابد. از آنجا به طرف غرب دور خورده به دماغه جنوب بحیره جلیل به دریای اردن می‌رسد. از آن نقطه در امتداد دریای اردن پیش می‌رود و از کنار بحیره مرده گذشته به تمار ختم می‌شود و کشور اسرائیل را از جلعاد جدا می‌کند.

<sup>۱۹</sup> سرحد جنوبی، از تمار تا چشمه‌های مریوت قادش می‌رسد و از آنجا در مسیر دریای سرحدی مصر پیش رفته به بحیره مدیترانه ختم می‌شود.

<sup>۲۰</sup> سرحد غربی، در امتداد بحیره مدیترانه پیش رفته به طرف شمال تا نقطه غربی گذرگاه حمات ادامه می‌یابد.

<sup>۲۱</sup> این زمین را بین قبایل اسرائیل تقسیم کن <sup>۲۲</sup> و آن را بعنوان ملکیت دائمی برای خود نگاهدارید. بیگانه‌ها و فرزندان شان که بین شما زندگی می‌کنند هم باید از آن سهمی داشته باشند. آن‌ها مثل شما تبعه اسرائیل بشمار می‌روند و همان حقی را که شما دارید آن‌ها نیز دارند. <sup>۲۳</sup> به بیگانه‌ها باید از زمینهای قبيله‌ای که در آن زندگی می‌کنند سهمی داده شود. خداوند متعال چنین می‌فرماید. «

## تقسیمات زمین بین قبایل اسرائیل

<sup>۷-۱</sup> سرحد شمالی کشور از بحیره مدیترانه تا شهر حتلون و از آنجا تا گذرگاه حمات، شهر عینون و سرحد بین دمشق و حمات می‌باشد. سهم قبایلی که بین سرحد شرقی و بحیره مدیترانه در غرب واقع اند، به ترتیب، از شمال به جنوب قرار ذیل است: دان، آشیر، نفتالی، منسی، افرایم، رئوبین و یهودا.

## زمین خاص در وسط کشور

<sup>۸</sup> یک قسمت دیگر این زمین که در جنوب یهودا واقع است، به منظور خاصی تعیین گردیده است که طول آن از شمال به جنوب دوازده و نیم کیلومتر و عرض آن از شرق به غرب مساوی به عرض هر یک از زمینهای قبایل اسرائیل می باشد. عبادتگاه در وسط این قسمت می باشد.

<sup>۹</sup> در مرکز این زمین، ساحه‌ای به طول دوازده و نیم کیلومتر و عرض ده کیلومتر باید برای خداوند تخصیص داده شود. <sup>۱۰</sup> سهم کاهنان هم در همین ساحه می باشد که از شرق به غرب دوازده و نیم کیلومتر و از شمال به جنوب پنج کیلومتر است. عبادتگاه خداوند در وسط زمین کاهنان واقع است. <sup>۱۱</sup> این ساحه مقدس برای کاهنان اولاده صادوق تعیین شده است. آن‌ها با وفاداری در خدمت من بودند و مانند سایر مردم اسرائیل و لاویان دیگر به راه خطا نرفتند. <sup>۱۲</sup> پس برای آن‌ها مقدسترین قسمت آن ساحه تعیین گردید و در کنار زمینی که محل سکونت سایر لاویان است، قرار دارد. <sup>۱۳</sup> لاویان هم سهمی در جنوب زمین کاهنان دارند که طول آن دوازده و نیم کیلومتر و عرض آن پنج کیلومتر می باشد. <sup>۱۴</sup> این حصه زمین که ملک مقدس خداوند است نباید فروخته یا تبادل و یا به کس دیگری داده شود.

<sup>۱۵</sup> حصه باقیمانده ساحه مقدس به طول دوازده و نیم کیلومتر و عرض دو و نیم کیلومتر برای استفاده عام است. مردم می توانند در آن حصه سکونت کنند و از آن استفاده نمایند. شهر باید در وسط آن زمین تعیین شود. <sup>۱۶</sup> مساحت این شهر دو هزار و دوصد و پنجاه متر مربع باشد. <sup>۱۷</sup> به اطراف شهر یک زمین خالی به عرض یکصد و بیست و پنج متر برای چراگاه تخصیص داده شود. <sup>۱۸</sup> بقیه زمین که در سمت شرق و غرب شهر و در امتداد ساحه مقدس قرار دارند و هر یک به طول پنج کیلومتر و عرض دو و نیم کیلومتر می باشد، برای زراعت و استفاده مردم شهر تعیین گردد. <sup>۱۹</sup> هر کسی که در شهر زندگی می کند و از هر قبیله‌ای که باشد حق دارد از آن استفاده کند. <sup>۲۰</sup> تمام این منطقه به شمول ساحه مقدس، یک مساحت دوازده و نیم کیلومتر مربع را تشکیل می دهد.

۲۱-۲۲ زمینهای باقیمانده دو طرف این منطقه که شامل ساحه مقدس، عبادتگاه و زمینهای کاهنان و لویان است، به حکمران تعلق دارد. این منطقه بین زمینهای یهودا و بنیامین واقع است.

## زمین برای قبایل دیگر

۲۳-۲۷ در جنوب این ساحه مخصوص، زمینهای سایر قبایل واقع اند که بین سرحد شرقی اسرائیل و بحیره مدیترانه در غرب قرار دارد و به ترتیب، از شرق به غرب قرار ذیل است: بنیامین، شمعون، ایسسکار، زبولون و جاد.

۲۸ سرحد جنوبی جاد از تامار تا چشمه‌های مریوت قادیس امتداد دارد و از آنجا در مسیر دریای مصر پیش رفته به بحیره مدیترانه ختم می‌شود.

۲۹ خداوند متعال می‌فرماید: «به ترتیبی که فوقاً ذکر شد، آن زمین بین دوازده قبیله اسرائیل تقسیم شود.»

## دروازه‌های شهر

۳۰-۳۴ شهر دارای دوازده دروازه می‌باشد. هر دروازه به نام یکی از قبایل اسرائیل یاد می‌شود. طول هر یک از دیوارهای شهر دوهزار و دو صد و پنجاه متر است. دروازه‌های دیوار شمالی به نام رئوبین، یهودا و لاوی، دروازه‌های دیوار شرقی بنام یوسف، بنیامین و دان، دروازه‌های دیوار جنوبی بنام شمعون، ایسسکار و زبولون و دروازه‌های دیوار غربی بنام جاد، آشیر و نفتالی یاد می‌شوند. ۳۵ محیط شهر نه کیلومتر و از این بعد نام شهر این است: «خداوند اینجا است»